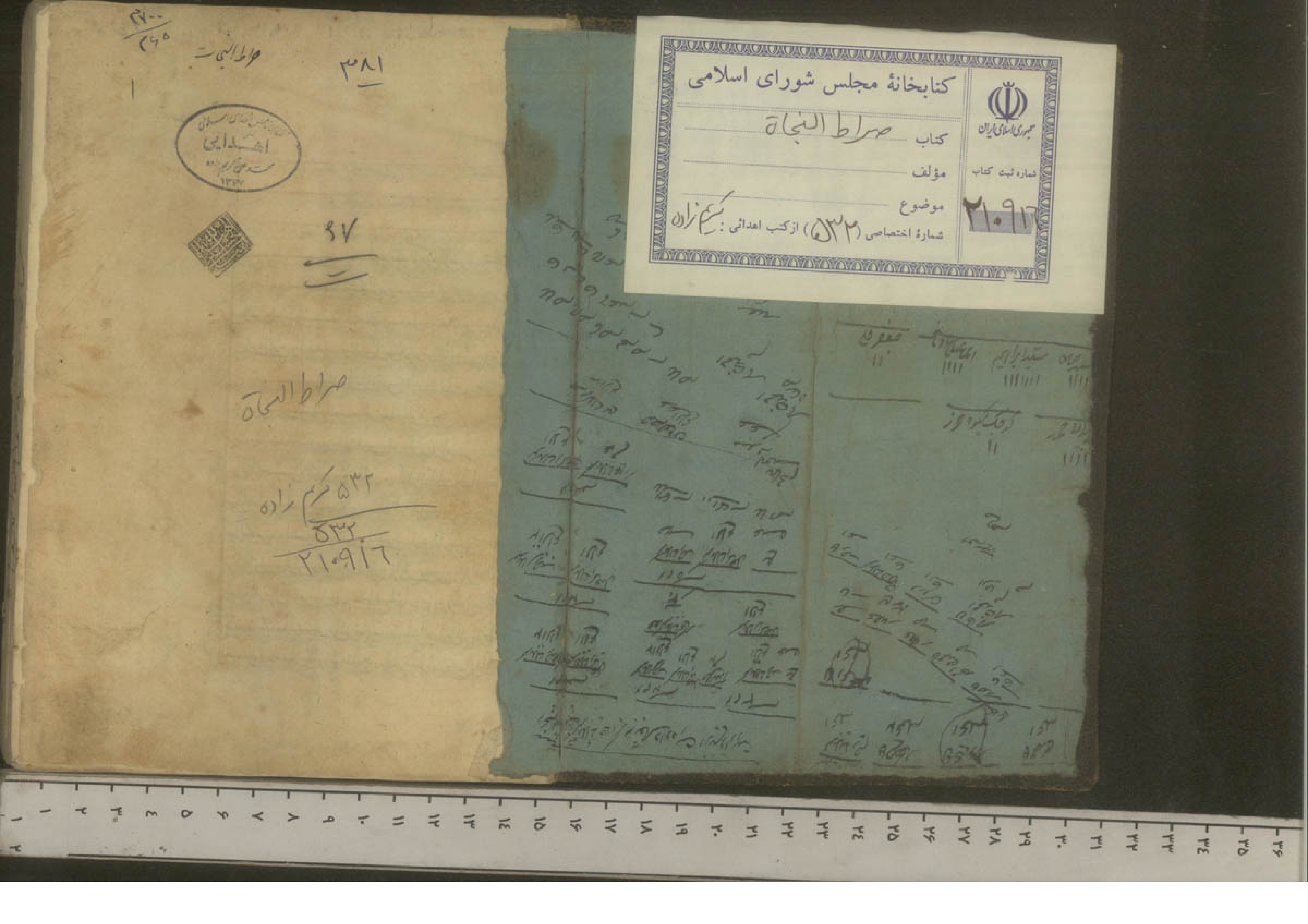

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۹۱۶
کتاب صراط النجاة
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۵۳۲) ازکتب اهدائی : کریم زاده
۳۸۱
۹۷
اهدایی
صراط النجاة
۵۳۲ کریم زاده
۵۳۲
۲۱۰۹۱۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب صراط النجاة
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۵۳۲) ازکتب اهدائی : کریم زاده
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۹۱۶
صراط النجاة
۵۳۲ کریم زاده
۵۳۲
۲۱۰۹۱۶

هذه رسالة صراط النجاة من تصانيف جناب مستغنی الالقاب سلالة السادات العظام الکرام مجتهد العصر والزمان فخر الحاج حاجی میرزا عسکری ادام الله ظلاله علی رؤوس الانام بطول الله عمره

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل کتابه تذکرة للمتقین ٭ والصلوة والسلام علی من
جعل التمسک بشرایعه ذخرا لیوم الدین ٭ وعلی عترته الذین هم هداة
الطریق الحق والیقین ٭ والتمسک بولائهم صراط النجاة للمهتدین
اما بعد چون رسالهٔ نجات المتقین که از تصنیفات سرکار شریعت
مدار مولی الاعظم ومطاع العرب والعجم خاتم المجتهدین وزبدة المتا
خرین وخلاصة المتقدمین استادی واستنادی فی المعقول والمنقول
اعنی جناب مستغنی الالقاب والاوصاف وسلالة السادات النجباء والفضلاء
فخر الحاج حاجی میرزا عسکری الحسینی ابن هدایت الله بن محمد مهدی الشهید الحسینی
عطر الله مرقدهما الشریف ومضجعهما المنیف بلغت فارسی بود ومشتمل
بر اکثر ابواب عبادات وبعضی از معاملات وآداب ومبنی بر اکثر اقوال
واحتیاطات واکثر عوام از فهم وضبط جمیع آنها مشکل بود وبعضی از مقلدین
از این ذره بیمقدار یعنی علی ابن حاجی ملا محمد باقر البسطامی التماس نمودند
که ضروریات ومهمات فتاوی که مندرج در کتاب مذکور است از جمیع ابواب آن

مثل طهارت وصلوة وزکوة وخمس وصوم وبیع واقسام خیارات
ونکاح وطلاق واحکام صید وذبایح واطعمه واشربه بدون نقل اقوال
از کتاب موسوم استخراج نمایم تا اینکه فهم مسائل از برای مقلدین آسان
باشد از جهت غور اطمینان وبانجام مسئول ایشان پرداختم وانچه را
که بسیار ضرور بود بعبارت قسم بدون تغییر وتبدیل بیان نمودم ومسمی
نمودم این رساله را بصراط النجاة امیدوارم که باعث نجاة ونفع دارین
شود واین کتاب مشتمل است بر یک مقدمه وچند باب وخاتمه
اما المقدمه پس بدان بر هر مکلف واجب است که خود را از عهدهٔ تکلیف
جناب اقدس الهی بیرون آورد وتکلیف بر دو قسم است باصول دین وفروع دین
اما در اصول دین باید موافق دلیل عقل اعتقاد نماید که جمیع موجودات را
خالقی هست که آفرینندهٔ آنهاست بیهمتا وشریک وحده لا شریک له است
ودر جمیع اشیاء مبرا ومنزه است از صفات نقص وعیب که آنرا
صفات سلبیه گویند وآراسته است بجمیع صفات کمالیه وآنرا صفات ثبوتیه
گویند اما صفات سلبیه اینکه اول خدا مرکب نیست یعنی در هستی خود
احتیاج باجزا ندارد که اگر چنین باشد محتاج باجزا خواهد بود واحتیاج
نقص است ودر خدا روا نیست دوم اینکه خدا جسم نیست که اگر جسم
باشد احتیاج بمکان دارد وجسم لازم دارد حدوث را واین نقص است

و بر خدا روا نیست **سیم** اینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت که اگر چنین باشد

احتیاج بمکان دارد و این هم نقص است **چهارم** اینکه خدا محل نیست و حلول بروی

روا نیست و حلول آنست که چیزی در چیزی فرود آید بر وجهی که اگر آن چیز دیگر نباشد

آن چیز اول نباشد مثل رنگ و بو و طعم که در جسم حلول میکند که اگر چنین باشد

خدا محتاج خواهد بود بآن محل **پنجم** خدا شریک ندارد که اگر چنین بود هر آینه نظام

عالم مختل بود بدلیل قول جناب اقدس الهی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

محتاج بود بشریک و این نقص است **ششم** معانی صفات کمالیه یعنی

ذات اوست باینمعنی که او را صفت زائدی نیست که قائم بذات مقدس او باشد

بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است **هفتم** اینکه خدا محل حوادث نیست که

احوال مختلفه برو عارض شود مثل سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ملالت

و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع

کردن و مثل هیچ مقوله از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف بانها همه

دلیل عجز و نقصان و احتیاج است و جناب اقدس الهی از اینها مبراست **صفات**

جناب مقدس الهی عین ذاتست یعنی محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات

صفات ثبوتیه [illegible] اینکه خدا عالم است یعنی دانا بجمیع اشیاست آشکار و نهان

و هیچ چیز از او پوشیده و مخفی نیست و هرچه خواهد میکند و هرچه نخواهد نمیکند

و در افعال خود مجبور نیست **سیم** حی یعنی خدا زنده است موت و فنائی ابدا

دویم قادر است یعنی تواناست

از برای او

۳

از برای او نیست **چهارم** مرید یعنی خدا باختیار خود کاری میکند و کاره یعنی باز

باختیار خود ترک آن کار میکند یعنی در فعل هر چیز و در ترک هر چیز آنچه حکمت بالغه

تقاضا میفرماید همان را بجا می آورد **پنجم** مدرک است یعنی دریابنده همه

چیزهاست بی چشم می بیند و بی گوش میشنود **ششم** قدیم و ازلیست یعنی

همیشه بوده و خواهد بود و نیستی و فنا بر ذات مقدسش روا نیست **هفتم**

متکلم یعنی خدا گوینده است بدون جارحه حلق آواز میفرماید چنانچه از برای

حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از درخت شد **هشتم** صادق است

یعنی جناب اقدس الهی راستگو است دروغ بهیچ وجه من الوجوه در مطلق نه

غرض از این [illegible] بوده و نخواهد بود بلکه مراد از این صفات و نفی آن صفات سابق

نه آنست که همین صفات را بر شمارد ثابت کنند بجهت جناب اقدس الهی و بس و آن

صفات دیگر را نفی نماید و بس بلکه مراد اینست که اثبات نمایند از برای او جمیع صفات

کمال را بقدر قوه خود و باید شخص اعتقاد نماید باصول دین که اول آن توحید است

چنانچه گذشت بدلیل قل هو الله احد **دویم** عدل یعنی خدا عادلست و فعل قبیح

مثل کذب و ظلم و خلف وعده العیاذ بالله از او صادر نمیشود **سیم** نبوت

یعنی جناب اقدس الهی پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبد الله را مبعوث کرده است بجمیع اهل

روی زمین و شریعت آن بزرگوار ناسخ شریعت پیغمبران دیگر است جمیع اهل

روی زمین باید بشریعت آن بزرگوار داخل شوند و باید اعتقاد نمایند که آن پیغمبر

معصوم بوده و از جمیع گناه صغیره و کبیره و سهو و نسیان بر او جایز نیست و قرآن بر آن حضرت
نازل شده است چهارم امامت یعنی اعتقاد نماید که جناب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه بلا فصل خلیفه و جانشین آنحضرت است بدلیل
نص و عصمت و بعد از آن حضرت امام حسن ع و بعد از آن حضرت امام حسین ع هر یک از
ائمه علیهم السلام تا حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و آنحضرت زنده است
و بعد از این ظاهر خواهد گردید و امامت باین معنی از اصول مذهب اثنا عشری است و اگر
هر کس غیر این طریق را اعتقاد داشته باشد مثل سنیان حکم بکفر ایشان مشکل است
پنجم معاد یعنی اعتقاد نماید بعود ارواح باجساد و بعث و قیامت و صدق
و اینکه جناب اقدس الهی جمیع بندگان خفیف اگر از اهل عذاب است در جهنم معذب مخلد
و اگر از اهل مغفرت است در بهشت متنعم میگرداند و باید اعتقاد نماید بحساب و صراط
و خلود و بهشت و دوزخ و غیر اینها که در رساله نجات المتقین بتفصیل مذکور شده اند
دیگر در فروع دین است که آن نماز و روزه و زکات و خمس و حج و جهاد است و
امثال اینها باشد و باید شخص این مسائل را مجتهد باشد یا تقلید مجتهد اعلم زنده
جامع الشرایط را نماید و شرایط وجوب نماز بلکه سایر عبادات سه چیز است
اول بلوغ است و آن حاصل میشود ببیرون آمدن منی از فرج مرد یا زن خواه در خواب
و خواه در بیداری دوم روئیدن موی درشت از پیش فرج مرد یا زن سیم
یا کامل کردن مرد پانزده سال را و زن نه سال را دوم چنین عقل است و فهم است پس بر غافل

و دیوانه و بیهوش و خوابیده تکلیفی نیست و در آن چند فصل است فصل اول
بدانکه شرط نمازها غیر نماز میت طهارت است و آن بر سه قسم است وضو و غسل
و تیمم است و موجبات وضو ده امر است اول بول دوم غایط سیم
بادی که از موضع معتاد بیرون آید چهارم خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند
پنجم حیض ششم استحاضه هفتم نفاس هشتم بیهوشی
نهم شک در وضو و یقین در حدث دهم شک در هر دو با یقین
در هر دو و شک در تقدم و تأخر و بدانکه واجبات وضو ده امر است اول
پاک بودن آب دوم مباح بودن آب سیم مباح بودن مکان وضو چهارم
نیت و آن قصد فعل که عاقل میکند اگر از او بپرسند که چه میکنی بگوید وضو میسازم
مثلاً اگر بگویند برای که بگوید برای خدا هیچ کرد بدانند افعال چه چیز است بجا است و غیر
از این چیزی بر او نیست پنجم شستن رو ششم شستن دستها از مرفق
تا سر انگشتان هفتم مسح پیش سر هشتم مسح پاها از سر انگشتان تا برآمدگی
پشت پا و احوط تا بند پا نهم ترتیب دهم موالات یازدهم
جاری بودن آب بر اعضای وضو دوازدهم در حال اختیار خود مباشر افعال
وضو شدن و مستحبات وضو ده امر است اول گذاشتن ظرف است در طرف
راست اگر سر گشاده باشد و اگر سر گشاده نباشد بر طرف چپ بگذارد که بتواند بقدر وضو
بریزد دوم آب را بر دست راست گرفتن و استعمال بودن سیم بسم الله گفتن

در وقتی که دست در آب میکند از ره **چهارم** شستن دستهاست از بند دست
پیش از آنکه داخل ظرف نماید از حدث بول و خواب یکبار و از غایط دو بار **پنجم**
مضمضه نمودن آبست **ششم** استنشاق نمودن است **هفتم**
ریختن آب ابتدای مردان از پشت مرفق و ابتدای زنان از شکم مرفق
هشتم خواندن دعاهاست در جمیع افعال واجبه و مستحبهٔ وضو چون
نظر به آب افکند بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا
یعنی ستایش میکنم خدائی را که آب را پاک گردانید و پلید نگردانید و چون خواهد
شروع بوضو ساختن نماید بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین یعنی وضو میسازم و شروع میکنم بنام خدای تعالی
بگردان مرا از بسیار توبه کنندگان و بگردان مرا از پاکان و در وقت مضمضه
ابتدا دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک یعنی خدایا
بیاد ده مرا حجت مرا در وقتی که ملاقات میکنم ترا و رها کن زبان مرا بذکر خود
و کلمهٔ لقنی بر تشدید قاف مفتوح است و در وقت استنشاق بگوید اللهم
لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها یعنی بار
خدایا حرام مکن بر من بوی بهشت را و بگردان مرا از کسانی که میبویند بوی بهشت را
و از چیزهای خوش و خوشبوی آن و این دعا ابتدا از مضمضه و استنشاق بخواند
و باقی تعقیبه را بعد از افعال بخواند چنانچه جد شهید طاب ثراه در رساله
خود نوشته و در وقت شستن صورت ابتدا بخواند اللهم بیض وجهی یوم

تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی خداوندا سفید
کن روی مرا در روزی که سیاه میشود در آن روز روی گناهکاران و سیاه مکن
روی مرا در روزی که سفید میشود در آن روز روی نیکوکاران و در وقت شستن
دست راست بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری
وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا بده نامهٔ عمل مرا بدست راست من و برات همیشه
بودن بهشت را بده بدست چپ من و حساب کن در روز حساب با من حساب
آسانی و در وقت شستن دست چپ بگوید اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی خداوندا مده کتاب و نامهٔ عمل مرا از دست چپ من و نه از طرف پشت سر من
و مگردان آنرا غل در گردن من و پناه میبرم بتو از جامههای آتشین و در وقت
کشیدن مسح سر بگوید اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک یعنی خداوندا
بپوشان مرا برحمت خود و بخشش خود و در وقت مسح پاها بگوید اللهم
ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا
ذا الجلال والاکرام یعنی خداوندا ثابت دار قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد
در آن روز و بگردان سعی و کوشش مرا در چیزی که تو خشنود باشی از من ای صاحب بزرگواری
و بخشندگی چون از وضو فارغ شود بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر
این دعا بخواند بهتر است اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلنی من التوابین

واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک تمام الوضوء
وتمام الصلاة ورضوانک والجنة یعنی خداوندا از تو سؤال میکنم تمام
وضوء وتمام نماز وتمام رضوان وتمام بهشت را تمام طهور وتمام نماز قبول
شدن است وان تمام بودن رضوان وجنت خوشنودی بهشت **نهم**
شانه کردن ریش بعد از وضو است چنانکه در تعقیب آمده است اینها نیز از فعل شهید مقدس است
بنابر تجربه عباسی نقل کرده و در حساب و تغییر آن چندان فایده نیست **دهم**
مسواک نمودن است از سنتهای مؤکدات حضرت رسالت شب هرگاه
مسواک نداشته باشد با انگشت شهادت مسواک نماید **فصل سیم** در غسلها است
وغسلهای واجبی شش است **اول** غسل جنابت و آن متحقق میشود بیکی از
دو چیز اول بیرون آمدن منی است خواه در خواب خواه در بیداری چه از مرد چه
از زن و علامات خروج منی در وقت اشتباه جهنده گی است و سستی بدن و رو بیدار
شهوت کامله و بوی شکوفه خرما و خمیر ترش میدهد **دوم** جماع است
در قبل زن هرگاه بیرون نکاه پنهان شود و در دبر زن اقوی وجوب غسل است
و در دبر غلام و وطی بهیمه احوط غسل است مستحبات غسل جنابت چهار است
اول نیت است و همان را داعی بفعل کفایت میکند **دوم** حایل نبودن
آب بر جمیع بدن بانچه اهل عرف بگویند شستن بعمل آمد **سیم** تخلیل است
بعضی دو عضو بانچه مانع از شستن باشد از انگشتر و زر وغیره مثل

آن **چهارم** ترتیب است ومراد از آن شستن سر است که مقدم داشتن اول و بعد از آن
سمت راست و بعد از آن جانب چپ و حلقه دبر و ذکر خصیتین و ناف
واحوط اینست که هر دو جانب بشوید و ترتیب میان خود اعضا واجب نیست وعوض
غسل ارتماسی همینکه غرق فاصله نکند آن که یک دفعه زیر آب رفتن کافی است وافضل
در غسل ترتیب است مستحبات غسل جنابت هفت چیز است **اول**
استبراء است چه در وضوء و چه در غسل بینکه از اصل بفعل انگشت میانه را
بگذارد و بکشد بقوت تا انثیین که بیخ ذکر است و با انگشت بیخ ذکر را بگیرد و بکشد
تا سر حشفه و سر حشفه را نیز بفشارد سه بار که هر چه در آن هست خارج گردد
دوم شستن دو دست است پیش از آنکه داخل آب نماید سه بار **سیم**
مضمضه و استنشاق و مسواک است **چهارم** کشیدن دست است بر جمیع بدن
پنجم دور نمودن آنچه آب بزیر آن میرود **ششم** یک صاع بودن آب
هفتم معاملهٔ که اگر بوده شده است خواندن دعا در وقت دست در آب
گذاشتن در بین غسل وآخر غسل بانچه در رسالهٔ مفتاح الفلاح تفصیل مترجمه
شده اند اما احکام جنب پس حرام است بر او خواندن سوره های عزایم که آن
چهار سوره است الم تنزیل و حم سجده و النجم و اقرأ و اگر بسم الله
بقصد آن سوره بگوید نیز حرام است و مس کتابت قرآن و داخل شدن در مسجد الحرام و
در مسجد الحرام درنگ نمودن و در مساجد دیگر و گذاشتن چیزی در مساجد **سیوم**

غسل حیض است و آن خونیست که بعد از نه سالگی تا پنجاه سالگی و در زن قرشیه تا شصت سالگی
از قبل زن بیرون آید و حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌باشد و در اغلب
اوقات سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده میباشد و در اغلب اوقات از پهلوی چپ بیرون آید
و باید میان دو حیض کمتر از ده روز فاصله نشود و الا حیض نخواهد بود بلکه استحاضه
است و هر خونیکه ممکن باشد که حیض باشد حیض است و هر خونیکه پیش از نه
سال و بعد از پنجاه سالگی یا شصت سالگی در قرشیه ببیند حیض نیست
هرچند بصفات حیض باشد **اما احکام حیض** پس حرام است بر حایض آنچه
حرام بود بر جنب چنانکه گذشت و حرام بود نماز کردن و روزه داشتن و طواف نمودن
و حرام است با او جماع کردن در حال حیض اما اگر پاک شده باشد و هنوز غسل
نفرموده باشد مکروه است **سیم** غسل استحاضه است و آن بر سه قسم است
قلیله و کثیره و متوسطه **اما** قلیله آنست که خون پنبه را سوراخ نکرده است
و از دو جانب پنبه بیرون نیامده است حکم این آنست که پنبه را عوض نماید
و یک وضوی علیحده از برای هر نماز بسازد **اما** متوسطه آنست که خون از پنبه بیرون
آمده است اما از لته نگذشته است و حکم این آنست که علاوه بر عوض نمودن
لته و پنبه و وضو از برای هر نمازی یک غسل از برای نماز صبح میباید
اما کثیره آنست که خون از لته بیرون آمده و بر دیگر جانب جاری شده است
و حکم این علاوه بر عوض نمودن لته و پنبه غسلی از برای نماز صبح نماید و احوط آنست که

وضو از برای هر نمازی علیحده بسازد و یک غسل دیگر از برای نماز ظهر و عصر کند و جمع
نماید میان هر دو را و غسل دیگر میباید از جهة نماز مغرب و عشا و جمع نماید میان هر دو را
و زن مستحاضه بعد از بجا آوردن احکام مذکوره آن چیزهایی که بر حایض حرام بود
همه بر او حلال است مگر دخول خانه کعبه بنا بر احوط و احوط از این آنست که
علاوه بر اعمال سابق غسل و وضوی جدید از جهة وطی نمودن زوج بجا آورد
چهارم غسل نفاس است و نفاس خونیست که در وقت زائیدن طفل
حاصل میشود و حد اکثر ایام نفاس ده روز است و تحقق میشود بمحض آمدن خون و
هرچند آنی بوده باشد و در اکثر آن خلاف است و اقوی آنست که عادت که در حیض داشته
همان قدر را نفاس حساب کند و احکام نفاس مثل حایض است چنانچه ذکر شد
پنجم غسل میت است و واجب است اول ازاله نجاست از بدن میت
بعد از آن با آب سدر غسل دهند و اقوی آنست که سدر کم نباشد و احوط آنست که
بقدری که آب سدر را مضاف نکند و بعد از آن با آب کافور بهمان طریق که در سدر
مذکور گردید و بعد از آن با آب خالص و احوط اینست که میت را وضو دهند
بلکه اقوی اینست که میت را غسل ارتماسی ندهند بلکه ترتیبی دهند چنانچه
در غسل جنابت کیفیت آن ذکر شد **ششم** غسل مس میت است هرگاه بعد از
سرد شدن بدن میت و قبل از غسل دادن باشد و شرط است در وجوب این
غسل که حیات حلول نموده باشد بآن جزئی که مس آن واقع میشود چه در میت

مس

وجه در مس کننده اگر موضعی که مس بدن میت بجوزد مثلا یا موی از میت باشد
بجوزد موجب غسل نمیشود و میت شهید غسل واجب نمیشود **غسلهای مستحب**
بیست و هشت است اول غسل جمعه و هر چه نزدیک بزوال باشد افضل است
و از آن جمله غسل اول ماه مبارک رمضان است و شب نیمه آن و شب هفدهم
و نوزدهم و بیست یکم و بیست سیم و شب عید رمضان و روز عید رمضان
و روز عید غدیر و روز مباهله که بیست چهارم ذی حجة الحرام است بنابر مشهور
و روز عرفه عید قربان و روز عید قربان و شب نیمه رجب و روز مبعث
که بیست هفتم شهر رجب است و نیمه شعبان و احرام حج و عمره و غسل زیارت
جناب محمد ابن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم و باقی ائمه علیهم السلام
و غسل طواف و دخول خانه کعبه و دخول حرم و مسجد الحرام و دخول مدینه
طیبه و کسی که ترک کرده باشد نماز خسوف کسوف را و خواسته باشد قضا
نماید آن را غسل مستحب است و غسل توبه چه صغیره و چه کبیره و غسل نماز
حاجت و نماز استخاره و غسل ولادت **کیفیت تیمم** بدانکه واجب است
تیمم در وقتی که آب نباشد طلب آن و نا امید از وصول آب باشد در وقت نماز
آیا عدم امکان پس اگر بداند امکان وصول را در وقت نماز واجب است طلب
نماید اگر نداند امکان وصول را یا بداند عدم امکان را واجب است
جستجو کردن در هر جانب از چهار جانب و مقدار حرکت میکند یک تیر پرتاب

در زمینی

در زمینی که ناهموار باشد و درخت داشته باشد و دو تیر پرتاب در زمین هموار
و هرگاه بعد از طلب آب یافت نشود تیمم مینماید بخیال اینکه در حال انتفا و اگر آب
یافت شود ولیکن دسترس بآن ممکن نباشد باز واجب است که تیمم نماید و اگر
آب موجود باشد و استعمال آن مضر باشد چه بجهت مثل اینکه ناخوش شود
یا ناخوشی آن زیاده شود یا خوف تشنگی داشته باشد برای خود یا رفقای خود همچنین
خوف تلف نباشد یا خوف تلف حیوانی باشد که متضرر شود بسبب آن یا متضرر هم
شود مثل … و کرایه بمصرف و ظاهر است که تیمم نماید **بدانکه**
صحیح نیست تیمم پیش از داخل شدن وقت و صحیح است که در وقتی که وقت تنگ باشد
و بعضی نقل خلاف نیست و احوط است که تاخیر نماید در تیمم تا وقتی که پیش از آن
تاخیر نماید نماز در وقت بعمل نخواهد آمد و مشهور است که بجهت وضو یک ضرب
و بجهت غسل دو ضربت بعمل آورد و واجب در تیمم چند امر است **اول** نیت آن
و کیفیت آن گذشت دوم آن واجب است مثل باقی عبادات و بعد از آن واجب است که
هر دو کف دست را بر خاک بزند و بعد از آن مسح نماید پیشانی خود را بهر دو کف
دست خود و بکشد تا میان دو ابرو که اول بینی است و بعد از آن مسح نماید بکف
دست چپ پشت دست راست را و بعد بکف دست راست پشت دست چپ
تا سر انگشتان و اگر حایلی در دست داشته باشد اول بیرون آورد و واجب است که
بجهت ترتیب بعمل آورد و احوط است که ترک موالات ننماید و مسح را از بالا بکشد

وهرچه وضو را میشکند تیمم را هم میشکند علاوه بر آن بیافت شدن آب هم میشکند
وهرگاه قبل از شروع در صلوة باشد راشهر(?) علم ببطلان است وهرگاه یافت
شود آب بعد از شروع بتکبیرة الاحرام ومستحب است تیمم با وجود آب بجهت نماز
میت وخوابیدن وکفنکوهم(?) ومطهرات است وآن بر دو قسم است قسم اول
از انجمله آب است وآنهم بر دو قسم است آب مطلق مثل آبهای صحرا وقنات وچشمه و
چاه وقسم دیگر مضاف مثل گلاب وامثال آن قسم اول پاک وپاک کننده
وقسم دوم پاک وپاک کننده نیست وآب مطلق بر چند قسم است
آب کر است وآن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر چون بسبب نجاست رنگ یا
بو یا طعم او را تغییر دهد دوم آب جاری است وآن بملاقات نجاست
نجس نمیشود بنا بر اقوی باران که(?) ولعب نیست بلکه مستحب است واز برای مردن
شتر بدون خلاف بنا بر مشهور از برای گاو واز برای پختن شراب
بدون خلاف کشیدن همه آب است ومراد از شتر بعضی گفته اند همه افراد
است که ماده ونر وکوچک وبزرگ در او داخل است که چنین باشد لیکن جد
شهید ثم ضاعف الله اجره استشکال نموده اند وظاهر اینست که چه در شتر
وچه در گاو صدق عرفی باید نمود ومراعات احتیاط هم فرموده اند از برای شتر
الفقها فرقی بین قلیل وکثیر آن ننموده اند واحوط همین است وهم چنین مشهور
بین فقها کشیدن جمیع آب چاه است از برای جمیع مسکرات که بالامثاله

برهم

٩

هرچه مانع باشد وبعضی آب انگور جوشیده را که ثلث وثلثان نشده باشد
ادراملحق(?) بشراب نموده اند وبسیار ضعیف است وهم چنین در منی هر حیوانی که خون جهنده
داشته باشد ودر خون حیض ونفاس واستحاضه بنا بر مشهور بین فقها نقل
وحدیث نشده است وعلی الظاهر دلیل ایشان اجماع است واگر چنانچه آب
بسیار است وکشیدن جمیع آب ممکن نباشد وصعوبت داشته باشد چهار نفر
مرد بالغ از طلوع صبح صادق تا شب مشغول باشند دو نفر دو نفر بکشند و
اسباب کار را پیش از طلوع صبح حاضر نمایند وترک ننمایند تا قدری از شب بگذرد
بقدر سه چهار دقیقه کافیست واحوط اینست که در وقت نماز هیچ جماعت باشند(?)
وجه قراحتی(?) وهم چنین چهره رفتن(?) کار ایشان معوق نگذارند واحوط اینست که
زیاده از چهار نفر وکمتر از آن بکار نبرند وشب بدل روز نشود وهر چند شب تابستان
باشد وقدری از شب بقدری از روز وهرچند بیشتر سه ساعت باشد
مع مثلا کفایت نمیکند واحوط اینست که مقارن اول فعل نیت باقی عبادات
نیت نزاوج(?) نمایند از امر ومباشر هر دو ساده(?) شود واستدلال نیز شرط است هم
چنین در جمیع منزوحات که ذکر خواهد شد بهمین طریق احتیاط معتبر است
وتحقیق مراد اینکه مراد از نیت چه چیز است گذشت واز برای گاو(?) راستر(?) هم چنین
است ونکشیدن بیک کر است واز بعضی نقل شده است که وارد انزیانها(?) ملحق
نموده اند واحوط اینست که از جهت گاو جمیع آب را بکشند وفرقی از جهت شتر(?)

کلام فقها بر آن کار نیز ظاهر نمیشود ولیکن با وجود احتیاط بنزح جمیع میبایست
ازبرای عرق اینان مشهور تر هفتاد دلو است چه کافر باشد وچه مسلم والحق
الحاق او است بما لا نص فیه چنانچه خواهد آمد واحوط آنست نزح جمیع آب
و فرقی نیست اینکه در چاه بمیرد یا مرده در چاه بیفتد ذکر نموده اند بلکه تصریح بعدم
علم وفات نموده اند وبعضی گفته اند که اگر غسل نداده باشند قبل از موت
باشد مثل واجب القتل وچه بعد از موت وبعضی گفته اند که اگر شهید باشد نجس
بلا تیمم نیز چنین حکم دارد وازبرای غایط هرگاه ازهم پاشیده باشد چه خشک
باشد وچه تر چهل دلو است باید کشید واحوط بلکه اقوی پنجاه دلو است وهرگاه
ازهم نپاشیده باشد چه خشک باشد وچه تر ده دلو است وبعضی گفته اند
که مراد از خون بسیار آنست که آب چاه بسیار باشد وبعضی گفته اند که خون خود
بسیار باشد واحوط آنست که ازبرای خون ذبح گوسفند هم پنجاه دلو است اگرچه
حدیث از نزح تا چهل روایت شده است وازبرای سگ چهل دلو است وهم چنین از
چیزهائیکه شبیه بآن باشند ووحشیه مثل شغال وروباه وگربه وخوک
وگوسفند ومرغ خانگی و در خوک بعضی نزح جمیع آب قائل شده اند که نقل
و احادیث ایشان مذکورات اختلاف بسیار است ودر شناختن اشتباه
مطلب نیز ازبرای آن تأمل است وعلامه تعدیه نا بنابر مشهور واحتیاط
است که مذکور کردیم وهم چنین ازبرای بول رجل چهل دلو است وهم ازبرای

مرغ یا کبوتر یا شتر مرغ هفت دلو است وازبرای جنب هرگاه در آن غسل نماید چه
ارتماسی وچه ترتیبی بنابر قول جمعی ودیگری رسیدن بدن جنب بآب چاه بهر طریقی که
باشد بنابر قول شیخ مفید ره دلو است وابن احوط است واگر بر بدن جنب نجاستی باشد
حکم آن نجاست جداگانه است وعلامه قائل شده است که هفت دلو مذکور کافیست
واقوی واحوط آن دلا است وهم چنین هفت دلو است اگر سگ در چاه بیفتد وزنده
زنده از چاه بیرون آید وبعضی حکم بما لا نص فیه را قائل شده اند وهم چنین هفت
دلو است ازبرای موش هرگاه پاره پاره شده باشد وهم چنین ازبرای بول طفل غیر
وغیر رضیع که بر او حکم بنجاست نیست قطعا اگرچه بول بسر شیرخوار است که قوت غالب
آن شیر شده باشد بنابر قول بعضی از علما نجس نیست ومراد از رضیع در زمان
فقها همان است چنانچه انشاء الله خواهد آمد بس چنین که قوت غالب آن شیر
نباشد حکم بول او چنین است مادامیکه قوت غالب آن شیر است نجس نیست بنا
بر قول بعضی واگر در چاه بریزد بعضی ازبرای او نیست بعضی گفته اند که یک دلو از
رضیع باید کشید وهرگاه سه روز بغیر شیر بخورد سه دلو باید بکشند ودر یک
دلو ازبرای رضیع موافق مشهور است لیکن دلیل بر سه دلو در سه روز
هرگاه غذا بخورد ظاهر نیست وبعضی ازبرای او سه دلو قائل شده اند ودیگر قول
مشهور که ازبرای غیر رضیع سه دلو هفت این اقوال ضعیف است وهم چنین ازبرای
گنجشک وشبیه آن یک دلو باید کشید ومراد از اینها هم جانوران پرنده است

که از کبوتر کوچکتر باشد تا بمرغ کوچکی برسد خواه حلال گوشت باشد خواه
حرام گوشت بعضی گفته‌اند که باید حلال گوشت باشد و ضعیف است و اعتباری
بکوچکی و بزرگی در جسم نیست و بعضی حیواناتی که مذکور شد نیست بره با کره فقط
جوجه با مرغ فرقی ندارد و هرگاه در چاه از دو نوع باشد هر یک حکم خود دارد اگر چه
مکانشه در خصوص باشد و آن موضعی است که آب با آن مخلوط بغایط انسان
شده باشد و بول و فضله سگ باشد و داخل چاه بشود و سی دلو کشیدن کافی بود
و هرگاه از یک نوع باشد احوط آنست که از برای هر یک نقدر مقدر کشیده
شود و هرگاه نقدر مقدر کشیده فی جمیع باشد در هر یک ظاهر اینست که
بیک دفعه کفایت کند و احتیاط با آنکه نگذارند که آب جمع شود دوباره بکشند
همه آنرا در نزح احوط اینست که از برای هر کدام یکمرتبه نزح نمایند و گر
جزو اشیاء مذکوره مثل دست انسان نقدر خود انسان بکشند و اگر جزو
دیگر هم باشد از برای او علاحده بکشند و اکثر اینها از مسائل تأملات و احتیاطات
و احوطات که مذکور شد والله یعلم سیم آب کمتر از کرّ است و آن بملاقات
نجاست نجس میشود چهارم لغایت حمام است و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست
هرگاه از برای او ماده باشد که قدر مقدر کرّ باشد و از آنجمله زمین است که
پاک میکند ته کفش و چکمه و عصا و قدم و هرچه پا را در آن بگذارند بعد از رفتن
بشرط زوال عین نجاست و از آنجمله آفتاب است که آن پاک میکند بتابیدن و خشک

نمودن

نمودن بول یا نجاستی که جرم نداشته باشد از زمین و بوریا و حصیر و هرچه
غیر منقول باشد بشرط متعارف نباشد او را حرکت دادن بنابر مشهور از آنجمله
آتش است که آن پاک میکند هرچیز نجس را که بسوزد و خاکستر کند و دود آن هم
پاک است و هرگاه خاک نجس خشت یا سفال یا گچ شود یا چوب نجس زغال گردد
احوط نجاست است و از آنجمله استحاله است و آن اینست که منی حیوان شود
یا شراب سرکه گردد یا سگ نمک شود یا سنگ خاک گردد و امثال آن و از آن
جمله اسلام است و آن پاک میکند بدن کافر را از نجاست کفر و از آنجمله
انتقال است و آن مثل اینست که خون بدن انسان در شکم کیک و پشه
رفته باشد و از آنجمله نقصانات مثل شیره انگور که دو ثلث آن کم شود
یا نزح مقدر بعمل آید در چاه بنابر قول بنجاست نجاسات ده امرات اول و دوم
بول و غایط است از هر حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد پس
خون ماهی و مار و مگس نجس نیست سیم خون است از هر حیوانی که خون
جهنده داشته باشد چهارم منی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد پنجم و ششم سگ و خوک صحرائی و دریائی بنابر اقوی طهارت و احوط نجاست
و اجزاء سگ و خوک چه حیات حلول کرده باشد یا نه نجس است بنابر اقوی هفتم
کافر است چه حربی باشد و چه اهل کتاب و چه کسانیکه منکر ضروری دین باشند
از خوارج و غلات و نواصب هشتم شراب است و هر روننده که مسکر باشد آن هم

نجاسات و هم چنین آب انگور هرگاه بجوش آید قبل از ذهاب ثلثین دهم
فقاع است و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که او را از جو میسازند و بر بدی آن مثل
مسکر چیزی ظاهر میشود و احوط اعتبار صدق عرفی است پس هرچه در عرف فقاع گویند
فقاع است نجس است مطلقا بدانکه واجب است ازاله نجاست از بدن و جامه
از برای نماز واجب و طواف واجب مگر در چند جا معفوات اول خونی که کمتر
از درهم بغلی است غیر خون حیض و نفاس و استحاضه و درهم بغلی بقدر گودی
کف دست بنا بر اظهر و اشهر دویم خون قروح و جروح است مادام که زخم خوب
نشده است چه زیاد باشد و چه کم سیم چیزی که ساتر عورتین نباشد
از برای مردان مثل بند زیر جامه و جوراب و کمربند و نعلین و چاقچور و عرقچین و کلاه
و دستکش و حلقه و کفش و امثال آن و قرآن و هر چند نجس خود هم باشد مثل اینکه
جوراب ابریشم خود گذاشته باشد از آنجمله زنی که مربیه پسر است و بچه را تربیت کند یا دختر را
بنا بر اقوی و بغیر از یک جامه بیشتر نداشته باشد در آخر روز جامه خود را
بشوید که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بعمل آورد و خلافی نیست که جایز است که
نماز صبح را بجا بیاورد و هر چند با جامه نجس بوده باشد و از آنجمله کسی که از
جهت سرما و امثال آن نتواند جامه خود را بیرون آورد و با همان جامه نجس
نماز میکند بدانکه هرگاه نجاستی بر جامه و بدن خود دید و فراموش نمود
از ازاله آن و نماز نمود احوط بلکه اقوی اعاده است در وقت و قضا اگر وقت خارج

شده

شده باشد و اگر اصلا عالم بنجاست نشد و بعد از نماز مطلع گردید و بعد هم وقت
خارج شده باشد قضا ندارد و اگر وقت نماز باقی باشد مشهور نیز عدم لزوم اعاده است
و احوط اعاده است اگرچه قول مشهور خالی از قوت نیست خاتمه کتاب طهارت
در حمام رفتن و آداب آن بدانکه خلافی نیست در اینکه شبهه در صحیح
حمام هرچند از تلف مذمت آن وارد شده است و آنچه در اخبار مستحب است
در حضور دیگری عورت خود را بپوشاند یا بجهت تقیه است و واجب است پوشانیدن
عورتین از نامحرم و نظر نمودن بر عورت مسلم و در اینکه خلافی نیست و خلاف در اینکه
بر عورت مسلم نظر نمودن مشروع است یا نه در حضور دیگری بنظر شهوت و لذت
باشد انهم حلال تامل نیست که جایز نیست و تصریح بعلم خلاف نموده‌اند و در حرمت آن
هم اقوی و احوط حرمت است و خلاف در اینکه هرگاه عورت خود را از نامحرم حفظ
نمود و غسل نمود آیا غسل او صحیح است یا نه اقوی صحت است بلکه اشهر هم و احوط
بطلان است و مکروه است سلام نمودن بر کسی که در حمام باشد و خلافی نقل شده است
و دیگر بدانکه و منقولات آنجمله آنکه در حدیث حضرت صادق ع وارد شده است
که ترجمه آن نقل میشود که فرمودند که هرگاه داخل میشوی در حمام در وقتی که جامه
بیرون میکنی از بدن خود بگو اللهم انزع عنی ربقة النفاق وثبتنی علی الایمان
و هرگاه داخل شدی خانه دوم را بگو اللهم اذهب عنی الرجس النجس وطهر جسدی
و قلبی و بگیر از آب گرم و بریز بر سر خود و بریز بر پاهای خود و اگر ممکن باشد که قدری

ببپوشی از آنچه که پاک میکند شانه را و در نشستن در خانه سیم ساعتی پس بگو نعوذ
بالله من النار و نسئله الجنة و مکرر میگفتی این کلام را تا وقت بیرون آمدن از
خانه گرم و بپرهیز از آب سرد و فقاع در حمام پس بدرستیکه فاسد میکند معده را و از
ریختن آب سرد را پس بدرستیکه ضعیف میکند بدن را و بریز بر قدمهای خود آب سرد را
و هرگاه بیرون آمدی پس بدرستیکه بیرون میکند درد را از جسد تو پس هرگاه پوشیدی
جامهای خود را بگو اللهم البسنی التقوی و جنبنی الردی پس هرگاه بجا آوری اینها را
ایمن میشوی از هر دردی و مراد از اول خانه حمام همان رختکن است تا وقتیکه در نسیم
احتمال دارد که یعنی و فرمود که الحال هست بعضی از سر حمام که میان حمام اول و اول خانه
دوم میشود بیان خزانه که رختکن خانه سیم است و احتمال دارد که مراد میان حمام بعد از
رختکن هم خانه دیگر بوده که از انها داخل حمام میشده اند چنانچه الحال هم در حمام
های بیابان هست و مراد از ساعت ساعت نجومی نیست بلکه مدتی باشد و بعد از آن
داخل شود و مکروه است سفال بر بدن مالیدن که باعث پیسی میشود و بیک ... در حمام
خالیدن پیه گرده را آب میکند و شستن سر بگل مصر است پیسی میاورد و کشیدن ... بر بدن
اثر ... و هر روز بحمام رفتن پیه گرده را آب میکند بلکه مستحب است که یک روز برود
و یک روز نرود که گوشت بدن را زیاد میکند و هرگاه کسی که بخواهد لاغر شود هر روز بحمام
برود باید ناشتا بحمام نرود بلکه چیزی بخورد و بحمام برود و قرآن خواندن در حمام
ضرر ندارد و برهنه قرآن خواندن خوب نیست و جماع کردن در حمام ضرر ندارد و تحقیق کسی که

از حمام

از حمام آمده است که با و بگویند طهرها طاب منك و طاب ما طهر منك
فصل دوم در نوره کشیدن بدانکه احادیث بسیار است در فضیلت نوره کشیدن
و احادیث بسیار وارد شده است در هر روز و پانزده روز و بیست روز
و چهل روز حدیث وارد شده و تاکید در آن بسیار است بعضی در پانزده روز
کمتر قائل شده اند بی وجه است بلکه از سطح ... اکثر احتمال میرود از حدیثی و
فرموده اند که کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد پس ترک نکند نوره عانه
خود را زیاده از چهل روز و حلال نیست از برای کسی که مثل زنی که ایمان بخدا
و روز جزا دارد نوره را از بیست روز و آنچه ظاهر میشود از احادیث نوره
کشیدن روز پنجشنبه هم مستحب است و کندن آن خوب نیست که باعث ضعف بصر میشود
و نوره کشیدن بهتر از تراشیدن است و در حدیثی وارد شده است که هرگاه
کسی بخواهد نوره بکشد قدری نوره بر سر انگشت خود گرفته و بو کند و بر سر بینی قرار دهد
و بگوید صلی الله علی سلیمان بن داود کما امرنا بالنوره و در حدیث دیگر عوض
صلی الله اللهم ارحم وارد شده است و آن نوره او را بیمن انشاء الله تعالی
و در حدیث وارد شده است که حضرت سید الساجدین علیه السلام که هرگاه نوره
کشیدند بگوید اللهم طیب ما طهر منی و طهر ما طاب منی و ابدلنی شعرا طاهرا
لا یعصیك اللهم انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین و ابتغاء رضوانك و مغفرتك
فحرم شعری و بشری علی النار و طهر خلقی و طیب خلقی و زك عملی و اجعلنی

نلقاك على الحنيفية السمحة على ملة ابراهيم خليلك ودين محمد صلى الله عليه
نبيك وحبيبك ورسولك عاملاً بشرايعك تابعاً لسنة نبيك آخذاً به
خاضعاً له ومتأدباً بأدبك وبتأديب رسولك وبتأديب اوليائك الذين غذوتهم
بأدبك وزرعت الحكمة في صدورهم وجعلتهم معادن لعلمك صلواتك عليه
وآله اجمعين يعنی بار الها میکنم خطاب آنکه بدین الحنفی برا از پلید بعد از دو در یاد دینا
وانکار امان و بدل میکنند موی خود را بر وجهی که معصیت خدا نکنند و خلق میکنند
خدا از هر عیبی که در بلاد شرعیت ملکی را کرد نیز میکند از بعضی تا قیامت و اینکه
بلکه نیز از نزع ایشان صادرست بعد از نزع از نزع اهل دو عین و اما
زمان نوره کشیدن پس تأمل نیست که روز چهارشنبه خوب نیست و حدیث
وارد شده است که روز نحس است و نوره در آن روز مکش و در روز جمعه احادیث
مختلف وارد شده است و اعتقاد حقیر آنست که مرتکب نشود و مستحب است که بعد از نوره
کشیدن سبوس یا آرد جو با روغن زیتون مخلوط نموده بمالد و اسفناج هم نیست
و در چند حدیث وارد شده است که هر چه بجهت نفع بدن باشد اسراف نیست و خواه
بعد از نوره و مستحب است و از احادیث ظاهر میشود که پوست بستن و فضیلت و منافع
بسیار دارد مخصوص بعد از نوره بر ناخن بستن که بر زلف ناخن مرده نباشد و در
حدیث وارد شده است و مستحب است روز جمعه سر را شستن و خطمی شستن ترک
نکند و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده است و غنی از غطمی از بهترست او خواهد

فصل سیم در خضاب است و در استحباب خضاب ریش و بعضی از آداب آن
احادیث در فضیلت آن بسیار وارد شده است که بعضی از آن مذکور میشود در خضاب بحضرت که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ... وارد شده است که چهار چیز خاصیت دارد ... را
آنکه شما میرند تا بکوی از خشم میبرد و نرم میکند عضلات را و خوش میکند بوی دهان را
سخت میکند کوشت دندان را و میبرد بلیدی را از نفس و چنانچه در نسخه است که الحرب
و ضعف را چنانچه در نسخه دیگر هست کم میکند وسوسه شیطان را و شاد میشوند
ملائکه و خوشحالی میکنند بآن مؤمن و خشم میکند بآن کافر و آن زینت است و بوی
خوش است و برائت است در قبر و شرم میکند از خضاب منکر و نکیر
و خلاصه استحباب خضاب به حنا و به وسمه و حنا برنگ دیگر بعد از تامل نیست
و اینکه جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه بعد از جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم خضاب نمودند از جهت این بود که اظهار حزن از فراق آن
جناب بود و اینکه انتظار میکشیدند که از خون سر ایشان خضاب شود که آن
حضرت خبر فرموده اند که زود باشد که موی ریش تو از خون سر تو خضاب خواهد شد و یکی
فصل چهارم در تراشیدن سر و باقی گذاشتن مو و کوتاه کردن شارب بدانکه در چند حدیث وارد
شده است که جناب پیغمبر موی سر را باقی میگذاشتند تا نرمه گوش و بعضی از آنحضرت
و بعضی از صحابه هم باقی میگذاشتند و در احادیث امر بتراشیدن سر بسیار است و ظاهر
اینست که تراشیدن سر بهتر باشد از باقی گذاشتن اگر بخواهد بگذارد در شعر ... کم مقدار

کذاشتن آن و مستحب است که پاکیزه و خوشبو کند آنرا و موی را و در حدیث دیگر هر هفته
یکمرتبه و در روز جمعه تراشیدن سر وارد شده است و مستحب است کذاشتن موی ریش بقدر
یکقبضه که از قبضه بکذرد تا زیر قبضه و تراشیدن را جمعی قول بحرمت نقل نموده اند کرفتن
شارب چه بمقراض باشد و چه بچیز دیگر و هر چند تراشیدن آن از احادیث رسیده است
و احوط اینست که نتراشند و در حدیث وارد شده است که کوتاه کردن شارب از جمعه تا جمعه
باعث ایمنیست از جذام و تراشیدن ریش و باقی کذاشتن شارب روا نباشد زیرا که آنرا نقل
نموده اند که قوم جهودان چنین میکردند و مسخ کردیدند و فرموده اند که باقی مگذارید ریش را
که بلند شود مثل یهود بلکه باید قدری ببرند **فصل پنجم** در شانه نمودن
ریش از احادیث معتبره ثواب شانه نمودن سر و ریش بسیار است بجهت کسی که موی سر داشته
باشد مثل زنان که سر خود را شانه نمایند و در حدیث وارد شده است که شانه نمودن
سر باد را میبرد و شانه نمودن ریش دندانها را محکم میکند و در حدیث دیگر است که شانه
نمودن سر و زیاد میکند ذوق جماع هم میشود و در شانه نمودن مطلق وسعت روزی
و زیاد میکند آب پشت را و قطع بلغم و صفرا و برآمدن حاجات نیز هست وارد شده است که کسیکه
شانه کند ریش خود را هفتاد بار و بشمارد یکی یکی نزدیک نشود او را شیطان تا چهل روز
و در حدیث دیگر شانه نمودن ریش از زیر چهل بار و از بالا هفت بار از رسول خدا
روایت شده است که قطع بلغم میکند و زیاد میکند ذهن را و بخاطر آرم کرده چیزی
جاری نشود از نفیر و سوسه از بالا هم مستحب است که شانه از عاج باشد که استخوان فیل است

و بعضی گفته اند که استخوان ماهی صدف بهتر است و احوط اینست و فرموده اند که شانه
کنید بعاج که عاج میبرد وبا را و مکروهست ایستاده شانه نمودن که باعث فقر میشود و چنانچه
در حدیث است که قرض دار میشود چنانچه در حدیث دیگر است که باعث ضعف قلب میشود
و نشسته شانه نمودن باعث قوت قلب میشود چنانچه در حدیث است و مستحب است خواندن
انا انزلناه فی لیلة القدر و و العادیات و از بعضی نقل نموده اند از علما که در وقتیکه
از زیر ریش شانه میکند چهل بار بخواند انا انزلناه و از بالا هفت بار و العادیات بخواند اللهم
سرح عنی الهموم و الغموم و الوحشة فی الصدور و از حضرت امام رضا علیه السلام
وارد شده است که هر گاه بخواهی ریش خود را شانه کنی شانه را بدست بگیر و بگو بسم الله
و بگذار شانه را در پیش سر سه مرتبه و بعد از آن پیش سر را شانه کن و بگو اللهم احسن تسریح
و شری و طیبی و اصرف عنی السوء و بعد از آن شانه میکنی پس خود را و بگو
اللهم لا تردنی علی عقبی و اصرف عنی کید الشیطان و لا تمکنه منی و بعد از آن شانه
کن ابروهای خود را و بگو اللهم زینی بزینة اهل التقوی و بعد از آن شانه میکنی
ریش خود را از بالا و بگو اللهم سرح عنی الغموم و الهموم و وسوسة الصدر و بگذار
بر مقنعه خود تمام شد حدیث اگر موی سر داشته باشد دعای ابرو و ریش را بخواند
با شانه ابرو و ریش مقدمه دعا را بخواند و هم چنین در پیش سر نمیشود اند و شانه
نمودن سر خود را و روی خود را این دعا بخواند **فصل ششم** در استحباب
مسواک و آداب آن بدانکه احادیث در استحباب مسواک بسیار است و در وجه وقت

مستحب است بجهت نماز و وضو و خواندن قرآن خصوصاً در سحر و در وقت برخاستن
از خواب بجهت نماز شب و در حدیث وارد شده که دو رکعت نماز با مسواک افضل است
از هفتاد رکعت بی مسواک و در حدیث دیگر وارد شده است که فرمودند دوست میدارم
از برای جبرئیل که هرگاه قیام بنماز شب کند تا آنکه مسواک کند و ببوید بوی خوش را پس
بدرستیکه ملکی می آید نزد آن شخص هرگاه قیام بنماز شب کند تا آنکه مسواک کرده دهان
خود را بر دهان او و هر حرفی که میخواند از قرآن ملک آنرا داخل میشود در دهان آن ملک
و در حدیث دیگر آنست که پیغمبر آنکه زود دندانها را امامان و مستحب است که از پهنای دندان
مسواک نماید و مکروه است مسواک نمودن در حمام که باعث وبای دندانها میشود
چنانچه بعضی از علما گفته‌اند **فصل هفتم** در استحباب گرفتن ناخن و شارب
است و گرفتن شارب احادیث بسیار در فضیلت و ثواب آن وارد شده است و در چند
حدیث فرمودند که گرفتن ناخن در روز جمعه باعث ایمنی است از جذام و پیسی و
کوری و در حدیثی از برای عیب دیوانگی ذکر شده و در حدیث است که شیطان در زیر
ناخن است و در آنجا ساکن میشود و در چند حدیث وارد شده است که بجهت وسعت
رزق ناخن گرفتن و شارب در هر جمعه بگیرند و فرمودند که هرکه بگیرد ناخن و شارب
خود را هر جمعه و بگوید بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله نمی افتد از او ناخن
و دندانی مگر آنکه روییده میشود از برای او بدل آن و بیمار نمیشود و ناخوش
نمیشود مگر بمرض موت و بجهت درد چشم فرمودند که اگر در روز پنجشنبه ناخن بگیرد

و ناخن گرفتن و درد چشم نگیرد و در حدیث دیگر فرمودند که خود او و فرزندان او درد چشم
نمیشوند و در حدیث دیگر فرمودند که در روز سه شنبه و پنجشنبه ناخن و شارب بگیرند از
درد چشم و درد دندان معاف باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که جناب رسول
خدا فرمودند از برای مردان که ناخن بگیرند و بزنان میگفتند که بگذارند که زینت است
بیشتر است و مراد اینست که بدآیین نشود در بیشتر گرفتن و فرمودند که از انگشت کوچک
دست چپ بگیرند و با انگشت کوچک دست راست ختم نمایند و در پنجشنبه حدیث دیگر هم
چنین وارد شده است و دانستی که در پنجشنبه و جمعه و شنبه هم حدیث وارد شده
است و در چهارشنبه هم حدیث است و احادیث جمعه بیشتر است و اگر در پنجشنبه هم
بگیرد بهتر خواهد بود و ظاهر اینست که پنجشنبه مخصوص درد چشم است که رفع آن میکند و اگر بلند
نشده باشد چاقو یا مقراض را بر موضع گرفتن ناخن بکشد چنانچه در حدیث
وارد شده است و مستحب است دفن نمودن ناخن در زمین اما مکان خالی نماند

فصل هشتم در سرمه کشیدن و عطر استعمال نمودن است اما سرمه کشیدن

پس احادیث بسیار در فضیلت آن هست و در حدیث صحیح وارد شده است که سرمه در شب
نفع دارد چشم را و در روز زینت است و در حدیث دیگر وارد شده است آنکه سرمه
سنگ خوش میکند بوی دهان را و سخت میکند مژه‌های چشم را و در حدیث دیگر آنکه سرمه روشن
میکند دیده را و تیز میکند مژه‌های چشم را و اعانت میکند بر طول سجده و شایسته است که در تمام شب
مژه باشد چنانچه در حدیث دیگر است و در چند حدیث است که سرمه آب بیفزاید چشم را

و در حدیث دیگر است که نور را زیاد میکند مجامعت و مستحب است که طاق سرمه بکشند
روایت شده است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرمه میکشیدند پیش از آنکه
بخوابند چهار بار در چشم راست و سه بار در چشم چپ و در حدیث دیگر در هر چشمی سه
بار و در حدیث دیگر وارد شده است که کسی که چشمش درد کند سه بار در هر چشم
میکشد و در حدیث دیگر کسی که برسد او را ضعفی در چشم پس سرمه کند هفت میل در
وقت خواب از سرمه سنگ بکشد چنانچه دانستی و مستحب است که میل سرمه از
آهن باشد و سرمه دان از عاج باشد که جناب حضرت امام رضا علیه السلام چنین میل
و سرمه دان داشتند آنحضرت فرمودند که هرگاه خواهی سرمه کشی بگیر میل را بدست
راست و بزن در سرمه دان و بگو بسم الله پس هرگاه بگذاری میل را در چشم بگوی
اللهم نور بصری واجعل فیه نورا ابصر به حقک واهدنی الی طریق الحق و
ارشدنی الی سبیل الرشاد اللهم نور علی دنیای و آخرتی و سرمه سنگ
مشهور چنان است که از مکه معظمه می آورند و بعضی گفته اند که از اصفهان هم می آورند
چنانچه نقل شده است و احوط اولی است اما عطر استعمال بوی خوش پس احادیث
در فضیلت آن بسیار است و از آنجمله چند حدیث وارد شده است که بوی خوش
میکرده اند و در حدیث دیگر آنکه زیاد میکند جماع را و فرمودند که سزاوار نیست
آنکه واگذارد بوی خوش را هر روز پس یکروز نه یکروز در هر جمعه یکبار و آنکه واگذارد و در
حدیث دیگر وارد شده است که هرگاه جناب رسول خدا در روز جمعه عطر نداشتند

جامه زعفرانی را حاضر میکردند و آب بر روی آن می پاشیدند و دست بر آن میمالیدند
و بصورت خود میکشیدند و فرمودند که دو رکعت با بوی خوش افضل است از هفتاد نماز
بدون آن و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بوی خوش
خرج میکردند زیاد از آنکه در طعام خرج میکردند و در حدیث دیگر است که آنحضرت مشک
استعمال میفرمودند در ریش خود بحدیکه رنگ آن ظاهر میشد و آینه نظر نمودن و مثل
اینها از آنکه بعضی آن از مردان ضرر ندارد و آنچه مختص زنان نباشد بلکه مستحب
و در کتب و ابواب مسطور است **کتاب الصلوة** و آن مشتمل است بر مقدمات
و مقاصد و مقدمات هفت است **اول** در شناخت نمازهای واجبه و غیره و نماز
بر دو قسم است واجب است و مندوب و واجب هفت است **اول** نماز یومیه
شبانه روزی چه اداء و چه قضا **دوم** نماز جمعه **سیم** نماز عید فطر
و عید قربان **چهارم** نماز آیات **پنجم** نماز خورشید گرفتن و ماه گرفتن و زلزله
و آنچه از علامات آسمانی که اغلب ناس بترسند مثل بادهای تند و صداهای عظیم
چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی **ششم** نماز طواف **هفتم** نماز میت
اما دیگر آنچه شخص مکلف بر خود لازم نماید بنذر و امثال آن مثل عهد و یمین و آنچه
بر خود لازم نماید با اجاره و نماز احتیاط را بعضی داخل این قسم شمرده اند و خوب نیست
باعتبار آنکه بر خود لازم نماید که باعتبار باشد و داخل در قسم اول بودن آنست که چه
عوض و چه تدارک بعضی از آن باطل واقع شده است و ملحق نیست بر آن مترتب

نیست مثل اینکه خلاف نموده اند که آیا در نماز میت نماز اطلاق کردن حقیقت است یا
مجاز و غیر آنچه ذکر شد مندوب است و نماز جمعه واجب و جمعه مندوب میتواند شد که
خطاب مندرس الحکم شده و اولا بعضی نموده اند یا مندوب باشد بلا دون اینکه مکلف اراده آن علی
باشد مثل نماز مرتبه انتقلیه و نوافل آن و جمعه و عیدین و طواف یا اینکه مکلف
را هم در آن نفع الحد مثل هست مثل نماز عید که سنت و امثال آن بر خود واجب نماید یا
مستحب نماید مثل نماز استخاره و نماز حاجت و نماز زیارت و نماز باران و میتواند که
شارع از برای آن سببی قرار دهد مثل نماز آیات و نماز شکر و میتواند شد که گاهی
مندوب باشد و گاهی واجب مثل نماز عیدین و نماز طواف و میتواند که واجب شده باشد
مثل اینکه مکلف باید ادا را بعمل آورد و گاهی تجربه بعضی میتواند سوخت آن نماز میگیرد بجا
آورد و گاهی حرام باشد مثل نماز جمعه و امثال آن همه اینها مفصل خواهد آمد

اول که نماز شبانه روزی که هفده رکعت است در پنج وقت چهار رکعت
نماز ظهر و چهار رکعت نماز عصر و سه رکعت نماز مغرب و چهار رکعت نماز
عشا و دو رکعت نماز صبح است و در سفر از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط است

اما نوافل شبانه روزی سی و چهار رکعت است هشت رکعت پیش از نماز ظهر
و هشت رکعت پیش از نماز عصر و نافله مغرب چهار رکعت است بعد از مغرب
نافله عشا دو رکعت است بعد از عشا نشسته بجا می آورد و نافله شب هشت
رکعت است و نماز شفع دو رکعت است و وتر یک رکعت است و نافله صبح دو رکعت

پیش از نماز صبح و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است بدون خلاف و نافله
عشا محل خلاف و احوط ترک است و در بعضی احادیث شماره نوافل بکمتر از این شده
است مثل اینکه وتیره را شمرده اند در بعضی نوافل و در بعضی نوافل عصر شش رکعت
شمرده اند و در بعضی چهار رکعت و در بعضی نافله مغرب دو رکعت و ظاهر
آنست که مراد از این احادیث تاکید استحباب است نه نفی آنچه اشتغال بعمل آورد
و جواز اکتفا نمی جایز است که بعضی قلیل اکتفا نمایند نه اینکه منحصر باشد و نوافل
در بعضی نقل و اخبار در حدیث وارد شده است که هر رکعت نماز نفل از نماز
شب [illegible] ظاهراً آنست که داخل نوافل نباشد جهت احدی از علما [illegible]
رسیده است این دو رکعت را اجمالا و نه مفصلا داخل [illegible]
و هر دو رکعت از نوافل یک تشهد و یک سلام قطع میشود مگر صلوة [illegible]
اعرابی یک رکعت یک سلام است و احوط بلکه اقوی اینست که [illegible]
ندهند [illegible] یک تا از دو رکعت و بیشتر از آن سلام ندهند و [illegible]
متصل بشفع نمایند و احادیثی که بر خلاف این وارد شده است محمول است بر خلاف
ظاهر آنچه در باره وتر [illegible] باید یا محمول بر تقیه است یا مطروح است

مقدمه دویم بدانکه اول زوال تا غروب وقت نماز ظهر و عصر است بالنسبه
باحوال هر مکلف از مسافر و حاضر و مریض و صحیح و اینکه شرایط [illegible]
موجود است و آنکه موجود نیست از [illegible] مختلف است [illegible]

و مابین اوقات مشترکست مابین هر دو ولیکن شرطست که ظهر مقدم بر عصر باشد
پس هرگاه سهواً عصر را ادا نمود اول وقت ظهر عمل او رد و باطلست و هرگاه در وقت
مشترک سهواً مقدم دارد باطل نیست و هرگاه ظهر و عصر را عمل بیاورد تا هنگام
دو رکعت بغروب مانده اول عصر را عمل آورد و ظهر را قضا نماید و هرگاه بقدر
پنج رکعت مانده باشد ظهر و عصر را هر دو عمل آورد اول ظهر را و بعد عصر را
و این مسائل را چندان عمل خلاف نیست علی الظاهر و خلافی که هست شاذست و اعتنا
بشأن او نیست و داخل میشود وقت نماز مغرب به پنهان شدن قرص آفتاب از
روی زمین مسطح چنانچه خواهد آمد مبین هرگاه بگذرد مقدار ادای سه رکعت چنانچه
ذکر شد مر ظهر را داخل میشود وقت عشا و هر دو مشترکست تا باقی ماند مقدار
چهار رکعت بنصف شب که مختص است بعشا چنانچه در عصر و ظهر گذشت و
بعضی خلاف نموده اند در این مسئله که گفته اند وقت مغرب بعد از غروبست
تا بر طرف شدن شفق و بعضی گفته وقت مغرب و عشا طول میکشد تا
طلوع فجر و اقوال دیگر هم در این مسئله هست و کل این اقوال شاذست و وقت نماز
صبح از طلوع فجر صادقست تا طلوع آفتاب و وقت نافله ظهر اول زوالست
تا آنکه فی بقدر دو سبع شاخص شود و مراد از فی سایه ایست که بعد از کم زیاد
میشود در حین طلوع آفتاب سایه بهر چیز بسیار بلند است و هرچند نزدیک بظهر
میشود سایه کوتاه تر میشود و همین که بخط نصف النهار رسید شاید مفقود میشود در

بعضی

بعضی بلاد تا بقدر سبعی کوتاه میشود که از آن کوتاه تر ممکن نمیشود و بعد از زوال
سایه پیدا میشود یا زیاده میشود و آن زیاده شده یا پیدا شده را فی میگویند
و چون بقدر دو قدم یعنی از سر انگشتان تا پاشنه پا در اشخاص مستوی الخلقه
بقدر هفت یک قامت انسان است و بقدر دو هفت یک ربع که در بعضی
دو قدم است در لسان فقها و بعضی احادیث بقدم تعبیر شده است و در بعضی
بذراع که گفته اند وقت نافله ظهر و در قدمست که فی بعضی ذراع و ایه
بقدر دو قدم شود یا یک ذراع و وقت نافله عصر بعد از فراغ از ظهر است تا
وقتی که فی چهار قدم شود یعنی چهار سبع شاخص شود یا دو ذراع و مراد
از هر چیز که بر زمین نصب شده باشد میشود که عمده آفتاب سایه آن ظاهر شود
و از بعضی نقل شده است که هر یک از وقت نافله ظهر و عصر میکشد بقدر
وقت فضیلت هر دو و آن وقتی است که میشود با سایه فی بقدر مثل شاخص شود
و ظهر و عصر و بعضی گفته اند که وقت نافله ادا میکند تا وقت اجزای ادای
بعضی وقت نافله و فریضه هر دو مشترکست و چون ملاحظه وقت ظهر و عصر
وقت فضیلت ادا نماید ادا نمیه که رجحان از شاخص خالی از تعلیق نیست چند
شهید علم ضاعف الله اجره در رساله تحفة الرضویه که فارسیست از اصطلاب
بعضی منجمان مقلد موافق ساعت بطریق تخمین تشخیص نموده اند و بنا
آسان تر بود از آنها نقل شد در اول حمل دو قدم دو ساعت چهار قدم

دو ساعت و نیم و ظل شاخص سه ساعت و نیم و در ظل چهار ساعت و در اول ثور
در نقلم دو ساعت چهار نقلم سه ساعت و ظل سه ساعت و چهل دقیقه و در اول
جوزا در نقلم یکساعت و چهل دقیقه و چهار نقلم دو ساعت و چهل دقیقه و ظل
سه ساعت و نیم و در ظل پنج ساعت و اسد مثل جوزا است و سنبله مثل ثور است
و در اول عقرب در نقلم یکساعت و نیم و چهار نقلم دو ساعت و ظل سه ساعت
و در ظل چهار ساعت و در اول قوس در نقلم یکساعت و بیست دقیقه و چهار نقلم
دو ساعت و ثلث و ظل دو ساعت و بیست و چهار دقیقه و در ظل سه ساعت و نیم
و در اول جدی در نقلم یکساعت و نیم چهار نقلم دو ساعت و ظل دو ساعت و چهل
دقیقه و در ظل سه ساعت و نیم و حوت مثل ثور است و دلو مثل عقرب است
و مابین را تخمین کند و همه اینها تقریبی است و وقت نافله مغرب بعد از مغرب است
تا وقتی که سرخی جانب مغرب برطرف شود و از بعضی نقل شده است که وقت آن میکشد تا
نصف اللیل و اول اشهر در وقت دو رکعت وتیره میکنند تا وقت فضیلت آن در
امتداد علما خلاف نموده اند و وقت نافله شب بعد از نصف شب است و هر چه بفجر نزدیک
تر شود افضل است و [illegible] میگویند که اگر انتظار بکشند که در وقت بعمل آورند
بالکل [illegible] ایشان فوت خواهد شد مثل جوانی که رطوبت مزاجش مانع از بیدار
شدن است یا مسافری که [illegible] اند یا بیم فوت نافله بجا آورد یا مریضی که [illegible] آن وقت
بعمل نمی آید میتوانند پیش از وقت بعمل آورد و مثل مذکورات شخصی که [illegible]

شد و در آن وقت ممکن از طهارت نخواهد بود و در صورت جنابت [illegible] مقطوع است
که اول [illegible] اراست مثل شخصی که بداند محتلم خواهد شد یا آنکه بداند شوهرش
با او جماع خواهد نمود و در جنابت اختیاری [illegible] که بداند حایض خواهد شد [illegible]
است و لیکن خالی از [illegible] بعضی منع نموده اند و گفته اند در هیچ وقت نیست
مقدم بر وقت آن بجا آورد و بعضی توقف نموده اند و هر دو شاذ است و قضا افضل [illegible]
و اعاده نیز که در تعلیم وارد شده است عبارت است از آنچه ذکر شد یا بر تعقیب [illegible] اهل
و وقت آن را قبل از انتصاف شب دانسته [illegible] تا آنکه [illegible]
مراد از نصف شب نصف [illegible] از غروب است تا طلوع فجر [illegible] در لسان شرع مراد از
[illegible] لیکن از احادیث چنان ظاهر میشود که مراد از نصف شب نصف [illegible] از غروب
است تا طلوع آفتاب و [illegible] مراد از فجر ثانی است و نقل از سید مرتضی [illegible] شده
که مراد از فجر اول است یعنی هر چه بفجر اول نزدیکتر باشد بهتر است و فجر ثانی [illegible]
صبح است [illegible] بعد از [illegible] تا آنکه سرخی مشرق که پیش از طلوع آفتاب ظاهر میشود [illegible]
نیست که [illegible] بعد از فجر اول بعمل آورند [illegible] نقل [illegible] نموده اند و جمعی وقت آن را
بعد از فجر اول دانسته اند و وارد شده است [illegible] اعاده بعد از فجر اول [illegible] کسی که
مقدم بر آن بجا آورده باشد و افضل آن است که این دو رکعت را هرگاه پیش از فجر آورده
باشد که هرگاه ادا ممکن باشد بعد از طلوع فجر بجا آورد چنانچه در حدیث است که یکی
صحیح است و [illegible] وارد شده است که آن این است که حضرت صادق علیه السلام

که باعث تکمیل فضیلت بعد رکعت اول بجا آورده باز از اول شب در نماز طلوع فجر باز محل آورم
و در حدیث صحیح و صریح وارد شده است که جایز نیست فعل آن در دو رکعت قبل از طلوع فجر ثانی
و شیخ طوسی و سنی هم گفته‌اند خلاف حدیث عمل نموده اند و علامه در بیان نیز دلالت بر مطلوب آنست
وارد است بر طول طلب که هر گاه ممکن از طلوع فجر ثانی که صبح صادق است بجا نیاورد نیت اداء کرده
کرده وقت حاضر نیز بعقیده نماز صبح یک جا بیاورد و هر گاه بعضی از شب قرین ثانی ملل
بجا آورده و مستحب است که نماز شب در اول وقت عمل آورند و علامه در کتب ذکر تحریر معول آن
وارد شده است و جایز نیست اعتماد بر ظن مگر در جایی که ممکن باشد علم در رمان تنفس ثبت
و اعتماد بر مؤذن و هر چند عادل باشد نتوان کرد و باید یقین بدخول وقت نماید و هر گاه اعتماد بر مشتبه
نمود و نماز را بجا آورد و بعد معلوم شد که تمام نماز قبل از وقت بوده است نماز را اعاده می‌کند
در وقت و اگر وقت گذشته باشد احوط آنست که قضا نماید و اگر جزوی از وقت داخل شده باشد
برکعتی یا سلامی باشد اعاده نمی‌کند و احوط اعاده است **مقدمه ثالث** در بیان قبله جمیل
ملا بجهت قبله مثل توابع و غیر آن ثبت که معصوم علیه السلام بان نماز نموده یا بامر معصوم بان رو نموده
شده است نیست و علما از برای آن نصب علامتها نموده‌اند و تفصیل آن در جای خود مذکور است
از برای آن ذکر نموده اند مثل آنکه جدی را در وقت بلندی در پشت دوش راست گذارند و مغرب را جانب چپ
دوش راست گذارند و مشرق را جانب چپ کرده‌اند از برای اهل خراسان و عراق و کسی که در جهت ایشان است
و هر گاه علم بان نبود بجهت قبله حاصل نتواند کرد بچهار جانب نماز نماید شکی در جواز آن نیست و تکلیف خود
عمل نموده است و هر گاه ممکن نیست تعیین قبله نماید در یک جانب نماز را اعاده نماید و اگر وقت تنگ شده باشد

قبله

قضا نماید و هر گاه بطلبد اینکه جانب قبله معین است یا فراموش نماید که ملاحظه
قبله نماید یا جهت قبله از او فراموش شود و بعد از نماز داند که بجهت قبله نماز
نکرده است آنچه ما بین مشرق و مغرب اتفاق افتاده است نه قضا دارد و نه اعاده
جمع کلام بر او واجب نیست و اگر پشت بقبله اتفاق افتاده باشد در وقت اعاده کند
و در خارج وقت قضا لازم است و جاهل مطلقا در حکم ناسی نیست بنابراین هرگاه
در بین نماز عالم شد که غیر قبله نماز نموده است هرگاه ما بین مشرق و مغرب باشد
روی خود را بجانب قبله می‌کند و هرگاه پشت بقبله باشد استیناف نماید
مقدمه اول بدانکه خلافی نیست در بین علمای شیعه و سنی که نیت از ارکان
در باب نیت نفس السائلة نماز نمودن در رفتن است که علم داشته باشد
با آن وقت کافر یکی و هرگاه شک داشته باشد بنا بگذارد بر طهارت و اسلام نجس بود
با آن دست مسلمی یکی مشهور طهارت است و جایز نیست در همان پوست حیوان
غیر ماکول اللحم پوشیدن و هر چند دباغی شده باشد و هم چنین است پشم و موی
و کرک آن اما در خز و انواع و انتفاع پوشیدن پوست آن و احوط ترک است و در سنجاب
اظهر جواز است و احوط اجتناب و جایز نیست ابریشم بر مردان پوشیدن در بعض
در حال نماز و جای که چهار انگشت بیشتر باشد و هرگاه بقلیل ابریشم
بجامه بسته باشد احوط ترک است و پوشیدن حریر در حال الصلاة هم جایز نیست
مگر در حال ضرورت و در جامه که ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه

وکلاه و در غیر آن و اقوی آنکه احوط منع است و نماز در جامهٔ غصبی جایز نیست چه ما لا
یتم الصلوة به باشد و چه غیر آن و جایز نیست در جامهٔ طلا باف و مغشوش مگر آنکه بقدری
قلیل بوده اند و اقوی بطلان نماز است و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بر انگشتر و امثال
آن صلیب و صورت هست که پوشیده انگشتر را هم جایز است بازبندند الا و نقش شبیه او و امثال
آن نیز باعث بطلان نماز است و احوط و اقوی باشتراک آنکه مطلقا مثل طلا است
چیزی که لبس عرفی باشد غیر عمامه مثل آنکه در جیب باشد و احوط اینست که چیزی که
پشت پا را بپوشاند و ساق بلند نداشته باشد مثل جوراب تخت و نیم ساق در حال نماز
نپوشد و مستحب است نماز در نعل عربی و مکروه است نماز در جامهٔ سیاه مگر عمامه
و چکمه و عبا و احوط آنست که لباس غیر پشم است و مکروه است پوشانیدن که مثل بدن و زنها
و مکروه است نماز در قبای تنگ و مکروه است نماز از برای زنان در خلخالی که صدا داشته
باشد و بدانکه واجب است پوشیدن صورت زن در حال نماز چه نامحرم باشد چه نباشد
و پوشیدن دو عورتین از برای مردان قبل و دبر است و قبل عبارت از آلت و خصیتین است
و دبر عبارت از مخرج است و احوط اینست که جسم را بپوشاند و پوشیدن بر جمیع جسد خود را
در نماز بخصوص مستحب است و زن باید جمیع جسد خود را بپوشاند مگر صورت و هر دو
دست و هر دو قدم و احوط اینست که بغیر صورت همهٔ اعضای خود را بپوشاند و اطفالی
که بالغ شده باشند و نیست داگر هم ترک نمایند ضرر ندارد مقدمهٔ ثامن بدانکه جایز نیست
نماز در مکان غصبی و باید که مکان را مالک باشد یا از مالک آن اذن گرفته باشد یا قطع

برضاء مالک دانسته باشد چه باذن عرفی باشد مثل آنکه شخصی را بخانهٔ خود
مهمان کند چه یقین است که رضا است که در آن خانه نماز کند چه شاهد حال آنکه
در بیابانها و صحرا باشد که ضرر بمالک نرساند آن متعارف باشد و یقین حاصل شود
که رضای مالک از مردم در آنجا و نماز نمودن در زیر خیمهٔ غصبی ظاهر اینست که از باب
غصب نباشد و مستحب است نماز فریضه را در مسجد بجا آوردن و نافله را بعضی
آنست که در خانهٔ خود بجا آورد و ظاهر اینست که از برای غیر چه فریضه و چه نافله
خانه بهتر باشد و مکروه است نماز در حمام و بیت الخلا و محل خوابیدن شتر و الاغ و
کود و مانند آنها و در زمین شوره زار و برف و هر گاه بتواند در مسجد نماز نماید
مقدمهٔ سادس بدانکه جایز است سجده بر زمین و آنچه از زمین باشد و آنچه
زمین برویاند و روئیده مگر خوردنی و پوشیدنی نباشد و جایز است سجده بر کاغذ ساخته
شده از غیر کتان و از کتان مگر احتیاط نیست و جایز نیست بر آنچه که سجده بر آن جایز نیست مثل
رنگ که بر نوشته شده باشد و مخرج خالی از آنکه منع حوالی آید نباشد جایز نیست و باید
مغصوب و نجس نباشد مقدمهٔ سابع بدانکه مستحب است نماز فریضهٔ یومیه
اذان و اقامه از برای مردان و زنان چه قضا و چه ادا و چه جماعت و بعضی در نماز جماعت
واجب دانسته اند و در نماز صبح و مغرب مثل نماز مغرب استحباب بیشتر ثابت
و تاکید در نماز صبح بیشتر است و معمول اذان و اقامه هیجده فصل است اما اذان
هیجده فصل است باینطریق الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله

الا الله دو مرتبه بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله دو مرتبه بعد از آن حی علی
الصلوة دو مرتبه حی علی الفلاح دو مرتبه حی علی خیر العمل دو مرتبه الله اکبر
دو مرتبه لا اله الا الله و اقامه هیفده و مثل اذان است بجای چهار مرتبه الله اکبر
که در اول اذان میگفت بجا دو مرتبه میگوید و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد
حی علی خیر العمل میگوید و بعد از آن یک لا اله الا الله میگوید در آخر و مستحب است
که اذان را بتأنی بگوید و اقامه را بسرعت و بی فصل بگوید و اینکه میان اذان
و اقامه را فاصله قرار دهند خواه بنشستن باشد و خواه بکلام یا بر داشتن گام یا سجده
رفتن **اما مقاصد** در بیان افعال نماز است افعال واجبه آن هشت چیز است
اول نیت است و داعی بر فعل کفایت میکند و طریقه احتیاط آنست که تعیین
وجوب و ندب و قضا و ادا نماید و احوط آنست که در اول فعل بخاطر بگذراند
و باید نیت خالص بکند در همه نماز **دویم** تکبیرة الاحرام است و آن رکن است
ترک آن مبطل نماز است چه عمدا و چه سهوا و صورتش آن الله اکبر است و کسی که لکنت
باشد بمقدار زبانش میگوید و اگر هیچ زبانش نگردد بگفتن هیچ کلمه زبان خود
حرکت بدهد بقصد تکبیرة الاحرام و دل را هم بقصد بیاورد و با انگشت اشاره میکند
و مستحب است که تکبیرة الاحرام را با شش تکبیر دیگر بگوید که مجموع هفت تکبیر شود و اعتقاد آن
که تکبیرة الاحرام را با هر یک از هفت تکبیر قرار دهد و مستحب است بلند کردن دستها
در هر تکبیر در نماز و مستحب است که تا نرمه گوش برساند و مشهور اینست که ابتدا

بلند

بلند کردن دست را بابتدا کردن بتکبیرة الاحرام و تمام کند بتمام نمودن آن
و بعد دستها را رها کند **سیم** قیام است و قیام متصل برکوع
یعنی آن حال ایستاده که برکوع رفتن و قیام در وقت تکبیرة الاحرام رکن است
که اگر عمدا یا سهوا ترک نماید نماز باطل است و قیام در وقت قرائت و بعد
رکن نیست که اگر سهوا ترک شده قیام نماید نماز باطل نیست و اگر نتواند که
بایستد واجب است که تکیه نماید و اگر این هم ممکن نباشد مهما امکن
هر قدر که بتواند بایستد چه با عصا و چه بطوری که باشد بعد الوسع
و اگر بهیچ وجه ممکن نشود بنشیند و قرائت میکند و اگر در نشستن هم قادر
نباشد بر پهلو بخوابد و اگر از نشستن عاجز باشد بر پهلوی راست بخوابد و اگر
از این هم عاجز باشد بر پشت بخواند و در این حالت قصد کرده هر گاه
بر مرتبه اعلا شد برگشتن با آن نماید و همچنین **چهارم** قرائت است
و مشهور اینست که رکن نیست و در ادای آن قرائت حمد و سوره کافی است
مثل نماز صبح و حمد و سوره در رکعت اول از نماز چهار رکعتی مثل ظهر و عصر
و سه رکعتی مثل نماز مغرب و خلافست در وجوب قرائت حمد بتنهائی نماز
شافعی و در سوره خلاف است اظهر و احوط وجوب است و جایز نیست که خوانده
شود در نماز سوره که در آن سجده واجب است و احوط اینست که هیچ آیه
از آیات آن سوره را در نماز نخواند حتی بسم الله را بقصد آن سوره نگوید

و حرام است مقارن نمودن دو سوره را بعد از حمد بیک رکعت و هرگاه بگوید سوره را
تمام یا بعضی از سوره و اندیشیت سوره دیگر بخواند اظهر حرمت است و جایز نیست
که بخواند در نماز سوره که سجده دارد یا وقت نماز فوت شود و در رکعت سیم
چهارم مخیر است میان حمد و تسبیحات اربع و واجب است اخفات در قرائت
در هر دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و جهر در هر دو رکعت صبح و عشائین و خلاف
در این نیست که بر زنان جهر واجب نیست و واجب است که در مواضع جهر نماید
در وقتی که آواز او را نامحرم نشنود و بدانکه والضحی و الم نشرح یک سوره است و کذلک
و الم تر کیف یک سوره است پس اگر در نماز بخواند باید هر دو را با هم بخواند
در هر دو رکعت آخر از نماز سه رکعتی مخیر است بین حمد و تسبیح اربعه
مطلقا افضل است در هر صورت اختیار تسبیح خواندن است سه مرتبه بگوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و اکتفا باستغفار
و احوط آنست که اکتفا نماید در تسبیح و قول بتخییر بین جهر و اخفات قوی است
پنجم رکوع است و واجب است در هر رکعتی یک رکوع مگر در نماز آیات که
در هر رکعتی پنج رکوع است و رکوع رکن است و واجبات در آن پنج چیز است
اول خم شدن بقدری که ممکن باشد که سر انگشتان بزانو برسد و کذلک است
دست بزانو نهادن واجب نیست دوم طمانینه است بقدر ذکر واجب و برخاستن
از آن ساکن بودن اعضا بحیث رکوع سیم ذکر است و اولی

الاکتفاء

الاکتفاء بمطلق ذکر است لیکن بشرط آنکه سه سبحان الله کمتر نباشد و احوط
سه مرتبه تسبیح کبری است که سبحان ربی العظیم و بحمده بوده باشد و در حال
اضطرار یک سبحان الله کافیست چهارم منتصب راست شدن بعد از فراغ
از رکوع و طمانینه و هر چند بسیار کم باشد و ملاحظه نماید که در راست شدن
خود را بعقب نینداخته مستحب است که پیش از رکوع در وقتیکه ایستاده است
تکبیر بگوید با آنچه در مستحبات تکبیرة الاحرام گذشت ششم سجود است
و واجب است در هر رکعتی از نماز واجب و سنت دو سجده و هر دو باهم رکن است
که منزلت آن عمدا و سهوا نماز را باطل است و هرگاه سهوا یک سجده زیاد یا کم
شود نماز باطل نیست واجبات سجده چهار است اینکه سجود است بر عضوهای
هفتگانه که آن پیشانی و هر دو کف دست و هر دو زانو و هر دو سر انگشتان بزرگ
دو پاست و مشهور اینست که در همه اعضا مسمی کافیست دوم گذاشتن پیشانی است بر آنچه
سجده بر آن صحیح است چنانچه گذشت سیم مساوی باشد موضع پیشانی با
موضع پاها مگر بقدر چهار انگشت جفت نه زیاده که زیاده از آن جایز نیست چهارم
ذکر است و فقها را اقوال در ترجیح و احتیاط آنست که ذکر رکوع نماید بدلا یا سبحان ربی
الاعلی و بحمده بگوید و هر چنین است وجوب طمانینه بقدر ذکر واجب
و برداشتن سر از آن و طمانینه بعد از آن و علم و گذشت آن در الاکتفاء بقلیله
مسمی و مستحب است که سجده نماید بر تربت جناب سید الشهدا علیه السلام

وبعضی آنست که ناسی نماید بحضرت صادق ع که آنحضرت کیسه داشتند که در آن
تربت حضرت امام حسین ع بود که در وقت نماز میریختند و بر آن سجده مینمودند
و در وقت سر برداشتن از سجده خاک پیشانی و جای سجده را پاک نمودن و مستحب است
که بینی را در حال سجود بر چیزی بگذارد که سجده بر آن صحیح باشد و مکروه است
اقعا بین سجدتین و مراد از آن نشستن است مثل نشستن سگ یعنی سرینها را
در وقت نشستن بر زمین گذاردن و احوط اینست که بعد از دو سجده هم چنین نکند
هفتم تشهد است و آن موضع بعد از دو رکعت و سه رکعت بعد از
در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی از نماز چهار رکعتی است و واجب
در آن نشستن بقدر تشهد و واجب و مشهور اینست که در تشهد این است اشهد
ان لا اله الا الله بدون وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و لفظ
عبده کافی نیست و بعضی واجب دانسته اند اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و احوط است اگرچه قول مشهور
اقوی است و از جمله مستحبات تشهد دو تشهد است و دعا نمودن بعد از تشهد
بانچه در کتب دعوات مضبوط است و مکروه است اقعا و معلوم شد که مراد
چه چیز است **هشتم** سلام است و احوط اقوی وجوب آنست و هرگاه
بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته قصد قربت نماید

بافضل خروج از نماز و متعین وجوب و استحباب و خروج از نماز بهیچ یک از اینها باید
مقرون نماید نماز بسبب است و بتکلیف خود مجمیع اقوال بعد از علم کفایت فضیلت
حاصل نموده است و مستحب است در سلام چه تنها باشد چه امام و چه ماموم آماده
رفتن که تنها است سلام میکند یک سلام رو بقبله و اشاره میکند بگوشه چشم خود
بجانب راست خود و اما در وقتیکه امام باشد یک سلام میکند رو بقبله
و اشاره میکند بصفحه روی خود بدست راست بجانب چپ و اگر کسی در سمت چپ باشد
و اگر نباشد یک سلام میکند بسمت راست و بس **بدانکه** مستحبات نماز علاوه
بر آنچه گذشت چند امر است **از آنجمله** قنوت است در همه نمازها چه واجب و چه
مستحب و در نماز جمعه دو قنوت است و هرگاه قنوت را فراموش نمود بعد از رکوع بجا
بیاورد و اگر بعد از رکوع هم فراموش نمود داخل سجده شد بعد از نماز و اگر ایضا هم فراموش
نمود در راه رو به قبله میکند و قنوت را بجا بیاورد **از آنجمله** اینست که در حال
ایستاده که نظرش بسوی مکان سجده باشد و در وقت قنوت بکف دستها و در وقت
رکوع ما بین قدمها با بر شعور بود و در وقت سجده بسر بینی و در وقت تشهد بدامن خود
از آنجمله اینست که دستها را در حال قیام بر رانهای خود برابر زانوها بگذارد و در وقت
قنوت برابر رو و کف دستها بسوی آسمان باشد و مستحب است که در سجده برابر گوشها
بگذارد و در حال تشهد بر رانها **از آنجمله** تعقیب است بعد از آنکه از نماز فارغ شد
و دعاهائی که در کتب دعوات مضبوط است و افضل از همه تسبیح حضرت فاطمه

و در حدیث وارد شده است که هر صبح که در وقت بیدار شدن این تسبیح را از هزار رکعت نماز

و آن سی و چهار مرتبه الله اکبر است و سی و سه مرتبه الحمد لله است و سی و سه مرتبه

سبحان الله است و از جمله مفاسد و مبطلات نماز است و آن چند چیز است از جمله

سر زدن حدث است چه عمداً و چه سهواً چه باختیار و چه بی‌اختیار و در جای نماز که باشد

دیگر برگردانیدن صورت است از قبله در صورتی که عمداً باشد و صورت بر پشت سر باید

و در صورتی که بجانب چپ و راست رو برگردانده و یا سهو باشد که بر حد اول نرسد احوط

بطلان است اگر چه اقوی عدم بطلان است نظر بر اینست که این حکم مخصوص نماز

واجب است و در نماز سنت ضرری ندارد چنانچه سابق گفته اند دیگر بطهارت مخل شدن

در نماز است چه عمداً باشد و چه نسیاناً دیگر حرف زدن است که بدو حرف برسد که

بلکه حرفی تلفظ نماید که معنی باشد نماز باطل است و اگر چه معنی هم داشته باشد مثل

ق و اقوی عدم بطلان است دیگر قهقهه است چه باختیار و چه بی‌اختیار و کلام

اینکه هر چه از تبسم خارج شود مبطل است و اما از تبسم چند است که اصلاً آوازی

نداشته باشد از جمله فعل کثیر است و اما از فعل کثیر آنست که اهل عرف بگویند فعل کثیر است

چنانچه سابق گفته و در حالت بعضی افعال را تجویز نموده اند مثل کشتن مار و عقرب و کیک

و کشتن و چسبانیدن جامه را بخود که از پیش میکشد و برداشتن طفل و شیر دادن او از

و به هر حرف دست تصفیق حاجت بشمردن رکعت نماز را با انگشتان و همچنین و نیز

مسح پیشانی را در بین در سجده دست کشیدن پیشانی که خاک آن برود و غیر اینها

که نزدیک بتواتر است و از کلام علما ظاهر میشود خلاف نیست بنظر رسیده است دیگر گریه کردن

است بجهة امر دنیا و امور دنیا عمداً باختیار و اگر از شک بیاید و صدا بلند شود احوط بطلان است

و گریه در کار آخرت مستحب است و احادیث بر مدح آن لا تعد و لا تحصی است خصوصاً از اول کتاب

بر این شیوه مرتبه میباشد اللهم اجعلنا جاهم بحق محمد و آله از جمله

تکفیر است در حال تقیه و اما از آن که دست راست بر دست چپ

مگر آن در سهو و غفلت و اقوی عدم بطلان است و احوط بطلان دیگر خوردن و آشامیدن

است در نماز و تر وجه در نماز و تر کسی که خواهد روزه بگیرد و تشنه باشد

آشامیدن نماز را تجویز نموده اند و گفته اند هرگاه بر حد فعل کثیر نرسد حتی در غیر وتر

نماز چون با اینهاست لیکن احوط اینست که اجتناب نماید از آنچه مبطل است دیگر

آید و اگر جهل نباید مثل آنکه نباتی در دهن گذاشته باشد و آب حل او بکلو یابین

روزه نماز و لیکن طهارت عدالت و مبطل اعمالی از اینست و صحیح گر

سهو نموده در نماز و در اشیا حکم اهل است و از جمله مقاصد شکیات نماز است

و بدانکه اگر کسی شک کند در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز جمعه و خوف و کسوف و زلزله

و نماز مسافر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب اعاده میکند و همچنین کسی که نداند که چند رکعت

نماز کرده است و کسیکه علم بر دو رکعت آن نماز نداشته باشد و اگر نه است بانه شک کند که

بلکه آمده است یا در دو رکعت نماز شک داشته در رکعت باطل است که تا بحسم

و شستم که منجر میشود بر رکعت که در غیر آن شک نماید بنا بر اقل میگذارد و اینجمله کرده شد

در نماز واجب است نه مستحب و هرگاه شک کند در فعلی و از محل آن نگذشته باشد
اعتنا بعمل آورد مثل اینکه در تکبیرة الاحرام است و شک در نیت کند و هنوز در قرائت شروع
نکرده است یا در قرائت است و هنوز برکوع نرفته یا در رکوع است و هنوز بسجود نرفته
و میکند مادامی که محل آن باقی است و هرگاه از محل آن گذشته باشد اعتنائی بآن شک
نمیکند و باید در هر صورت شک اولا مروی نماید بفعل و عمل که سکوت طویل بعمل نیاید
و موقوف شود تا اینکه مدتی تامل کند که یکی از دو طرف برای او معلوم گردد هرچند
ترجیح بسیار ضعیفی باشد و بآن عمل میکند و اگر معلوم نشد عمل میکند بآنچه مذکور
میشود و این چند صورت است اول شک مابین دو و سه است بعد از اکمال
آمده است و شک در آنکه آیا سه بعمل آمده است یا نه و این در صورتی است که بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد در این صورت بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند
و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بعمل می‌آورد سیم شک مابین سه و چهار است
در هر جا که باشد بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجای می‌آورد چهارم شک مابین دو و چهار است بعد از
اکمال سجدتین بنا بر چهار میگذارد و سلام میدهد و بعد از سلام دو رکعت نماز
ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و دو سجدهٔ سهو هم بر سبیل استحباب ذکر نموده اند
و هر عمل آن نیست پنجم شک مابین دو و سه و چهار است بعد از اکمال
سجدتین باطل و بعد از آن صحیح بنا بر مشهور دو رکعت ایستاده و بعد از آن دو رکعت

نشسته بجای می‌آورد و خالی از قوت نیست اگرچه اتباع مشهور اولی است پنجم
شک مابین چهار و پنج است و جمعی از علما گفته اند سه صورت دارد و در حقیقت
به صورت بر میگردد اول اینکه شک کند پیش از رکوع یعنی بعد از آنکه در حالتی که
ایستاده است در اینکه چهار است یا پنج پس می‌نشیند و تشهد میخواند و سلام میدهد و یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و دو سجدهٔ سهو نیز میکند به
نیت قربت دوم شک کند بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم یا بعد از
ذکر آن تشهد میخواند و سلام میدهد و دو سجدهٔ سهو بعمل می‌آورد سیم
اینکه شک کند بعد از رکوع و پیش از ذکر سجدهٔ ثانیه مشهور آنست که تمام کند
و سجدهٔ سهو نیز بجا می‌آورد و نماز او صحیح است و احوط اعادهٔ نماز است اما
موضعی که شک در آنها اعتبار ندارد سه موضع است اول کثیر الشک است
که اهل عرف بگویند شک او بسیار است و مراد از اینکه اعتبار به شک او نیست آنست
در هر چه شک نماید بنا بر صحت میگذارد یعنی بنا بر وجهی میگذارد که نمازش
صحیح باشد دوم شک در شک و سهو در سهو و شک در سهو و سهو در
شک است چه در جزو شک در سهو باشد چه در جزوی که شک در سهو است
آن نیز و مثل سجدهٔ سهو و نماز احتیاط پس در این هشت صورت است که در
نجاة العقبی بتفصیل مترجم شده اند و هرچند در بعضی از آنها شک اعتبار
سیم شک امام است در صورتی که ماموم حافظ باشد که حکم امام

و امام در اینصورت متابعت ماموم میکند و همچنین ماموم متابعت امام میکند
و بدانکه انواع سجده در نماز واجبست یک سجدهٔ واحده است هرگاه ترک
نماید و تشهد منسیه بعد از قضای هر یک تا بعد از سلام بجا آورد سهواً و ظاهراً
در اینکه هر نمازی که غیر از رکن در سجدهٔ سهو هست باشد و مشهور آنست و احوط
اینست که بعد از هر خواه قرائت باشد و خواه غیر آن و خواه تشهد بجا باشد و خواه
برخاستن و همچنین هرگاه نداند که نماز چند بوده باید احوط سجدهٔ سهو
است و محل سجدهٔ سهو بعد از سلام است و اگر بداند که باید نماز احتیاط
و تشهد منسیه و سجدهٔ واحده بعد از اینهاست اما طریقهٔ سجدهٔ سهو آنست
که اول تکبیر میگوید و بعد از آن بسجده میرود و میگوید بسم الله و بالله السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته یا بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آل محمد یا افضل آنست که بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل
محمد بعد از آن سر از سجده بر دارد و باز بسجده رفته بگوید آنچه مذکور کرده بگوید
چون سر از سجده بر دارد بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و از جملهٔ نمازهای واجب نماز میت است و در آن پنج تکبیر است و مابین
تکبیرات دعایی است واجب و افضل آنست که بعد از نیت و تکبیر بگوید اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا و ترا حیا قیوما دائما

ابدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا و رب آبائنا
الاولین و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم انک حمید مجید و صل
علی جمیع الانبیاء و المرسلین و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و
المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و تابع اللهم
بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به
منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته
و اغفر له و ارحمه و احشره مع الائمة الطیبین الطاهرین و اخلف علی عقبه فی
الغابرین و ارحمه و ایانا برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد از تکبیر پنجم بگوید
اللهم عفوک عفوک و هرگاه میت زن باشد بجای هذا المسجی
هذه المسجاة و بجای عبدک امتک و بجای نزل نزلت و در همه جا که ضمیر مذکر است
مونث بیاورد و مثل اینکه بجای فیه منها بگوید و منزول به را منزول بها
نماید و کذا راجع ضمایر و هرگاه میت طفل باشد مستحب است که بگوید اللهم
اجعله لابویه اجرا و لنا سلفا و فرطا و هرگاه نماز میت و وقت نماز حاضره

در میانه اتفاق افتاد و در وقت وسعت داشته باشد بجهت بجا آوردن هر دو مشهور
تقدیم فریضه است و هرگاه وقت هر دو تنگ باشد مثل اینکه اگر نماز میت را بجا
آورد فریضه از دست برود مثل اینکه میت تلف میشود یا مزبل است که پیش از میت
نماز کند در این صورت محل خلاف است و مشهور تقدیم نماز فریضه است و هرگاه نماز میت
در جایی که بجا آورده است میت دیگر بیاورند کسی که نماز میت میکند مخیر است که بر میت
اول نماز کند یا از سر گیرد یا اینکه ترک نماز اول بکند و بجهت هر دو یکنماز بجا آورد
و مستحب است که نماز کننده بر میت با طهارت باشد و پا برهنه باشد و در همه
تکبیرات دستها بلند کند از تحیه کرش و از جمعی قول بعدم استحباب رفع در تکبیر
اول نقل نموده اند و این قول را مشهور نزد دانسته اند و مستحب است که کسیکه
بر میت نماز میکند از جای خود حرکت نکند تا میت را بردارند خواه امام خواه
تنها و از بعضی تخصیص بامام نقل نموده اند و ضعیف است بلکه اشخاصیکه بر میت
نماز کرده اند چند نفر که جنازه را بر میدارند از مقابل امام ایستادن برایشان
مستحب نیست و اگر اشخاصیکه حاضر باشند که نماز نکرده باشند از باب استعجال
باز ایستند بنماز و همان اشخاص بردارند و اشخاصیکه نماز نموده اند بر جای خود
بایستند تا جنازه برداشته شود بنظر است و نماز را مستحب است که در جایی
بجا باید آورد که مردم همیشه در آنجا نماز میت میکنند از جهت اینکه مطلع شوند و
جمعیت مردم بسیار شود و در حدیث وارد شده است که هرگاه کسی بر میت حاضر

شوند جنازه او را چهل نفر از مؤمنین پس بگویند که اللهم انا لا نعلم منه
الا خیرا وانت اعلم به منا میگوید خدا تعالی که تحقیق اجازه کردم شهادت
شما را و آمرزیدم آنچه را علم دارید و آنچه را نمیدانید از آنچه شما میدانید و در حدیث دیگر
وارد شده است که هرگاه سه صف بر میت نماز کنند بهشت بر او واجب میشود
و از جمله از نمازهای واجب نماز جمعه است و خلاف در وجوب آن فی الجمله نیست ولیکن
در زمان غیبت خلاف است و اولی اینست که جمعه را بعمل آورند بشرایط و دلیل
آن را نقل میشود وقت نماز جمعه بزوال شمس و بعضی مایل شده اند که واجب
که خطبه را پیش از زوال بخوانند که نماز در اول وقت بعمل آید بسبب اختلاف زوال و مشهور
ما بین فقها اینست که هرگاه سایه هر چیزی مثل آن گردید دیگر وقت نماز جمعه
خارج است و از بعضی نقل بیکساعت در خطبه و دو رکعت نماز بشود و بعد از آن
خارج میشود و اقوال دیگر هم هست و لهذا بین هم مختلفات بترجیح مشکل اظهر
بنا بر علم و تجربه را اغلب قبضه نظرها است که هر چه مبادرت نماید بهتر است و هرگاه
مقدار یکرکعت شده باشد از وقت نماز نمیتوانند نمود ضعیف است و اولی اینست که
در صورتیکه وقت خطبتین و دو رکعتین باقی مانده است با آنکه باقی
مانده است جمعه را بجا باید آورد و ظهر را هم احتیاطا بعمل آورد و هرگاه امام در رکوع
باشد و رکعت دوم را درک کند اگر چه بعد از فراغ امام از اذکار و تشهد جمعه
باشد نماز جمعه را درک نموده است مستحبات نماز جمعه چند امر است از آنجمله امام

علیه السلام است یا کسی که مخصوص باشد از جانب امام مأذون باشد و بعضی از
فقها این شرط را اصلا اعتبار نکرده اند و گفته اند واجب عینی است مثل باقی نماز
ها علی الجمله و ترجیح و طریق احتیاط همان است که اول مذکور گردید و از انجمله
عدد است و مشهور آنست که پنج نفر یکی از ایشان امام باشد کفایت میفرماید در انعقاد
جمعه و شیخ طوسی فرموده است که موقوف بر هفت نفر است و اول اشهر قولست
اگر چه قول ثانی خالی از دلیل نیست و خلاف نیست در اینکه هر گاه با عدد معتبر
احرام بسته شد و رکوع حاصل شد و بعد از آن عدد بر هم خورد نماز جمعه را باید تمام
نماید و هر چند امام تنها باشد و از انجمله خطبتین است و واجب است در خطبه
اول حمد کردن خدا به لفظ الحمد لله و بعد از آن صلوات بر محمد و آل محمد فرستادن
و اهل بیت و متابعت خطاب لفظ الحمد را از جمله واجبات شمرده اند و بعضی گفته اند که
احتمال دارد که هر کلمه که مجرا باشد و دور نیست بلا شبهه اولی است و مراد از ثنا کردن
بعضی از صفات جناب اقدس الهی است مثل خالق السموات و الارض و علیم و حمید
و غیر اینها و موعظه نمودن است و هر لفظی که مشتمل بر ترسانیدن از جناب اقدس الهی
خالی باشد و امر به ملازمت آن خوب است و خواندن سوره کوچک است و شهادة
بر وحدانیت خدا دیده ام لکن مذکور نموده باشد و واجب است در خطبه دوم آنچه در خطبه
اول گذشت از قول مشهور و صلوات بر ائمه طاهرین ع و طلب مغفرت از برای مؤمنین
و مشهور وجوب ترتیب است بین چهار امر که گذشت از حمد و صلوات و وعظ و قراءت

و وجوب عربی بودن خطبه است و واجب است که هر دو خطبه را مقدم دارد بر دو رکعت
که ایستاده باشد و اگر عاجز باشد نشسته میخواند و مشهور وجوب نشستن بین دو
خطبه است به قدر سبکی و مسمی عرف و از انجمله جماعت است پس صحیح نیست فرادی
و خلاف در آن نیست و واجب نیست که جماعت تا آخر باشد بلکه همین قدر که عدد
معتبر اقتدا نمایند در اول نماز کافیست و هر چند بعد بعضی اقتدا را با مأمومان سازند
بر هم زنند نیز امام جمعه را تمام اختیار است علی الاظهر و از انجمله اینست که بین دو نماز
جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد و ضد بیان فرسخ شرعی در نماز مسافر خواهد آمد و کسانیکه
این نماز بر ایشان واجب است پس بر هر مرد عاقل و بالغ آزاد عیالست که مریض و کور
و کنگ و پیر و مسافر نبوده و در آن مکان نماز جمعه زیاده بر دو فرسخ نباشد واجب نیست
و هر گاه مریض و کور و طفل و زنان از اشخاصیکه نماز جمعه بر ایشان واجب نیست نماز جمعه
حاضر شدند جایز است که نماز کنند و از ایشان کفایت میکند و خلاف نیست که صبی و مجنون
و زنان از عدد جمعه محسوب نمیشوند و همچنین خلاف نیست که هر گاه صبی و مجنون
و زن حاضر شوند بر ایشان نماز جمعه واجب نیست و خلاف در اینست که هر گاه مریض و
مجنون حاضر شوند بر ایشان نماز جمعه واجب است یا نه اشهر و اقوی عدم وجوب است و مکروه
است سفر نمودن بعد از طلوع صبح جمعه تا زوال و اقوی اینست که اگر نماز جمعه نشود
بعد از زوال و پیش از نماز جمعه سفر اختیار نماید و در شب جمعه کراهتی نیست و یکی
آنکه اقوی و اشهر و احوط وجوب گوش دادن مأمومین است خطبتین را و حرام است

در صف صف ایشان بنا بر این حکم عام است و شامل عدد معتبر و غیر آن نیز هست
و احوط آنست که هر کس حاضر است گزارد هر چند صبیه باشد **مستحبات جمعه**
چند امر است از انجمله غسل است چنانچه گذشت و از انجمله بیست رکعت نافله
است و مشهور در وقت این بیست رکعت خلاف و احادیث هم مختلف وارد شده
و مشهور اینست که شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب است و شش رکعت پیش
از زوال و دو رکعت نزد زوال بعمل آورند و احوط آنست که پیش از آنکه زوال متحقق
شود دو رکعت را بعمل آورند چنانچه در حدیث وارد شده است **و از انجمله**
تراشیدن سر و گرفتن ناخن و شارب است و دیگر زینت کردن بدن(?) بر صحبت(?) تا آنکه
دل و کلام(?) آنکه بوی خوش استعمال نماید و بهترین جامه‌های خود را بپوشد
و دعا خوانده باشد چنانچه در احادیث وارد شده است و مستحب است جهر بقرائت
در نماز جمعه خلافی نیست و خلاف در نماز ظهر است و از بعضی قول بمنع در آن مطلقا
و از بعضی جهر گاه فرادی باشد نقل نموده اند و در بعضی مسائل که جمعه احوطست **و از**
جمله نمازهای واجب نماز عید رمضان و عید قربان است و مشهور وجوب آنست که
با تحقق شرایط که در جمعه مذکور گردید ظاهر اینست که این نماز نیز مثل آن شرط
با جمعه نداشته باشد که وجود امام که در جمعه خلاف بود و در اینجا کسی تصریح بخلاف
ذکر ننموده است بلکه ادعای اتفاق نموده اند و در صورتی که امام علیه السلام حاضر نباشد
یا شرایط یا بعضی از شرایط دیگر نباشد مستحب است که بجماعت و چه فرادی

و اما وقت آن پس از طلوع آفتاب است تا زوال و خلاف در این نیست مگر اینکه از
بعضی نقل نموده اند که تا وقت زوال طول نکشد و وقتش اول زوال است و ثانیا
و از بعضی اینکه از وقت بلند شدن آفتاب است و احوط و مشهور آنست که اگر زوال محقق
شود نماز بعمل نیامده باشد قضائی ندارد و با غیبت(?) مستحب است جماعت و فرادی
و اما کیفیت آن اینست که تکبیرة الاحرام بگوید و حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید و بعد از آن
قنوت بخواند و تکبیر دیگر بگوید و قنوت بخواند و باز تکبیر بگوید و قنوت بخواند تا پنج
مرتبه و بعد از آنکه تمام شد تکبیر بگوید و برکوع برود و هر دو سجده را بعمل آورد و باز
برخیزد و حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید و بعد قنوت بخواند هم چنانچه گذشت تا
چهار قنوت تمام شود و بعد از آن تکبیر بگوید و برکوع برود و باید در رکعت اول هفت
تکبیر بگوید یکی بجهت تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر بجهت پنج قنوت و یک تکبیر بجهت
رفتن برکوع و در رکعت دویم پنج تکبیر بگوید چهار تکبیر بجهت چهار قنوت و یک
تکبیر بجهت رفتن برکوع و خلافست در وجوب و استحباب تکبیرات و قنوتها
و قول بوجوب اشهر است و احوط و از بعضی قول بوجوب بعینها اللهم اهل الکبریاء
والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة
اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه
وآله وسلم ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی
فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه

محمد و آل محمد اللهم انا نسئلك خیر ما سئلك به عبادك الصالحون
و نعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون اللهم صل علی محمد
و آل محمد انتهی ظاهر کلام و شاذ است و ظاهر اینست که بهر وجه قنوت بعمل آید
کافیست هرچند بیک صلوات باشد و مستحبات نماز عید رفتن بصحراست
و اولی اینست که بعد از طلوع آفتاب برود و مستحب است نماز نمودن بر روی
خاک و بوریا و فرش و جانماز و امثال آن و مستحب است که بگوید موذن
سه مرتبه الصلوة الصلوة الصلوة و مستحب است که در رفت
رفتن پابرهنه با آرام دل و آرام تن رود و باید که ذکر باشد اگرچه بعضی گفته اند
که اکثر علما پابرهنه رفتن را جهت امام تنها فرموده اند و مستحب است که
در عید رمضان پیش از نماز چیزی بخورد و مکروه است که زینت خضاب
سید الشهدا علیه السلام باشد و در عید قربان بعد از نماز از آنچه
خود قربانی نموده بخورد و مستحب است که در رکعت اول نماز و الشمس
و در ثانی هل اتیک حدیث الغاشیة بخواند اما در خطبه در نماز
عید مؤخر است و تقدیم آن از بدعتهای ثالث است و حرام است سفر
کردن پیش از نماز عید و بعد از طلوع آفتاب مکروه است پیش از آن و بعد
از طلوع فجر کراهت بیشتر و از جمله نمازهای واجبه نماز آیات است و موجب آن شش چیز است
کسوف و خسوف ماه گرفتن و زلزله و هرچه باعث ترس مردم بیشتر شود از باد و تاریکی

و غیر آن از سرخ شدن و زرد شدن و سیاه شدن هوا و امثال آن و وقت
این نماز در خورشید گرفتن و ماه گرفتن اول آن از اول گرفتن تا تمام گرفتن
است و در آخر آن خلاف است و اصح اینست که تا وقتی است که شروع نماید به باز شدن
نه تا بعد از یکی جا آورده نماز مانده باشد بلکه گفته اند تواند بجا آورد و احوط
قول اول است اگرچه قول ثانی قوی است و در زلزله شروع تمام عمر است و در غیر اینها
احوط اینست که بمجرد وقوع شروع نماید در نماز اما هرگاه تمام قرص ماه یا
خورشید نگرفته باشد و شخص مکلف وقتی مطلع شود که وقت نماز گذشته
باشد اقوی عدم وجوب قضاست اگرچه احوط قضاست و هرگاه در اینصورت
عمدا ترک نموده باشد اقرب اینست که احوط و اقوی وجوب قضاست و هرگاه همه قرص ماه
یا خورشید گرفته و نماز را در وقت بجا نیاورده باید قضا نماید خواه عمدا خواه
سهوا و خواه در وقت خبر که مطلع شده باشد یا نشده باشد اما کیفیت نماز آیات
پس اینست که تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و بعد یک سوره بخواند برکوع برود
و راست شود تا پنج مرتبه که پنج حمد و پنج سوره و پنج رکوع و دو سجده بعمل آورد
و تشهد بخواند و سلام دهد و جایز است که در هر یک از حمدها یک آیه یا
سوره از سوره ها بخواند و بعد از رکوع حمد نخوانند و از همانجا که ترک سوره نموده
از همان سوره بعضی را بجا آورد و همچنین تا پنج رکوع تمام شود و اگر سوره را
تمام نماید جایز است لیکن بعد از رکوع همان سوره تمام شده واجب است که حمد

را بخواند و سوره را شروع نماید و مستحب است که این نماز را بجماعت بگذارند و از بعضی
صورت اختلاف و فرمود و قول بوجوب جماعت فضیله میشود در نماز آیات و مستحب است
که نماز را بقدر کسوف طول دهد بمعنی چنان نماز تمام شود که کسوف هم تمام شود و هرگاه
تمام شد نماز و کسوف تمام نشده باشد اعاده نماید و قول بوجوب اعاده از بعضی از کلمات
اصحاب است و مستحب است که رکوع بقدر قرائت باشد و هرگاه وقت وسعت
داشته باشد سوره‌های بزرگ بخواند و بهتر است و لهذا از رکوع تکبیر بگوید
مگر در رکوع پنجم و دهم که سمع الله لمن حمده میگوید و مستحب است قنوت خواندن
پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم که همه پنج قنوت باشد
و از بعضی نقل نموده اند که اگر در پنجم و دهم بخواند کافیست و از جمیع در دهم هم
بدانکه هرگاه در وقت نماز فریضه یومیه یکی از نمازهای آیات اتفاق افتد
هرگاه وقت یکی تنگ باشد همان را مقدم بخواند و بعد از آن دیگری را و هرگاه
وقت هر دو تنگ باشد نماز فریضه یومیه را مقدم میدارد و خلافی نیست
در اینجا و خلاف در صورتیست که وقت هر دو وسعت داشته باشد مشهور
اینست که هر کدام را مقدم دارد صحیح است و احوط اینست که فریضه یومیه را مقدم
دارد و در استحباب آن ظاهرا تشکیکی نباشد فصل در نماز مستحب از آنجمله
بسیار است مثل نماز طلب باران است و امثال آن و در هر وقتی مستحب است که بلاها
نازل شده باشد و آبها فرو رفته باشد و این نماز مثل نماز عیدست

در همه چیز مگر آنکه در دعای قنوت طلب عفو باران از جناب اقدس الهی نماید
باران و زیاده از آنها نماید و بهتر اینست که دعاها بکند از ائمه
در طلب باران رسیده است بخواند و احوط اینست که از طلوع آفتاب تا زوال
آفتاب بوقت آن نماز را بجا آورد و مستحبات این نماز که اول آنست روزه گرفتن
و روز سیم از برای نماز بیرون روند و مستحب است که روز سیم دوشنبه یا
چنانچه حضرت امام رضا ع در روز دوشنبه بیرون رفتند اگرچه روز جمعه هم خوبست
و مستحب است که در غیر مکه معظمه از شهرها به صحرا بیرون روند و آنکه
پا برهنه باشند با آرام دل و با آرام تن و پیرمردان و پیرزنان و اطفال را
بیرون ببرند و از اهل کفر کسی همراه نباشد و همچنین فساق
و مستحب است که اطفال را از مادر جدا نمایند که صدای گریه و شیون بلند شود
و محل ترحم شوند و آنکه نماز را بجماعت ادا نمایند و آنکه بعد از آنکه نماز تمام شود
طرف راست را بطرف چپ بیندازد اگر ردا داشته باشد
و اگر نداشته باشد و اگر بالا و پایین دارد بالا را پایین و پایین را بالا
کند لا اقامت ندارد و امام بر منبر بالا رفته و رو بقبله بایستد
و صد مرتبه الله اکبر بگوید بلند و رو بجانب راست کرده صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید بعد از آن رو بجانب مردم نماید و صد مرتبه الحمد لله
بگوید که مردم نیز متابعت او کنند و مستحب است بعد از نماز دو خطبه مثل

واظهار بودن در تضرع و زاری و دعا اگر باران نیامد مکرر نماید نماز را با روزه
و آنچه ذکر شد و خلافست در کار رابعی از خطبه باید خواند یا بعد از آن و نماز آن
است که هر وقت جایز باشد **و از انجمله** نماز ماه مبارک رمضانست و آن هزار
رکعتست بیست از اول شب ماه رمضان تا شب بیستم و تقسیم این نماز بر لیالی مبارکست
که در هر شب بیست رکعت را بجا آورد تا شب بیستم با اینطریق که بعد از نماز مغرب
هشت رکعتست بجا آورد از اول شب و بعد از عشا دوازده رکعت و در
آخر هر شب سی رکعت که هشت رکعت از آن بعد از نماز مغرب بجا آورده شود و بیست و دو
بعد از عشا و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم زیاده بر آنچه ذکر شد
هر شب صد رکعت نماز علاوه بجا آورد **و از انجمله** نماز شب عید فطر است و آن
دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند و در
دوم بعد از حمد یک مرتبه قل هو الله بخواند **و از انجمله** نماز عید غدیر است که آن
مسجد هم [illegible] الحرام است و وقت آن نیم ساعت پیش از زوال است و آن دو
رکعتست در هر رکعتی بعد از حمد قل هو الله احد و آیة الکرسی و انا انزلناه هر یک
ده مرتبه بخواند و در حدیثی وارد شده است که ثواب این نماز برابر است با صد هزار رکعت
نماز و صد هزار حج و عمره و اگر این نماز را بجا آورد و سؤال نماید حق تعالی
هر حاجت از حاجات دنیا و آخرت [illegible] بر آید از برای او هر حاجتی که باشد
از انجمله نماز نیمه شعبان است در روز و شب که آن هم داخل است در نماز

جعفر طیار است و نماز حضرت فاطمه و جناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه و نماز
استخاره و نماز شکر و نماز زیارت و غیر اینها بسیار است و در کتب دعوات مضبوط است
فصل در نماز قضا بدانکه هر گاه کسی از اهل تکلیف [illegible] نماز واجبی غیر نماز جمعه و عیدین
بجا نیاورد تا آنکه وقت آن فوت شود خواه عمدا باشد خواه سهوا یا از او فوت شود بجهت آنکه
خارج از عادت نباشد [illegible] مثل آنکه بعد از بلوغ رسیده باشد و کافر اصلی
نباشد و سالم از حیض و نفاس و جنون و بیهوشی که بغیر اختیار باشد که قادر بر
وضو یا غسل یا تیمم باشد قضای او واجبست و خلافست در [illegible]
[illegible] که خارج از عادت باشد و بیهوشی که با اختیار باشد مثل آنکه چیزی
بخورد که بیهوشی کند و جنون که با اختیار باشد مثل آنکه بداند که مسکر است بخورد یا
[illegible] مسکر است یا بخورد و احوط در همه قضاست و در طفلی که بعد از بلوغ رسیده
باشد و در کافر اصلی [illegible] از اصل کافر است و [illegible] اسلام [illegible]
شده باشد و خلاف نیست که قضا نیست و مخالف مذهب شیعه و آنچه [illegible]
آنکه شیعه شود با اعتقاد خودش صحیح است قضا ندارد و مرتد یعنی کسی که از
دین برگشته باشد [illegible] قضا نماید و اگر [illegible] ذکر شد از
اول [illegible] نماز و وقت [illegible] نماز را بجا آورد و اگر [illegible]
[illegible] قضا [illegible] که بعد از مقدار [illegible] خود
[illegible] و وقت [illegible] هر گاه از

وقت نفله

از آخر وقت بمقدار مقدمات و یک رکعت از نماز را در یابد و نخوانده باشد باید نماز را بجا بیاورد
والا قضا نماید مثل اینکه حائض یا نفسا شده یا حایض و نفسا پاک شده باشند یا دیوانه عاقل گردد یا
طفل بالغ شود و از بعضی نقل نموده اند که باید بیهوش هرگاه نماز را نخوانده قضا نماید اگر
بیهوشی طول بکشد یا بیشتر و از بعضی اینکه در روز آخر بیهوشی قضا نماید و از بعضی سه
روز و همه شاذ است و کسیکه قدرت بر تحصیل آب یا خاک نداشته باشد
بدانکه هرگاه قضا بر کسی لازم گردد رعایت ترتیب ما بین نمازها لازم است بر هر تقدیر بلکه باید
که کدام مقدم و کدام مؤخر بوده است و بعضی گفته اند اشهر عدم وجوب است و قول
بوجوب مطلقا اولی است و هر کسیکه ظهر و عصر از او فوت شده باشد باید
که ظهر را مقدم بدارد و اگر معلوم نبود که کدام مقدم است یک ظهر بین دو عصر یا بالعکس بجا آورد
و اگر در این صورت مغرب هم از او فوت شده باشد از روز دیگر آنچه که جهت آن
ظهر بین دو عصر یا بالعکس بجا آورده و مغرب را هم بجا آورده و اگر نماز عشا
هم در این صورت زیاد شود آنچه که جهت آن هفت نماز گفته اند اینست که عشا
را هم باید بجا آورده و بعد از آن هفت نماز قبل بجا آورده و اگر صبح هم در این صورت زیاد
شود آنچه که جهت آن پانزده نماز بجا آورده و نماز صبح را هم بجا آورده باز همان
پانزده نماز را بجا آورده و غرض از این عمل اینست که یقین بترتیب حاصل شود و اگر
از این بیشتر باشد مثل اینکه بر آنچه گذشت یا بر هم نماز دیگر زیاد شود باز مکرر
میکند همه را تا بترتیب یقین شود بدانکه هرگاه از کسی نمازی فوت شود و مدت

نماز دیگر

نماز دیگر داخل شده باشد هرگاه یک نماز باشد نماز فوت شده را قبل آورد بعد نماز تقدیم کند
نماز حاضر تنگ شود و هر وقت که وقت حاضر تنگ باشد حاضر را مقدم دارد
و هرگاه نماز فوت شده از یکی بیشتر باشد خلاف است شدید بین علما و احوط اینست
که اول فوت شده را قبل آورده و بعد از آن حاضر را و هر صورتیکه واجب باشد مقدم
داشتن نماز قضا بر نماز حاضر هرگاه نماز حاضر را مقدم دارد بر خلاف صحت آن
نموده اند و احوط بطلان است و اگر نماز قضا را فراموش نماید و نماز حاضر را قبل
آورده صحیح است و اگر گفته اند که نماز قضا را بعد بیاد آورده و نماز را قبل آورده باز هم
صحیح است و اگر بعد از شروع بنماز حاضر از نماز قضا بخاطر آورده عدول میکند
بنماز قضا و اگر بعد از شروع بنافله شود و از قضا بخاطر آورده باشد احوط اینست که نافله را
تمام کند قضا را قبل آورده و واجب است که عیان و یقین که نماز از او فوت شده قبل
آورده و اگر مسافر بوده قصر قبل آورده و هر چند قضا قبل آورده اگر در حضر از
او فوت شده است قضا را تمام میکند و هر چند در سفر بجا آورده و هم چنین حکم
حضر و التفات و هرگاه از کسی یک نماز فوت شود و نداند که مغرب است یا سه
رکعت یا چهار رکعت سه نماز میکند دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی
بنیت فریضه مقرر آید بجهت التفات و تقدیم و تأخیر و هرگاه از کسی نماز
چند فوت شده باشد و نداند که چه قدر است مشهور اینست که اینقدر قضا
بجا آورد که یقین شود که تمام شده است و بعضی گفته اند که همان قدر که یقین

میکند که تمام قضا شده است بعمل علیه و با اعتقاد حق قول مشهور بنا بر نکند
مشهور است و از بعضی اصحاب اتفاق نقل شده و خالی از قوتی نیست اگرچه
قول بعدم جواز احوط است و مستحب است که موکدا قضای نوافل راتبه و اگر روزها
فوت شده باشد مؤکد نیست و اگر از قضا عاجز باشد از هر دو رکعت
یک مد از طعام تصدق نماید و اگر قادر نباشد بقدری که میسر است بجا آورد و هر مد
تقریباً ده استار است **فصل در بیان نماز جماعت** و احادیث در فضیلت آن بسیار است
و مادام که اکثر اصحاب شامل احوال نمازها همه واجب است حتی نماز احتیاط و طواف
و بعضی گفته اند احتیاط در ترک جماعت است و در آن هر دو بعضی گفته اند احوط
ترک است در غیر یومیه و جمعه و عیدین و آیات و ضرورت هم این احتیاط نیست
بدانکه جایز نیست که حایل باشد میان امام و مأموم که مانع رؤیت شود و مشهور
اینست که هیچکس دیده نشود و هرچند در بعضی اوقات نماز باشد هر دو زن باشد بنابر قول
مشهور اقوی است **بدانکه** دیدن مأموم مأموم دیگر را کافیست هرگاه آن مأموم
دیگر امام را ببیند و هرچند وسایط بسیار باشد مثل آنکه هر یک با صف باشد
زن برابر اقتدا نماید هیچ قدر که از افعال و احوال امام مطلع گردد که کفایت نماید
کافیست و احتیاط با آنکه مانع نباشد نیست و از بعضی نقل شده اند که فرقی میان مرد و زن
و قول مشهور اقوی است اگرچه قول بعضی احوط است و جایز نیست که مأموم اقتدا
نماید بکسی که مکان او بلندتر باشد از وضع مکان بنابر قول بعضی از جهت سهولت

واجب نبا ... علی ما نقل و بعد از آنکه کلام بر داشت نباید قول دیگر نیز ازجمله
روایتی که علت آن ندارد برآن و بقدر آنکه اهل عرف میگویند بلند است بنابر قول
دیگر و بعضی بکراهت قایل شده اند و بعضی تقدیر نموده اند باحتیاط الخالی است
هرچند اقوی و مشهور حرمت است در اصل مسئله و در مقدار بلندی اقوی قول آخر است
و هرگاه مکان مأموم بلندتر باشد جایز نیست که بعد باشد مأموم از امام بقدری که
اهل عرف میگویند دور است چنانچه مشهور است یا بقدری که کلام بر داشته نشود هم
چنانچه از ده و تقریر منقول است و احتیاط الخالی است و احوط آنست که تا صفهای پیش
احرام نبندند صفهای عقب احرام نبندند و در کراهت قرائت مأموم با وجوب
آن یا حرمت یا استحباب آن در جهریه اختلاف است و مشهور کراهت
است که اقوی و احتیاط الخالی و در نماز جهریه در صورتی که قرائت نشنوند هرچند
همهمه باشد که آن نشنود ... و بعضی ... نیست
خلاف قول بکراهت اقوی است اگرچه احوط ترک است و مستحب است که در صف اول
صفوف مأمومین باشند و در رکعت امام ملاحظه نمایند که در صفوف مقدم
دارند و مستحب است که در وقتیکه مأموم باید قرائت نماید اگر قرائت امام تمام شده باشد
بیکار نباشد مشغول ذکر شوند تا امام فارغ شود و در حد ... آیه ... شده اکتفی
بآیه و آنگاه بلا بگر و مشغول ذکر شود و بعد از آن آیه را تمام اند و برکوع مرود ... مستحب است
وقتیکه قد قامت الصلوة گفتند مأمومین از جا برخیزند و مهیای نماز شوند

مکروه است که مأمومین از صف جدا بایستند مگر به جهتی که در صف جا نباشد یا از جهت [illegible]
یا مانع دیگر باشد که نتوانند داخل صف شوند و مکروه است که در وقت اقامه مشغول نافله
شوند و از بعضی قول به حرمت نقل نموده اند و ضعیف است بدانکه شرایط امام جماعت که
عادل و مؤمن و عاقل باشد یعنی شیعه اثنا عشریه در جمیع اعتقادات باشد و در [illegible]
او در معنی ذکر کرده اند یکی حسن ظاهر یکی ملکه و اعتقاد حقیر آنست که هر دو ثابت
[illegible] و مراد از اول آنست که با معاشرت کامل از صغیره و کبیره نه بینند
و صغیره گفته اند و بعد از شهرت آمده اند و اصرار بر صغیره و کبیره نمایند با ملکه آنکه
اجتناب را از او بعنوان تندرستی بلکه از نفس الامر به خوف الهی است و هر کاه آن
ملکه حاصل شود ملکه بلکه عبارت از حالتی است که نفس را واسید از در تقوی
که از او زایل نشود باسانی حاصل میشود و قطع بر آنها الست و عدم حصول ملکه
در حسن ظاهر بلکه بمعنی است و بعضی بعد التی شرط دانسته اند که خلاف مروت از او سر
نزند مثل آنکه مسکی نکند و در بازار چیزی نخورد و بسیار مزاح نکند و بسیار نخندد و خلاف
[illegible] نشد و در کوچه ترک نکند و غیر اینها و آنچه به بیان و عیب باکی ملالت
نماید و بعضی از مستحبات المطلقه که در حدیث احتیاطی رسیده مثل عزه و انسته اند
و شرط دیگر آنست که ولد زنا نباشد و متهم و مشهور بولد زنا نیز نباشد تا معلوم باشد
و اصل شرط بلوغ است و از بعضی جواز امامت طفل ممیز که قریب به بلوغ باشد نقل نموده اند
از بعضی آنکه امام او را جانشین خود در امامت نموده باشد جایز است و الا فلا و از بعضی

انکار

انکار قول اکثر ظاهر میشود بجمیع این است بلکه کاشف آنست بسیار معقول است که
آنکه کلام بعضی بنیر آنچه ذکر شد معقول باشد و از احتیاط ظاهر است که اکتفا به احتمال
بسیار و آنهم و این قول منافی با شرط بودن بلوغ نیست با جمع ظاهر است که مراد تبعیت از غیر
معصوم است و در همین نیابت خلاف داشته باشد و جایز است که اقتدا نماید بکسی که
نباشد و بهتر است مثل بعضی صف و بعضی نبند یا بجا نیاید و جایز نیست که امامت
کند زن مرد را و خنثی را و مرد را از خنثی مشکل است و هم چنین خنثی امامت نکند و مثل
مرد را و از بعضی جواز نقل کرده اند و نادر است و خنثی به همین اند اقتدا نماید و مستحب است
که امام بشنواند مأمومین را آنچه میگوید از آنچه واجب است در نماز اخفات و مکروه است
مگر آنکه چنانچه از حدیث ظاهر است و مستحب است که اگر کسی از ایشان اقتدا کند
که بشنواند نماز تمام نماید که بعضی پیشوا نماید که نایب او شود مثل آنکه بجا الطهاره و کسی مضمون
داخل نماز شده است چنانچه در چهار حدیث وارد شده است یا آنکه در بین نماز محدث
شود یا آنکه خوف از ممانعت او بیاید و نتواند بدون مبطل از آن نماید و هر گاه امام بیرون رود یا
به جهتی شود برو مأمومین مستحب است که یکنفر پیشنماز قرار دهند و از جمع ظاهر میشود
که فرق در نایب نیست بین آنکه از مأمومین باشند یا نباشند و از بعضی احتیاط است
بلکه بدون نایب احتیاطا امثال ضرور است و از جای که امام اول قطع کرده امام دوم شروع
مینماید و هر چند در بین قرائت حمد و سوره باشد و مکروه است که نایب کسی شود که
بکه رکعت یا بیشتر از امام در ... و در کسی که ناخوشی جذام یا پیسی داشته باشد چنانکه ...

و هر گاه امام ... بجهتی تعیین شود ... امام ... (marginal note, partly illegible)

واحوط ترک و شاید اشهر باشد و هم چنین کسی که قصد شرعی بر آن جاری نشده باشد
و آن خلاف و امر احتیاط الا ظاهر است و در ختنه نشده نیز احوط ترک است لیکن بر جمعی که
خود تقصیر نداشته باشد ممکن باشد که خود را ختنه نماید والا امامت جایز است و شخص عادل
نیست مکروه است امامت ایشان و بنده و کسی که ابلغ داشته باشد یا صفت خلقی
داشته باشد مثل جذام و برص که مکروه است و در بعضی هم گفته شده و امثال اینها
چنانچه بعضی از آنها گفته اند هر چند دلیل همه به نظر نرسیده هر گاه کسی بعد از فراغ از نماز
عالم شد که پیشنماز فاسق یا کافر یا بی طهارت بوده یا رو به غیر قبله بوده یا نیت نماز نداشته
باشد اعاده نمیکند بنابر مشهور هر چند احوط است اعاده کسی که ماموم بیند که امام
داشته باشد در امامت که خلاف است از بعضی نقل کرده اند که در زمان [illegible] و کفر اعاده
در وقت و قضا در خارج وقت میکند و در بی طهارتی اعاده در وقت و قضا از بعد از
بعضی اعاده و قضا هر دو از بعضی علما عاده در جهریه و اعاده در اخفاتیه قول
مشهور را قوی تر اظهر است و اگر در بین نماز عالم شد مشهور آن است که نیت فرادی
نماید و اگر پیش از نماز عالم بشود نماز شریعة باطل است بلاخلاف و هر گاه کسی به امام [illegible] خود
و بر نشیند برکوع رفته و فرصت باشد که خود را به امام برساند اقتدا کند و هم جا که امام
تکبیر بگوید به نیت اقتدا به رکوع برود و اگر بخواهد در همان رکوع خود را به صف امام برساند
و هر گاه ماموم در رکعت اول امام برسد هر جا که برسد رکعت آخر خود حساب میکند
و نماز را تمام میکند مثلا هر گاه بر رکعت دوم امام برسد رکعت سیم امام رکعت دوم

او خواهد

او خواهد بود و باید حمد و سوره بخواند و جهر تا بنابر احوط و اشهر و اقوی و احوط آنست که
آهسته بخواند هر چند در جهریه باشد و در وقتیکه فرصت شود که حمد و سوره را تمام بخواند
و در رکعت اول هر جا باید امام تکبیر رکوع را بگوید میباید که اقتدا نماید به رسیدن
و در رکعت دیگر هر وقت که ممکن است بخواند و در تشهد باید امام در رکوع
که امام تشهد ماموم نیز بنشیند و بعض تشهد بر زمین میگذارد [illegible] بالا
بجا آورد تا امام فارغ شود برخیزد و هر جا که امام برخواست بر ماموم تشهد باشد مثلا
سوم تشهد بخواند و خود را برکوع امام برساند و اگر نباید برکوع امام نرسد تشهد را قطع
میکند و برمیخیزد و هر گاه ماموم با امام نرسد مگر در رکعت آخر بعد از رکوع مستحب است که تکبیر
بگوید و سجده کند با امام هر گاه امام سلام داد برخیزد و نماز خود را از سر بگیرد و بعد از
سجده اول و دوم هم چنین مستحب است لیکن این استحباب هم مطلقا احوط است و جایز
است که اگر رابع ماموم که پیش از امام سلام بعد خواه مثل به جا باشد خواه نباشد
و خواه نیت فرادی نماید و خواه نکند بنابر اقوی و مشهور آنست که در هر جا که اگر نماز
باشد میتواند قصد انفراد نماید و امر احتیاط الا ظاهر است هر گاه امام در بین نماز
احوط آنست که در چنین حالتی قصد انفراد نماید و در غیر علت و هر گاه منفرد شد لازم
نماید آنست که زنان در نماز جماعت در پشت سر مردان باشند و هر گاه مردان نباشند
و خواسته باشند نماز جماعت بجا آورند جایز است که زنان مردان را تعلیم و آن نه
و خود در صف ایشان باشند و جواز این عمل خلافی نیست در بیان احکام [illegible]

در فضیلت ساختن مساجد و نماز بردن و اینکه در مسجد جایی ساخته شود که بنشیند
الی الحدث رغبت دراز نمودن و مکروهات وضو کردن از حدث در بول و غایط
در مسجد و از خواب غیر ... و مستحب است که مناره را متصل به دیوار مسجد بسازند
نه در وسط مسجد و جمعی از اکثر گفته اند که بلند بودن مناره از بام مسجد مکروه است
و مستحب است در مسجد داخل شدن پای چپ و اینکه داخل شدن را بعد از ملاحظه نماید
که بر کفش و امثال آن نجاست نباشد بلکه چیزی که کثیف باشد و مستحب است که در
وقت داخل شدن بگوید بسم الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و صلی الله علی محمد و آله که ساعتی خواهد بود و جاروب کردن مستحب است که
جاروب نمایند مسجد را خصوص در روز پنجشنبه و شب جمعه در حدیث
وارد شده است که هر کس خاک و غبار از مسجد بیرون برد هر چند بقدر سرمه که در
چشم ریخته شود خدای تعالی او را بیامرزد و مستحب است چراغ در مسجد روشن
بودن حینه ملائکه و حاملان عرش استغفار نمایند از برای او مادامی که از آن
چراغ روشنایی از آن باقی هست و احوط آنست که مسجد را طلا کاری و نقش صورت
ذی روح ننمایند و هر تصرفی که بعنوان ملک بوده باشد یا بعضی دیگر از مسجد
بیرون برد و حرام است مثل اینکه داخل ملک خود نماید یا تصرف ... به جهت گذرگاه
مردم شود چه قصر خاص و چه عام و اگر چنین تصرفات شده باشد واجب است که

داخل

و اختصاص بکسی که این تصرف را نموده ندارد و مکروه است بلند نمودن مسجد
و مکروه است خرید و فروش در مسجد و هم چنین مکین دیوانگان و اطفال
بجهت کم شده فریاد نمودن و مکروهات شعر خواندن و صنعت نمودن
مثل زرگری و مسکری و امثال آن و خوابیدن و کشف عورت نمودن و شپش
کشتن و آب دهان و بینی انداختن و داخل شدن کسی که از دهن او بوی
سیر آید و امثال آن **در احکام نماز مسافر است** بدانکه شرط حکم باعث قصر
صلاة میشود در سفر پنج چیز است **اول** مسافت است و آن یک روزه راه
است که عبارت از هشت فرسخ است که هر فرسخ سه میل است
و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار انگشت است
بنحوی که ... و خلاف نموده اند که اول مسافت را باید از کجا اعتبار نمود از
جامع نقل نموده اند که در شهرهای معتدل یعنی نه بسیار بزرگ و نه بسیار کوچک
از محله ملحقات یعنی از بنیاد دیوار شهر است و در شهرهای بزرگ از
محله است و بعضی گفته اند هر گاه محله با شهر معتدل مساوی باشد خوب
است و اگر نباشد مشکل است و سزاوار است که ملاحظه محله را نماید که
بقدر شهر معتدل باشد و بعضی گفته اند که از هر جا مسافر شروع نماید از
همانجا اول مسافت محاسبه نماید و دلیلی که بر آن اعتقاد شرایط نموده
هیچ یک از این اقوال بنظر نمی آید و لهذا احتیاط لازم است که چنین نماید

کہ مسافت بتدریج طی شود که قصد مسافت طی شود مگر با جهه اقوال دریت باید دانی
در وقتی است که تا دریغ تیر تا قصد نماید که یقین مسافر شود و شرط است که آن
مسافت مقصود مسافر باشد و هرچند قصد او مانع قصد دیگری باشد مثل آن زن
که شوهر او را برده باشد یا تابع برده و هرگاه قصد مسافت نداشته باشد قصر نمی
بیند و هرچند مسافت را قطع نماید مثل اینکه کسی کاری تفحص او همه که از
مسافت داشته باشد و بطلب او برود و او در آنجا نباشد تا آن بالا برود
تا مسافت قطع شود یا بیشتر و در وقت برگشتن قصر نماید چرا که قصد مسافت
را دارد **دویم** اینست که قطع نشود سفر او که اگر قطع شود نماز او تمام می‌نماید
مثل اینکه اراده داشته باشد که در بین مسافت ده روز قصد اقامه نماید
یا بیشتر یا در بین مسافت وطن خود برخورد و از اصطلاحات مکانی که در آنجا شش
ماه توطن داشته باشد یا بیشتر در حکم وطن او باشد **سیم** اینست که
سفر او مباح باشد پس اگر حرام باشد مثل کسی که بدزدی برود یا چاپول یا بحکومت
جور یا تحصیل مال مسلمانان بغیر حق برود یا اینکه از طلبکاران بگریزد و در صورتیکه
مال دار باشد یا از اقامه خود همراه شده باشد یا از شوهر خود همراه زن
کسی دیگر باشد بگریزد یا ترک نماز جمعه کند و بعد از آنکه بر او واجب شده باشد
یا شکار برود بدون اینکه قصد او نفع بردن از خود شکار باشد بلکه محض
خوشی کند لغو باشد نماز را قصر نمی نماید بلکه تمام می‌نماید و اگر لازم سفر معصیت

باشد

باشد لیکن خود سفر بغایت او مباح باشد مثل اینکه بتجارت می‌رود و لیکن
در راه سر رهات هیکرها از مردم و شاید چیزی بدزدد و بخورد و اگر شخص
باشد که لازم سفر او معصیت است تمام می‌نماید و اگر همه سفر نباشد قصر می‌نماید
مثل اینکه بر سبیل اتفاق در راه از او چنین معصیتها سر زند **و بدانکه**
چنانچه شرط است در ابتدا که قصد معصیت نداشته باشد هم چنین است که
تا آخر هم چنین باشد پس اگر در بین تغیر بدهد و قصد معصیت بهمرساند
اعتبار مسافت در باقی سفر می‌شود و هم چنین عکس می‌شود اگر قصد معصیت
داشته باشد و لا نماز را تمام نمی‌کند و بعد معصیت او مبدل شد بقصد مباح
ملاحظه می‌نماید اگر باقی سفر بقدر مسافت است قصر نماید و الا تمام
اینست که کثیر السفر مثل چاروادار و صاحب کشتی و کسیکه همیشه بجهت تجارت
سفر می‌نماید و مالکی که در حرکت است و چوپان کله و قاصد و ملاح اینست که شرط
باشد در همه که بر خود قرار داده باشد که شغل شان این کارها باشد و علما
بنا که این اشخاص باید تمام نمایند و خلاف کرده‌اند این اشخاص چه وقت باید
تمام نمایند آیا بمجرد شروع است در آن علما و هرچند در دفعه اول باشد
چنانچه از بعضی نقل شده اند یا به سفرشان بیش از سفر باشد چنانچه از
بعضی دیگر نقل شده است یا صدق این اسم بر اینها چنانچه از جماعت
دیگر منقول است و محقق صدق نشده سفر سیم بودن اینکه اقامه ده روز

عمل آمده باشد چنانچه بعضی از فقها نقل نموده‌اند یا باید تصدیق نمایند که
اسم او با کثرت سفر چنانچه بعضی گفته‌اند و هم چنین در کثیر السفر که غیر
اینها باشد نیز خلاف و از بعضی آنکه سه سفر پی در پی بودن باید بعد از
آنکه اقامهٔ ده روز و از بعضی دو سفر متقدم و از جماعتی صدق کثیر السفر کافی
نه هر چند قول آخر است که باید تصدیق کنند کثیر السفر است یا کثرت آن یا چاروادار
و هر گاه کثیر السفر به وطن رفته یا به جای خود اقامه نماید و هر چند بدون قصد باشد
باید در سفر بعد تمام نماید و از حکم کثیر السفر بیرون است و هم چنین است هر گاه
در غیر بلد خود ده روز اقامه نماید لیکن با قصد و اگر بدون قصد باشد
از حکم کثیر السفر با یکباره بیرون نمی‌رود و خلاف است که هر گاه کثیر السفر قصر را [illegible]
شده در سفر اول و در سفر دوم با زحکم کثیر السفر بر آن جاری است یا در سفر
سیم جاری میشود و این قول اقوی است و اما احتیاط ظاهر است **پنجم** پنهان
شدن دیوارهای شهر است یا صدای اذان چنانچه مشهور است بین متقدمین
یا هر دو چنانچه مشهور بین متأخرین و قول اول اقوی است اگر چه مطلقا
احتیاط در همه جا مطلوب است و اگر شخصی در بیابان قصد سفر نمود یا عاصی بود
و قصد معصیت از خود برطرف نموده از جا که هست اول سفر او است و قصر میکند
و هر گاه مسافر دیوارها یا همهٔ اذان شنیده شود مثل آنکه هیچ دیده و
شنیده نشود اینست پنج شرطی که مذکور شد پس هر گاه این شروط متحقق گردید

سفر کرده و قبل از اینکه اراده سفر [illegible]
و در بیابان

واجبست

واجبست که چهار رکعت را دو رکعت نماید و روزه را افطار کند مگر در چهار
موضع که مخیر است یعنی آنکه تمام نماید یا قصر و تمام بودن افضل است و آن
چهار موضع است **اول** حرم مکه **دویم** مدینه طیبه **سیم** مسجد کوفه
چهارم حایر امام حسین علیه السلام که روضهٔ آن بزرگوار است بنا
بر مشهور بین فقها و اگر کسی در اول وقت مسافر نباشد و بعد از
شرایط مفقوده آن بکند و مسافر و وقت باقی باشد و هر چند بقدر
یک رکعت باشد نماز را قصر نماید **بدانکه** هر گاه مسافر در غیر بلد خود ده روز
اقامه نماید باید نماز را تمام نماید و فرقی نیست در آنکه در شهر اقامه نماید
یا در جای بیابانی یعنی آنکه بعد از اراده سفر داشته باشد یا نداشته باشد
و هر گاه در بین ده روز خواست که حرکت بکمتر از مسافت سفر چند صورت
متصور است **اول** آنکه اراده ندارد که در مکان اقامه برگردد در این صورت
قصر است **دویم** آنکه برمیگردد و اراده دارد که بعد از برگشتن بماند تمام نماید
در رفتن و ماندن و برگشتن مثل اول که قصر بود **سیم** آنکه بعد از
برگشتن ارادهٔ ده روز ماندن ندارد در این قسم محل خلاف بعضی از فقها
بر آنند که اگر از حد ترخص بگذرد قصر است و بعضی بر آنند که بمجرد بیرون
رفتن از محل اقامه و بعضی بر آنند که در رفتن و برگشتن و ماندن همه
تمام است و این قول از همه اقوی است و اما احتیاط ظاهر است و هر گاه

مردد شده ماندن ده روز بعضی جایز دانسته اند که ده روز را امکان خواهد بود و باید تا
یکماه نماز را قصر نماید و بعد از آن تمام نماید و هر چند یکماه نباشد و بعضی از یکماه
گذشتن سی روز نیز گفته اند بنا بر اظهر و اگر قصد اقامه نموده خواهد که قصد را بر هم زند
میتواند و اگر یک نماز بعد از قصد تمام نموده باشد نباید قصر نماید تا از حد ترخص بگذرد
و اگر هیچ نماز نخوانده باشد قصر نماید مستحب است که بعد از هر نماز قصر سی مرتبه بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چنانچه در تعقیب بعد از هر نماز
مستحب است و گفته اند که این بدل نیست و هر وقت سی مرتبه گفته نیست باید و سی مرتبه
بگوید احوط آنست **باب پنجم در زکوة است** بدانکه زکوة بر دو قسم است مالی
و بدنی که فطره ماه مبارک رمضان است و در وجوب ایفای او اسلام خلاف نیست
منکر وجوب ایفای او کافر است **قسم اول** در بیان آن چهار رکن است **رکن اول**
در کسیکه زکوة در آن واجب است بدانکه زکوة واجب است بر کسیکه عاقل و بالغ و آزاد باشد
و در تمکن مال النصاب باشد و قدرت بر تصرف در آن نیز داشته باشد پس اطفال
نیست که در مال طفل و مجنون زکوة نیست و احوط عدم استحباب است و در مال
التجارة صغیر که ولی صغیر ضامن مال التجارة صغیر شود در صورتیکه باشد
بلعوضه تجارت نماید که مال دار باشد پس مال التجارة مال خود است مستحب است
که زکوة مال التجارة را هم از آن باید بدهد و آنکه تجارت میکند ولی باشد
یا مال دار نباشد پس مال ضرر است و زکوة بر تجارت کننده نیست احوط آنست که هر گاه

پدر یا جد مال دار نباشد مال صغیر را بقرض برندارند که تجارت نمایند که بر هیچ
از آن باشد و زکوة بر او و اگر چه بعضی متقدمین و متاخرین جواز آن است
و در غله و چارپای صغیر خلاف است و اقوی عدم استحباب است در کل و احوط آنست
که هیچ ندهد تا صغیر بالغ شود و خود بدهد و در مال المجنون نیز خلاف است
و اظهر و احوط آنست که نه واجب و نه مستحب دانند و در دیوانگی که جنون او
همیشگی باشد و اما هر گاه بعضی اوقات مجنون باشد و بعضی اوقات عاقل
باشد و در آنچه شرط است که یکسال بگذرد مثل طلا و نقره و چهارپایان باید
همه سال عاقل باشد و در آنچه این شرط نیست مثل جو و گندم و مویز و خرما
باید وقت وجوب عاقل باشد مثل صغیر که از وقت بلوغ یکسال بگذرد و
در آنچه گذشتن سال شرط است چنانچه خواهد آمد و در آنچه شرط نیست
وقت وجوب باید بالغ باشد و بر بنده هم زکوة واجب نیست خواه
او را مالک چیزی بدانیم و خواه ندانیم و همچنین در اقسام بنده نیست که مکاتب
که بعضی از او آزاد شده باشد که حصه آنچه آزاد شده بقدر نصاب برسد
و خلاف است که از آن مال آنچه باید زکوة بدهد یا نه و احوط آنست که بدهد
و کسیکه قادر بر تصرف مال خود نیست زکوة بر او واجب نیست و در رهن
خلاف است و احوط وجوب است و هر گاه کسی مالی را بقرض دهد زکوة بر قرض
دهنده واجب نیست و هر گاه شرایط وجوب متحقق شد بر قرض گیرنده واجب

واگر در ضمن قرض کردن شرط کرده باشد که زکاة را قرض دهنده باید بدهد
باید بدهد و تا نداده از ذمّهٔ قرض گیرنده ساقط نمیشود و اگر نداد قرض
گیرنده بدهد **رکن دویم** در آنچه زکاة برآن واجبست و آنچه مستحبست
بدانکه زکاة واجب میشود در نه چیز که آن شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره
و جو و گندم و خرما و مویز و وجوب در اینها محل خلاف نیست و مستحبست
در حبوبات دیگر مثل نخود و عدس و باقلا و ماش و برنج و ارزن و کاورس
و اگر بحد نصاب غله برسد و در میوه ها اینها مثل سیب و به
و زرد آلو و آلو و کلابی و امثال آن مثل خربزه و هندوانه و امثال اینها
و از سبزیها مثل خیار و بادنجان و هر چیزی که زودتر ضایع میشود در آن
زکاة نیست در سوای وجوب و استحباب و در زکاة مال التجارة
با قامه محل خلاف و مشهور استحباب وجوبست و در هر ماده یان اگر
سال بکند مستحب است و طریق آن ذکر خواهد شد و امّا شرایط وجوب زکاة
در شتر و گاو و گوسفند چهار چیز است **اوّل** نصاب یعنی آن شماره
که بعد ذکر میشود نرسد زکاة واجب نیست و امّا نصاب شتر دوازده است
پنج نصاب اوّل آن هر یک پنج است و در هر پنج یک گوسفند است امّا چون
بیست و پنج شد پنج است یعنی در چهار شتر چیزی واجب نیست هرگاه پنج
شتر شد یک گوسفند باید بدهد چون به ده رسید دو گوسفند باید بدهد

وهم چنین تا پانزده سه گوسفند باید بدهد وهم چنین در بیست چهار
گوسفند و هرگاه بیست و پنج شد پنج گوسفند باید بدهد نصاب ششم بیست و
و ماده شتر بیست و هرگاه از بیست و پنج زیاد شد هر چند یکی باشد یک
شتر ماده یکساله باید بدهد که عرب آنرا بنت مخاض میگوید و این نصاب
ششم است و هرگاه به سی و شش برسد یک شتر ماده دو ساله که پا
در سه باشد باید بدهد و عرب آنرا بنت لبون گوید و این نصاب
هفتم است و هم چنین تا چهل و شش چیزی نیست و در آن یک شتر ماده با
در چهار سه ماده که عرب آنرا حقّه گوید و این نصاب هشتم است و نصاب
نهم شصت و یکی است و در آن جذعه واجبست که شتر ماده با در پنج باشد
و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو بنت لبون است و
نصاب یازدهم نود و یکی است و در آن دو حقّه باید بدهد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است و زیاده بر آن هر چه برسد در اینها
مخیّر است که خواه پنجاه حساب کند و از هر پنجاهی یک حقّه بدهد یا چهل
چهل حساب کند و از هر چهل یک بنت لبون بدهد و لیکن احوط آنست
که بطریقی حساب نماید که هر چه عفو در آن باشد مثلاً در صد و بیست و یک اگر
بطریق چهل حساب کند یکی باقی میماند و اگر بطریق پنجاه حساب کند بیست
و یکی باقی میماند و اینجا احوط بطریق چهل است و هم چنین در اعداد زیاد

برین و اما نصاب گاو اول سی است و در آن یک گوساله یکساله یا ماده واجب است خواه نر باشد خواه ماده
و نصاب دوم چهل است و در آن یک گوساله ماده دو ساله است و گوساله نر
جایز نیست بلکه هر چه زیاده از چهل شد تا به شصت برسد باید حساب کند با
چهل یا با سی هر دو ولیکن در حساب چنان نماید که هیچ نقصان فقرا در آن نبوده باشد
چنانچه در نصاب شتر ذکر شد اما نصاب گوسفند پنج است یا چهار بنابر اختلافی
که ذکر خواهد شد اول چهل است و در آن یک گوسفند است بعد از آن صد و بیست
و یک و در آن دو گوسفند است بعد از آن دویست و یک و در آن سه گوسفند است و خلاف در این دو نصاب نیست
و در سیصد و یک خلاف است و مشهور آن است که در آن چهار گوسفند است تا اینکه
به چهارصد برسد و بیشتر که در هر صد یک گوسفند است و قول دیگر آن است که در سیصد و
یک سه گوسفند است و هر چه زیاد شود در هر صد یک گوسفند زیاد میشود
و بنابراین نصاب چهار حساب میشود نه پنج و قول مشهور اقوی است شرط دویم
اینکه حیوان باید به صحرا بچرد مثل گله های گاو و شتر و گوسفند که به صحرا میبرند و به صحرا میچرانند
یا سه هفته و بر میگردند و بعد از مدتی خرج میکنند و غیر این هم قسم که اهل عرف
بگویند چریده پس هر گاه معلوفه باشد مثل اینکه علف یا کاه یا آذوقه خرج میکنند
زکات ندارد و هر گاه بیشتر سال یا نصف سال خود چریده باشند تمام اتفاق کرده اند
که زکات ندارد و در کمتر خلاف است و مشهور اینست که مناط عرف است شرط
سیم گذشتن سال است بر انعام ثلاثه و آن اینست که هر گاه هلال ماه دوازدهم دیده شود زکات

واجب میشود باید بدهد و لازم نیست که ماه دوازدهم دیده شود و خلاف در این است
که هر گاه ماه دوازدهم تمام نشد آن مال بر هم خورد یا کمی از شرایط آن مفقود شد اگر
ناقص باشد باز هم واجب است که بدهد یا نه احوط بلکه اظهر وجوب است و ابتدای
سال دویم از ماه سیزدهم است نه از ماه دوازدهم و مخفی نماند که هر گاه کسی گوسفند
یا بره و امثال آن مالک شود هر دو را با هم حساب میکند و فرق با گوسفند بزرگ ندارد
و هر گاه در بین سال بره ها بزاید سال بره ها را جدا حساب نماید و سال مادرها را جدا و هر یک جدا
باید بحد نصاب برسد پس هر گاه چهل گوسفند داشت و چهل بره زائید زکات در
بره ها نیست و هر چند یکسال بر بره ها بگذرد به جهت اینکه زکات مادرها را داده و بره ها
نصاب ندارد چرا که به نصاب دویم نرسیده و هر گاه سی گاو و یک گوساله زائید نصاب هر یک حساب
میشود به جهت اینکه گوساله ها به حد نصاب رسیده و اگر بیست و پنج گوساله زائید نباید هیچ
به جهت اینکه گوساله ها به حد نصاب نرسیده و شتر هم همچنین است و بعد نصاب نرسد
بر نصاب زکات در آن نیست پس هر گاه هشتاد گوسفند داشت و چهل عدد بره مثلا زائید
و یکسال هم بر بره ها گذشت یک گوسفند بدهد و بس و بعد از این یکسال همه را با هم
حساب نماید و ابتدای سال قرار بدهد و بعد از آن یکسال دو گوسفند بدهد
و در غیر بره هم نیز چنین است پس اگر در بین سال چهل گوسفند مثلا هشتاد گوسفند
مالک شد پیش از سال چهل ابتدای سال قرار بدهد بلکه سال چهل گوسفند که
به سر رسید همه را با هم ابتدای سال قرار بدهد و خلاف است در اینکه سال به جهت بچه

این چنین است از کلام وقت باید حساب نمود اقوی اینست که از وقت زایل شدن حساب نمایند
بدانکه معتبر در گذشتن سال بر مال اینست که همه سال شرایط در آن موجود باشد
و هر وقت که شرایط در بین سال مفقود شد اول سال از زمان رفت حساب میشود و باید
شرایط تا آخر سال که ماه دوازدهم است موجود باشد چنانچه دانستی پس اگر در بین سال
[illegible] مال و هر چه بسیار کم باشد یا همه آن تلف شود زکاة ساقط است اگر خود [illegible]
نشده و قصد اینکه [illegible] زکاة مال را از میان ببرد یا نداشته باشد بخلاف [illegible] که
زکاة ساقط میشود و این قصد را داشته باشد محل خلاف است اشهر [illegible] سقوط آنست
شرط چهارم اینست که [illegible] نباشد [illegible] باشد چه [illegible]
[illegible] باشد یا سوار [illegible] یا آب کشی و اقوی اینست که این شرط [illegible] است اما [illegible]
چند مسئله است مسئله اول گوسفندی که بجهت زکاة باید داد [illegible]
دو یک است و [illegible] خلاف است که چه قدر سن داشته باشد و [illegible] هفت ماه
و [illegible] ماه [illegible] ماه و یکسال [illegible]
نقل نموده اند و اما [illegible] ظاهر است و خلاف [illegible] که اگر مال زکاة نر باشد [illegible]
[illegible] گوسفند و اقوی اینست که مال زکاة هرگاه نر باشد یا ماده یا
از هر دو نر و ماده [illegible] جایز نیست که [illegible] گرفته شود و در [illegible] آن خلاف است
بتفصیل در نجاة المتقین مذکور است و باید [illegible] بجهت زکاة ناخوش و پیر و معیوب
نباشد و اگر همه چنین باشد بر مالک [illegible] نیست که تحصیل [illegible] نماید و از [illegible]

نقل نموده

نقل نموده اند که اگر آنچه بجهت [illegible] زیاده نگاه داشته باشد [illegible] نصاب
شمرده میشود و از اکثر خلاف آن نقل شده است که گفته اند [illegible] زکاة نیست [illegible]
[illegible] نصاب حساب نمیشود و [illegible] آنکلام [illegible] اینست که اگر [illegible] نشود
که از این دو [illegible] بلکه [illegible] جایز است که گرفته شود دیگر بدانکه [illegible] باشد
[illegible] سن [illegible] داشته باشد و [illegible] بیشتر داشته
باشد مثل اینکه [illegible] بدهد [illegible] بنت لبون [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] بنت لبون را بدهد مثلاً یا مذکور را
بدهد [illegible] کمتر از آنچه بر او واجب است بدهد مثل اینکه بنت لبون [illegible] واجب
باشد [illegible] بدهد و جایز است که قیمت [illegible] بدهد [illegible]
زکاة [illegible] گوسفند [illegible] باشد که [illegible] زکاة [illegible]
[illegible] اینست که دو گوسفند [illegible] باشد [illegible] بقیمت [illegible]
[illegible] دیگر مال دو نفر با هم اعتبار [illegible] نصاب [illegible]
[illegible] با هم باشد [illegible] چرا [illegible]
یکنفر [illegible] حساب میشود [illegible] نصاب و هر چند [illegible] باشند [illegible]
آنچه ذکر شد اما بدانکه زکاة طلا و نقره [illegible] شرطهاست [illegible] نصاب [illegible]
سال [illegible] داشتن [illegible] باشد مثل [illegible]
قدیم [illegible] که در بعضی شهرها سکه [illegible] میشود [illegible] سکه

بصورت خط باشد یا نقش صورت باشد واگر پول غش داشته باشد
باید با نقره یا طلای خالص که نبر چند بنصاب برسد اما نصاب طلا که بیست
مثقال شرعی است که پانزده مثقال صیرفی باشد که هر مثقال بیست چهار نخود است
باید بدهد و دیگر تا چهار یا چارقاط چیزی نیست در آن چون ده شد یک
یا چارقاط است و هم چنین هرچه زیاد شود تا چهار یا چارقاط باید ده یک بدهد
و در ما بین چیزی نیست او واجب نشود اما نصاب نقره پس صد و چهل
مثقال شرعی که عبارت از دویست درهم باشد هر ده درهم هفت مثقال
شرعی است و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس هرگاه از صد
چهل مثقال شرعی ربع از آن کم نمایند عدد مثاقیل صیرفی حاصل میشود
و ربع آن سی و پنج است هرگاه آن کم شد صد و پنج باقی میماند و باید
زکوة از پنج درهم داد که ربع عشر است یعنی چهل یک و دیگر چیزی
نیست چه شوشه باشد چه براده چه یراق زنانه و چه ظروف که استعمال آن
حرام باشد و در حدیث وارد شده است که زکوة زیور عاریه دادن آنست
یعنی مستحب است که زیور مشروع را عاریه بدهند و اگر پیش از آنکه سال گرد
بشود پول را بشکنند زکوة ساقط است و احوط اینست که هرگاه بقصد فرار
زکوة نمایند زکوة را بدهند اگرچه اقوی و اظهر نیز سقوط است اما زکوة
خرما و مویز و جو و گندم پس نصاب همه یکی است و آن پنج وسق است و هر وسق شصت

و هرگاه پیش از سال گردیدن بشکنند بقصد فرار از زکوة زکوة ساقط است

صاع است

صاع است نه رطل عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درهم است که نود و یک
مثقال شرعی باشد و آن شصت و هفت مثقال و ربع مثقال صیرفی است پس هر
رطلی چهار سیر و چهار مثقال و ربع مثقال است بنا بر این صاع از قرار
هشت عباسی که ششصد و چهل مثقال صیرفی است که در سنه ۱۲۵۴
معمول مشهد مقدس رضوی علیه الآلاف التحیة والسلام میباشد که
بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقال کمتر است پس سیصد صاع بسنگ
هشت عباسی دویست و هشتاد و هفت من و چهار سیر و سه مثقال و
در زیاد بر این نصاب نیست هرچه زیاد شود باید همه را زکوة بدهد و وقت
وجوب زکوة خرما در وقتی است که سرخ یا زرد شود و در جو و گندم وقتی
است که دانه ببندد و در مویز وقتی است که غوره شده باشد بنا بر این
هرگاه سلطان یا کسی وقت بستن بکسی منتقل نماید ساقط از او میشود وقتی که باید بفقیر
بدهد واجب است که تأخیر از آن نکند و در جو و گندم وقتی است که کاه و دانه از هم
جدا شده باشد و در خرما و مویز وقتی است که خشک شده باشد و فرق از
وجوب اینست که اگر از آن وقت تأخیر نماید و تلف شود ضامن است و اگر صدقه
شرعی نباشد تا آن وقت واجب نیست که بدهد بلکه هر وقت که بدهد صاحب است
و بسیع اللقمه است هرچند بسر نرفته باشد مثل اینکه بفقیر بگوید که بیا و قسمه
خود را تصرف نما و شرط است در وجوب اینکه در ملک او باشد در وقت وجوب

پس اگر پیش از تعلق وجوب بفروشد یا هبه نماید مثلاً چیزی بر او نیست بلکه بر کسی است که
خریده یا قبول هبه نموده است اما مقدار زکاة در غلات ربع ده یک است اگر از آب
باران یا آب روان یا در کنار نهر یا در زمینی که آب بهار باشد و خود مشروب شود
و اگر از آب چاه باشد یا دولاب و خانه که محتاج باشد بکشیدن و امثال آنها چنانچه
در ولایت عربستان متعارفست که اکثر اوقات [illegible] نیم ده یک است که بیست یک باشد
و اگر از هر دو باشد اعتبار بجانب بیشتر است و مراد از بیشتر یا عدد است یا زیاده
نفع چنانچه هر یک تا [illegible] دلیل دارد و احتیاط تمام است بحسب هر دو ملاحظه
هرچه متعذر است بنماید و اگر مساوی باشد نصف از ده یک میدهد و نصف از نیم ده یک
نصف ده یک و خلافی نیست در اینکه حصه سلطان را کم میکنند و بعد اگر بحد
نصاب رسید زکاة میدهد و مراد از حصه سلطان اظهر دو قول اینست که
آنچه باسم زراعت [illegible] میدهد اند همان است که در این وقت داخل اخراجات
زراعت است و باید وضع شود خلاف در اخراجات زراعت است و مسئله بسیار
مشکل است و اقوی اینست که جمیع اخراجات را اولاً جدا میشود حتی اجرت کندن قنات
و قیمت بذر و مکان اینکه کندن بجهت زراعت باشد که در عرف گویند از جهت
زراعت است اگرچه اتفاق شود زراعت داشته داخل نیست مثل اینکه اگر کسی
بخواهد قنات جاری نماید نمیگویند مشغول زراعت است میگویند کار زراعت
مینماید اما هرگاه نهری که از او جاری نماید یا نهر بر بندند میگویند مشغول زراعت

کما اینکه زیاده از نقد معین را
کم میکنند بجهت [illegible] رغبت [illegible]

است

است و مثال عرفی بلکه قنات یا باران آسمان باشد مثل تنقیه نهرها چنانکه در بعضی
روز کنده میشود میگویند زراعت مینماید یا نه اگر مقدمه قریب باشد داخل است
و اگر بعید باشد داخل نیست در اخراجات غلمه مثل قنات است و مثال باغ و نخل کاری
و امثال آن نیز چنین است و مثال در همه عرف و نیت مالک مثل آن دیگر و امثال
آن همه داخل است و هرچه اجاره محل تأمل است اگرچه اظهر اینست که داخل است و امر این هم
ظاهر است که هر صورتی که صریح در احتیاط باشد اما شرط زکاة بر مستحب است و مال
التجارة شرط است که یکسال بگذرد که راس المال کم نشده باشد هرچند یکسال متاع باشد و
قیمت نصاب طلا یا نقره برسد اگر خود آن طلا یا نقره نباشد و هرگاه خود راس المال طلا یا نقره
باشد از خود آن زکاة مستحب است که اخراج نماید و زکاة آن چهل یک است و غلات
اینکه اگر تغییر کنند در بین سال مثل اینکه جنسی بود و نقد شد یا نقد جنس شد مستحب
که زکاة بدهد یا نه اظهر عدم استحباب است و زکاة اسبی که ماده باشد و سال گردد
و چرانده باشد پس اسبی که یابو و ماده نیز عربی و خوب باشد دو دینار میدهد و از یابو
یک دینار میدهند و آنچه از حبوبات که از زمین بروید زکاة در آن مستحب است چنانچه
سابقاً اشاره شد شروط غلات اربع از نقد و نصاب و وضع اخراجات و حصه سلطان
و غیر او [illegible] در آن نیز جاریست رکن پنجم در احکام وقت وجوب یا نقل آن
که وقت وجوب آنچه باید سال گردد شروع داخل شدن ماه دوازدهم است پیش از
وقت جایز نیست که بنیت زکاة بدهد و بنیت قرض بدهد و بعد حساب نمودن از زکاة

جایز است و هرگاه شرایط وجوب در حال استحقاق در کسی که گرفته است باقی باشد
و هرگاه فرق کرده بر استحقاق باقی نباشد باید زکاة را بدهد و هر چند از گرفتن
ممکن نباشد و هرگاه در بلد مال مستحق نباشد جایز است که به بلاد دیگر نقل نماید بلکه
واجب است هرگاه در این وقت تلف شود در این صورت ضامن نیست و هرگاه مستحق
باشد و نقل نماید ضامن است **رکن چهارم** در مستحق زکاة و کیفیت گردیدن
بر آن اقسام او و صفات ایشان و لواحق اما اقسام بر هشت است **از آنجمله**
فقرا و مساکین و عاملین و مؤلفة قلوبهم و در رقاب و غارمین و فی سبیل الله
و ابن السبیل بنا بر اینکه فقرا و مساکین دو تا باشند **اول و دویم** فقرا و
مساکین اند بی خلافست که مراد از هر دو یکی است یا نه مشهور اینست که مسکین
بد حال‌تر است و آنست که سؤال میکند و فقیر غیر اینست و بعضی گفته اند که فقیر
آنست که هیچ چیز ندارد و مسکین آنست که چیزکی دارد و علی ای تقدیر باید خرج
سال را موافق قوت خود داشته باشد چه از عیال و چه از مهمان و چه خادم
لایق بحال و چه غیر آن از آنچه اگر نداشته باشد ضرر بحال او و عیال او میرسد و هرگاه
غلامی داشته باشد که محتاج علیه باشد منافات با فقر او ندارد بلکه اینکه زیاده از
قدر احتیاج او باشد و هم چنین هرگاه ملکی یا کسبی یا مال التجاره داشته باشد
که منافع خرج او را نکند ضرر ندارد و در گرفتن ما بقی را از وجه زکاة هرگاه
کفایت نماید غنی است و زکاة بر او حرام است و هرگاه این ملک یا کسب یا مال

التجارة

التجارة کفایت او بهم رسیدن او را کفایت نماید اقوی عمل اینست که زیاده از قدر کفایت میتواند
از زکاة بگیرد احوط عدم جواز زیاده از قدر کفایت است و هرگاه مالک بعد از
سعی و اجتهاد زکاة را داد و بعد معلوم شد که گیرنده در وقت گرفتن مستحق نبوده است
در صورتیکه با شخص گفته باشد که آنچه میگیری بعنوان زکاة است میتواند پس
از او بگیرد اگر تلف نشده باشد یا شد از آنکه بری الذمه است بنا بر اقوی
و احتیاط تمام است و هرگاه کسی ادعای فقر نماید معلوم باشد که راست میگوید
مضایقه نیست که جایز است زکاة دادن با آن چنانچه اگر معلوم باشد که دروغ میگوید
جایز نیست و اگر هیچیک معلوم نباشد مشهور بلکه مجمع علیه بین فقها اینست که همین
قدر که ادعای فقر نمود میتوان داد و نباید تکلیف شاهد او گرفتن نمود بلی هرگاه
سابق غنی بوده است عدالت و معلوم نباشد احوط اینست که در این صورت تحصیل
مظنه بفقر او و مساکین نماید **سیم** عاملین اند و مراد از کسانیکه سعی در تحصیل
گرفتن زکاة و رسانیدن با هل آن و هر چند بیش تعیین و حساب نمودن و محافظت
نمودن باشد و فقیر بودن در اینها شرط نیست و شرط است که سید نباشد که اینکه
زکاة از سید باشد **چهارم** که مؤلفة قلوبهم اند و مراد از اینها خلافست
که آیا جامعی اند از کفار که دادن زکاة بایشان ایشان را دوست با اسلام کند یا اسلام نمایند
کنند یا منافقانند یا ضعفا الاسلام چند اند که اسلام ایشان قوی میشود یا جامعی اند
که مرض ایشان اعانت بر جهاد باشد مطلقا و نیز خلافست که آیا مختص است بزمان بغیر ع

یا نه و در این زمان شرط نیست چه اتفاق است که از سهم فی سبیل الله در مصلحت
مؤمنین میتوان خرج نمود پس بجهة این اختلاف رفع شده از آن در صورتیکه مطلق باشد
پنجم رقابست و مراد از آن صرف نمودن زکاة است با آنکه آزاد نمودن بندکان
و هرچند مکاتب باشند اما خدمات شاقه و مشقت بر ایشان روا داشته باشند
و هرکاه بر ذمه کسی عتق رقبه لازم شده باشد و قیمت بنده نداشته باشد
میتوان از وجه زکاة بآن داد که بنده بخرد و آزاد نماید و هرکاه فقیری که نبود باشد
ششم غارمین اند مراد از کسانی اند که قرضدار باشند و قرض ایشان
بجهت معصیت نباشد و قادر بر ادای آن نباشند و شرط نیست که فقیر باشند بمعنی
قوت سال را نداشته باشند و بعضی گفته اند که اولاست که مال خود را بطلبکار
بدهد و بعد از آن زکاة بگیرد و هرکاه کسی از فقیری طلب داشته باشد میتواند از
زکاة طلب خود را نکاه بدارد و هرچند فقیر مطلع نشود بلکه اگر مطلع نکند بهتر است که
خجالت نکشد و اگر بجهت رفع تشویش او باشد اولی آن است که او را مطلع نماید بهتر است و هرکاه
مدیون فقیر مرده باشد میتوان حساب نمود و قرض او را از زکاة و فرق نیست
در آنچه مذکور شد که قرض دار واجب النفقه باشد مثل پدر و مادر و فرزند یا غیر ایشان
یا نباشد چه زنده ایشان و چه مرده ایشان هفتم که فی سبیل الله است و مراد از آن
هر مصرفی است که سبب خیر و ثواب اخروی باشد که مسلمانان محتاج بآن باشند مثل بنا
بر این پل ساختن و مدرسه و رباط و مسجد و قرآن و الخانها و خرج زوار و کتب علمیه

مرثیه

مرثیه و مؤذن و امثال اینها هم باشد اگر چه هند فقیر باشند و فقیر شرط نیست
بلکه مناط احتیاج مسلمانان است یا احتیاج خود آن شخص که باینکه میدهند که یا فقیر باشند
مثل نفقه حاج و زوار و امثال آن هشتم ابن السبیل است و مراد از آن اشخاصی
اند که از شهر خود دور رفته و محتاج کردیده و در شهر خود غنی باشند بشرطی که
ممکن نکرده باشند و قادر بر تصرف مال خود نباشند مثل اینکه بفروشند یا باجاره
بدهند و شرط است که سفرشان معصیت نباشد و لا بد است از اوصاف مستحقین بچهار امر
اول ایمان است پس بغیر ایشان ندهند و مراد از آن اسلام است با معرفت ائمه
اثنا عشریه و اطفال مؤمنین را میتوان داد بهر جهت که پدر و مادر ایشان عادل باشند یا فاسق و حکم
مجنون حکم طفل است و شرط نیست که بولی صغیر بدهند و بخود او ندهند اگر چه تمیز
باشد و هرکاه ولی نداشته باشد یا بمصرف طفل نماید یا بشخص عادلی بدهند که صرف نماید و میتوان
بخود او نیز میتوان داد و اگر فقیر مؤمن زکاة خود را بفقیر دیگر داد و بعد مؤمن شد دوباره
باید بدهد دوم عدالت است و محل خلاف است و انسب آنکه لازم نیست اما مستحب است
در اینکه شرط است بر شخصیکه زکاة در معصیت صرف ننماید و محل خلاف نیست
طریقه احتیاط آنست که مجموع زکاة را بشخص فقیر عادل نمایند که از معصیت اجتناب نماید
و دیگر بدهد تا معلوم شود که بعضی وضع کرده اند و فقیر مستحق پیشه کند
هم از ایشان سرزند و در جهد و اند مسائل دین خود در نمایند
واجب نیست سیم واجب النفقه نبودن است بزکاة دهنده پس کسیکه زکاة را

واجبست در بهم هم فقیر بوده و غیر فقیر این شرط نیست و زیاده از قدر واجب میتوان داد
مثل اینکه خرج زن و اطفال خود بعلم مید هد یا کتاب از برای ایشان میخرد یا برای ایشان دست
مید هد یا خرج زن پدر خود و مادر خود مید هد و امثال اینها از آنچه بر او واجبست
و نفقه خود از باب زکاة میتوان داد و جایز است که زن غنی زکاة شوهر خود بدهد و
با نفقه او بکند بجهت خرج خود و بجهت شان خود میتوان داد هر چند بسیار زیاد باشد
سیّد نبودن است مگر هر چند مرتبه که شرط نیست و بسیار میتوان داد
از جمله اینکه زکاة از سیّد نباشد دیگر اینکه اگر خمس بهم نرسد احوط اینست که بمرتبت
ناف زیاده از یه مرتبه ندهد و از جمله زکاة مستحب است [illegible] بکند رو کفارات
ها و صدقه [illegible] جایز است و احوط منع است [illegible] بجهت ضعف سیّد نبوده باشد
[illegible] آن [illegible] انتساب [illegible] باشند اما اللواحق پس چند مسئله
مسئله اول واجبست دادن زکاة بامام اگر مطالبه نماید و اگر مالک بگوید
زکاة را داده ام یا هنوز شرط وجوب متحقق نشده قول او مقبول است و مستحب است
که زکاة را بامام بدهد هر چند مطالبه ننماید و اگر وصول بامام ممکن نشود به مجتهد
جامع الشرایط بدهد و [illegible] نایل شده [illegible] احتیاط ظاهر است اگر چه دلیل
بجهت این قول بنظر نیامد واجبست که همه اصناف مستحقین آن برسانند
هر چند افضل باشد بلکه اگر به یکنفر هم بدهد جایز است لیکن افضل آنست که
ملاحظه احوال مستحقین نماید و اهل فضل و کمال و عفاف را مقدم دارد مسئله دوم

جواب

هرگاه مستحق یافت نشود مستحب است که زکاة را از مال خود جدا کند بعد از آن که جدا
کرد امانت است هرگاه تلف شود ضامن نیست و احوط اینست که دیگر بدل مال خود نکند
و هر چند نفع از آن حاصل شود مال فقراست و واجبست که وقت زکات تعیین نماید
و قبل از آن مستحب است مسئله سیم بنده را اگر از وجه زکاة بخرند و آزاد کنند
بعد از آن که بمیرد احوط بلکه اقوی اینست که ترکه او مال فقراست مسئله چهارم
خلافست در اینکه آیا مقداری معیّنی از زکاة هست که نباید کمتر از آن بیک فقیر داد
یا نه و همچنین هم خلافست در انحصار [illegible] بفقیر یا در جمیع مال زکاة نیز خلاف
است و احتیاط ظاهر است که در جمیع چیزها به یکی کمتر از پنج درهم یا کمتر نصف یا قل است
[illegible] دو درهم که یا نقد [illegible] است [illegible] نقل [illegible] باشد مثل
اینکه [illegible] واجب [illegible] بابن السبیل [illegible] واجبست [illegible]
دیگر [illegible] احتیاط [illegible] مسئله پنجم
مکروه است که مالک شود آنچه را از زکاة یا بجهت صدقه کرده است مثل اینکه از فقیر بخرد
مگر بجهت اینکه مبادا انتقال آن بغیر نماید یا بجهت اینکه طمع دارد که دیگر هم زکاة از او
بگیرد و [illegible] از آن بدهد و حق فقیر که شود مسئله ششم در وقتی که امام یا وکیل
آن زکاة میگیرد و مستحب است که دعا کند از برای مالک و احوط اینست که نفقه که
[illegible] است با وکیل آن نیز دعا نمایند اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و بعد از آن
[illegible] مالک زکاة را [illegible] چنانچه جناب پیغمبر [illegible] بابن لفظ [illegible]

[illegible marginal note]

بما اعطيت وجعل الك طهورا وبارك الله فيما ابقيت **مسئله هفتم** بعضی گفته اند
که سهم مؤلفة قلوبهم و عاملين در غيبت امام ساقط است و بعضی بر آنند که هر وقتی که
احتیاج باشد مثل اینکه مجتهد عامل تعیین نماید یا دشمنی جهت مؤمنین بهم رسد
صحیح در این صورت بجواز قائل شده اند و اقوی و احوط اینست که از سهم فی سبیل الله
انفاق نماید **مسئله هشتم** سزاوار است که طلا و نقره بفقرهای که تعیین زکات
ننمایند بدهد و کسیکه اینکه نقد زکاة جدا نماید بعد یا در برسانند هر وقت یا و
رسید یا وکیل آن آن وقت حساب کنند اما زکاة بدن که آن فطره عید رمضان
است و در این چهار رکن است **رکن اول** در بیان کسی که واجب است بر او
بدانکه واجب است بر آزاد و عاقل غنی بی برده و دیوانه و طفل و فقیر فطره
نیست و احوط که فقیر یکصاع را با عیال خود دست بدست نماید و دست آخر را
بفقیر بدهد باید از خود و از عیال خود و از میهمان خود و هر کسی در آن شب نان
خور او بوده است بطوریکه متعارف است بدهد و احوط اینست که از هر واجب النفقه
خود بدهد هر چند عیال او نباشد و هم چنین هر گاه طفل کبیر شود یا دیوانه عاقل
گردد یا فقیر غنی شود بعد از هلال چیزی بر او نیست و هر گاه کافر پیش از هلال
مسلمان شود واجب است که بدهد و هر گاه مالک بنده شود قبل از هلال یا طفلی از
برای او متولد شود قبل از هلال واجب است که فطره او را بدهد **رکن دوم**
در بیان قدر و جنس آن است اما جنس آن پس افضل از همه خرما و مویز است و بعد از آن

هر چه از قوت غالب باشد از جو و گندم و کشک و برنج و شیر و مراد از قوت غالب
بلاد است اما قدر آن پس از همه چیز یکصاع است و صاع بسنگ [illegible] که
متعارف شده در عصر علیه الآن النجفیه یکمن است کم هشت پنج مثقال و
ربع مثقال و خلاف در این نیست که از همه مذکورات یکصاع کفایت مینماید و در
شیر بعضی چهار رطل را کافی میدانند و احوط یکصاع است و جایز است که قیمت این
اجناس را بدهد و مراد قیمت بازار است در وقت اخراج **رکن سیم** در وقت
وجوب فطره است **بدانکه** خلاف نیست در اینکه وقت تعلق وجوب هلال شوال
است تا طلوع صبح عید و هر چه در قول مشهور است ملاحظه احتیاط نماید باینطریق
که هر گاه شرایط در نزد غروب آفتاب و هلال شوال موجود باشد فطره را بدهد و هر چند
بعد شرایط مفقود شود و همچنین هر گاه شرایط در نزد طلوع صبح موجود باشد و هر چند
در وقت هلال نباشد و علی ای تقدیر احوط و افضل اینست که مؤخر ندارد اخراج فطره را
تا طلوع صبح و پیش از نماز عید بدهد و هر چند ظاهر اینست که تا زوال صبح باشد و هر گاه
زوال گذشت و هنوز نداده باشد ساقط است اداء و قضا مگر بجهت انتظار مستحق یا
فردا افضل و امثال آن و این در صورتی است که جدا ننموده باشد و اگر جدا نموده باشد ساقط
نیست و اگر مستحق در آن مکان باشد جایز نیست که بجای دیگر ببرد و اگر ببرد و تلف شود
ضامن است و هر گاه مستحق نبود و ببرد و تلف گردید دیگر ضامن نیست **رکن چهارم**
در بیان مستحق آنست مشهور بلکه مجمع علیه است که مستحق آن مستحق زکاة مال است که

اصناف ثمانیه است وجایز است که خود بدهد وافضل اینست که اگر ممکن شود با امام عصر
بدهد یا بنایب خاص آن واگر آنهم ممکن نشود بنایب عام که فقهاء اثنا عشریه اند رضوان
الله علیهم بدهد وجایز است که بیک نفر کمتر از یک صاع ندهد وبیک نفر فقیر
بکلمه میتوان داد که غنی شود ومستحب است که خویشان را مقدم دارد وبعد از آن هم
سایه کان را دهد وبهتر آنکه مستحق باشند واهل فضل مقدم ترند باب چهارم
در خمس است ومراد از آن حقی است که حق تعالی مقرر کرده بمال ومخصوص است بسادات عوض زکاة
واجب است در چند چیز اول غنیمت دار الحرب است یعنی چیزهائیکه لشکر اسلام
از کفار متصرف شده باشند خواه منقول باشد مثل طلا ونقره واسباب دیگر که میتوان از جا
بجای دیگر برد وخواه غیر منقول باشد مثل درخت وزمین وعمارت وامثال آن
دویم گنج است یعنی چیزها که دفن کرده باشند در زمین سیم معدنها است
یعنی چیزی که از زمین بیرون می آید ومشابه زمین باشد بعد از آن باشد مثل طلا ونقره
وآهن ومس وسرب وارزیز وروی وبرنج وشبه یا از جواهر باشد مثل یاقوت
نقره ومروارید وفیروزه والماس وزبرجد وعقیق وبلور یا از دواها باشد مثل موم یا
وزاج وگل ارمنی وزرنیخ ویا از مایعات باشد مثل قیر ونفط وگوگرد ودر ... سنگی
نیست ودر سنگ املح وگچ وگل سرشوی وسنگ آسیا توقف کرده اند واز بعضی نفع
اینکه معدنات نقل شده وهر گاه نباشد ونفع حاصل شود در وجوب ... خمس نیست
وهر چند معدن نباشد ظاهر اینست که سنگ مرمر هر گاه مثل مذکورات باشد بلکه

بعدن

بعدن اینها اشبه است به گچ وطریق احتیاط واضح است چهارم
نفعهائیکه از زراعت وتجارت وصنعتها حاصل میشود ومشهور اینست که با نواع
سایر فواید با نواع دیگر بلکه مشهور اینست که هر چه نفع از آن حاصل شود خمس واجب
ملکیات میراثی که باید از آن شود وهبه پنجم چیزهائیکه از دریا بغوص گیرند
فرو رفتن در آب باشد در آن مثل مروارید ومرجان وعنبر واگر بدون غوص
بدست آید مثل آنکه در کنار آب بر روی آب پیدا شد از این جهت خمس ندارد واز
جهت آنکه تحصیل نفع است خمس دارد ششم زمینی است که اهل ذمه
از مسلمانان بخرند ومشهور اینست که در جمیع زمینها است خواه زراعت باشد
وخواه عمارت وخواه باغ وغیر آن وهمین احوط واقوی است هفتم
مال حلال مخلوط بحرام است هر گاه نتوانند از یکدیگر جدا نمایند وصاحب آن وقدر
آن هم معلوم نباشد وهر گاه صاحب مال وقدر آن معلوم باشد ظاهر اینست که باید
بصاحبش داده شود وهر گاه مالک مشخص باشد وقدر آن مشخص نباشد مصالحه
میشود واگر قدر آن مشخص باشد وصاحب ندانند میباید تفحص نماید تا مأیوس
شود وبعد از یأس تصدق نماید واحوط اینست که همه را تصدق نماید وهر چند
زیاد از خمس باشد وهر گاه بعد از این صاحب مال پیدا شود وراضی بفعل او نشود
عوض آن را بصاحب مال بدهد وبعضی گفته اند واجب نیست وبر عهده او نیست
واین قول خالی از وجهی نیست هشتم چیزهائیست که در شکم ماهی یا حیوان که

باشد باید که خمس آن را بدهند و امّا وجوب شرایط تعلّق بر خمس اینها امّا
گنج پس هرگاه در ملک حربی پیدا شود خواه نشان اسلام داشته باشد خواه نداشته باشد
پس اگر در بلاد دیگر در زمینی که مباح باشد یعنی همهٔ مسلمانان در آن یکسان باشند
مثل خرابهٔ کهنه که مالکش معلوم نباشد مثل مدرسه یا مسجد و امثال آن یافت شود
بر او نشانی از اسلام نباشد بعد از اخراج خمس مال کسی است که یافته است و اگر
در زمینی بیابد که خریده است باید صاحب آن را خبر کند و همچنین مالک سابق
او را تا بهر جا که مالک داشته باشد پس اگر گفت مال من است مال اوست و اگر
نگفت مال کسی است که یافته است و ظاهر اینست که شاهد و قسم و نشانی و علامتها
نخواهد همینکه گفت از من است باو میدهند و اگر یقین نماید که بعضی از مالکین آن
زمین که مالک این گنج نیست خبر کردن اینها واجب نیست و اگر بارث منتقل شده
باشد نیز واجب نیست و اگر در ملکی بیابد که خراب و بلا مالک بوده و خود آباد نموده
باشد اگر آثار اسلام نداشته باشد مال اوست بعد از اخراج خمس و شرطست که خود
آن یا قیمت آن باول نصاب که بیست مثقال طلا باشد یا باول نصاب نقره که
دویست درم است برسد و در معدن خلافست و مشهور اینست که مثل گنج است در
شرط بودن نصاب زکاة و بعضی گفته اند هیچ شرط ندارد و احوط قول اخیرست اگرچه
مناسبت مشهور اقوی است بلکه متعیّنست دینار رقاست مشهور شرط نیست و هر چند
بدفعات متعدّده باشد بانضمام واجبست و بعضی گفته اند که اوّل باید اخراجات را

حساب نماید و بعد از آن خمس را بدهند و حکم گنج و غوص و معدن هر سه در این
باب یکیست در حکم سابق هم یکیست و هرگاه جمع شده باشند باید برسد هر یک
نصاب برسد و در غوص یا قیمت آن یک مثقال طلا نرسد چیزی واجب نیست و امّا
نفع تجارت و زراعت و امثال آن اخراجات سال خود را حساب نماید هرچه بماند
خمس آن را بدهند و مراد از اخراجات هر خرجیست که متعارف بین النّاس است چه واجب
چه مستحب چه اینکه ظالم از او بگیرد چه خرج زیارت مکّهٔ معظّمه و زیارت ائمهٔ
معصومین علیهم السّلام شود و اینکه بجهت کوچ عارف دهد و غیر اینها از آنچه
متعذر و متعارف عقلاست و احوط اینست که صبر نماید که سال تمام شود و بعد از آن
حساب نماید و هرچه نفع حاصل شود و حساب مغشوش شود نقل اصله کلام نفع
تجارت و امثال آن بالنّسبه بمن بالقوه است از برای شخص سال بسال حساب
نماید و هرچه بالقوّه زیاد شده است خمس آن را بدهند و مراد از بالقوه وسعت
شخصی است بمنفعتی در خرج خود را حساب نماید و هیچ نبیند چه ما در خمس آن را بدهند
و در باقی چیزهای دیگر مثل گنج و معدن و چیزهای دیگر بخصوص خمس که در هر چه نفع
همان باشد خمس بدهند خواه بالقوه و در ملک داشته باشد و خواه نداشته باشد
و فقیر باشد و فرقی ندارد امّا مستحق خمس پس شش است سه سهم که مال خدا
و رسول و امام است و سه سهم دیگر که سهم ایتام و مساکین و ابن السّبیل است
از برای بنی هاشم سادات است و از آن سه سهم که نصف خمس است مال امام میگویند و نصف

دیگر حال سادات است و واجب نیست که سهم سادات را بر این سه قسم قسمت
نمایند بلکه بیک نفر هم بدهند کافیست و احوط اینست که بهر سه برسانند و اقوی و اشهر
اینست که ابن السبیل احتیاج نداشته باشد ندهند و هم چنین یتیم فقیر نباشد ندهند
و عدالت شرط نیست بلکه باید اثنا عشری باشند و هرگاه امام حاضر باشد مجموع خمس را
باید بآن بزرگوار داد و در سهم خودش محل خلاف نیست و در غیر آن مشهور اینست
که در زمان غیبت امام علیه السلام نصف غیر مال امام بمستحقین آن داده شود
اما نصف مال امام پس احوط اینست که بمستحقین از بنی هاشم بدهند بتوسط فقیه
و مجتهد جامع الشرایط و زیاده بر رفع احتیاج از خرج ندهند و اگر سادات نباشند بغیر
ایشان هم میتوان داد و هرگاه مجتهد اذن دهد بغیر مجتهد جایز است که بمستحقین
برسانند **باب پنجم در احکام روزه است** و در آن چند امر بیان میشود **اول**
بدانکه روزه عبارت از نگاه داشتن نفس است از چیزی چند با نیت و احادیث در فضیلت
آن بسیار وارد شده است از انجمله اینست که فرموده اند روزه دار در عبادت است هر چند
در عبادت نباشد و در رختخواب باشد مادامیکه غیبت مسلمانان نکند و در
حدیث دیگر فرموده اند که خواب روزه دار عبادت است و نفس کشیدن او عبادت
و تسبیح است و در حدیث دیگر فرموده اند که جناب اقدس الهی بحضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام فرموده اند که ای موسی بوی دهن روزه دار پیش من بهتر است از بوی مشک
و عنبر و در روزه ماه مبارک رمضان شرط نیست که نیت نماید که این روزه رمضان است

و هرگاه روزه در رمضان واقع شد و قصد غیر رمضان نکند کافیست و لیکن اگر ندانند
که رمضان است و نیت غیر رمضان را نماید از رمضان محسوب میشود و در غیر رمضان
شرط است که تعیین نماید که چه روزه است روزه دیگر مثلا کفاره است یا قضا
یا روزه مستحب یا روزه نذر معین احوط و اقوی لزوم تعیین است و مراد از تعیین
اینست که در روزه دار معین باشد که این روزه را بچه جهت میگیرد چه خاطر بلکه دانستن
با معنی که چه پیش از روزه و چه بعد از آن یا در بین آن اگر از او بپرسند که این چه
روزه است که میگیری یا گرفته بدون تامل بگوید فلان روزه و هرگاه متحیر شد و نتواند
بگوید معلوم است که روزه دار معین نیست و این بسیار کم واقع میشود و علی ای تقدیر
احوط در جمیع مذکورات تعیین است و اگر در رمضان هم احتیاط نماید و تعیین کند
ضرر ندارد و باید اندکی قبل از صبح برای مراعات روزه کردن او محقق باشد که هیچ
اجزای زمان با نیت واقع شده باشد و اگر کسی فراموش کرده باشد از روزه رمضان
تا ظهر میتواند نیت نماید بدون خلاف و روزه واجبی که معین نباشد مثل قضا
و نذر یکروز مشخص نشده نیز قبل از ظهر میتواند نیت نماید و هر چند بعید جدا از او
روزه اثر و رنداشته باشد و در روزه مستحب میتواند نیت نماید تا غروب لیکن
بقدری مانده باشد بغروب که عرفا بل صوم باشد و روزه سی ام ماه شعبان را
مستحب است که بنیت مستحب روزه بگیرد و هر چند مشکوک باشد که از رمضان است
یا نه و مثلا از هر چه حاصل شود فرق ندارد و شیخ مفید بصورت شک قائل بکراهت

روزه تمام شده است و ضعیف است و هرگاه بظن آنکه از روز رمضان نیست
و از رمضان محسوب میشود و هرگاه بدون نیت رمضان روزه بگیرد از رمضان محسوب میشود
و هر چند ظاهر شود که از رمضان بوده است و باید قضای آن از اصل آورد و اگر اراده
روزه گرفتن نداشته باشد از روز را و هنوز افطار ننموده معلوم شد که از رمضان
است و هرگاه پیش از زوال است واجب است که نیت روزه کند خواه پیش از زوال بوده باشد
باشد و قضا نماید **امّا دویم** در بیان چیزهائیکه روزه دار باید خود را از آن نگاهدارد
و در آن دو مقصد است و واجب است نگاه داشتن خود را از چند چیز از خوردن و آشامیدن
آشامیدن خواه معتاد باشد و خواه نباشد و از جماع نمودن خواه در قبل باشد خواه
در دبر و هر چند انزال نشود و هر چند در دبر غلام باشد بنابر احوط و همچنین است
وطی حیوانات و استمنا نمودن و مجرد آنکه اثر بیرون آمدن منی است بهر طریقی که باشد
و رسانیدن غبار غلیظ بحلق بنابر اشهر و احوط و باقی ماندن بر جنابت
تا طلوع صبح صادق و حلم است و در هنگام خوابیدن جنب و هر چند اراده بیدار
شدن داشته باشد در هنگام اول بخوابد تا آنکه بیدار شدن و بیدار شده
را چیزی نیست و هرگاه تا آنکه آن بخوابد که قبل از صبح بیدار شود و مثل کسی است که
عمداً بر جنابت باقی مانده باشد و از دروغ بر خدا و رسول و ائمه طاهرین علیه
السلام و سر زیر آب فرو بردن بنابر اقوی و احوط و هر چند باقی بدن بیرون باشد
و اگر در این حال غسل کند غسل او صحیح نخواهد بود مگر آنکه در وقت سر بیرون آوردن

نیت

نیت غسل نماید و از هر چیزی که داخل یکی از منافذ مثل بینی و گوش شود که از آنجا
بحلق برسد **دیگر آنکه** و هرگاه چیزی به بینی کشد که داخل حلق نشود اقوی
اینست که داخل مفطرات نیست و احوط اجتناب است و از حقنه بمایع و از جامد
بنابر احوط و آنچه که مذکور گردید در صورت عمد است و در صورت سهو هیچیک از آنها
بیع روزه ضرر ندارد و همچنین هرگاه او را مجبور نماید بر افطار یا بیاد آن غذا در حلق
او را مجبور میکند مفطر نیست بنابر اظهر و در افطار جاهل خلاف است بسیار شدید بعضی
قضا و کفاره را لازم دانسته اند و بعضی قضا تنها و بعضی مثل ناسی دانسته اند
و چیزهای دیگر که لازم نیست و اجتناب از آنها اولی است و ضرر ندارد مکیدن انگشتر
و چاشیدن طعام از برای طبیخ و چشیدن نمک طعام که زیاد مبالغه نماید
که باید داخل حلق نشود و همچنین است مسواک نمودن صائم بچوب یا چیز تر و مکث
نمودن مرد در میان آب بنابر کراهت است و احوط ترک آنست و مکروه است
بوسیدن و دست کشیدن و دست بازی نمودن با زنان و سرمه کشیدن
بچیزی که بوی مشک و مانند آن باشد یا طعم داشته باشد که ممکن باشد که بحلق برسد
و هرگاه یقین نماید که چیزی داخل حلق میشود از جمله مفطرات است و مکروه است
خون گرفتن که باعث ضعف میشود و دخول حمام که چنین باشد و بوییدن ریاحین
و مراد از آن هر گیاهی که بوی خوش داشته باشد و کراهت شدید نرگس است و در
نرگس و در بعضی خوشبوها یکی از مطایبات که کراهتی نیست بلکه استعمال جمیع

علیه است و مکروه است تر بودن جامه بر بدن و نشستن زن در میان آب و غوطه کردن است
بنابر مشهور و احوط اجتناب است **مقدمهٔ دویم** در بیان چیزهایی که کفاره و قضا با هم در آن آید یا
اینکه قضا تنها آید و آنچه متعلق بآنها است در هفت مسئله است **مسئلهٔ اول** واجب است
قضا و کفاره بجهت خوردن و آشامیدن آنچه معتاد باشد و آنچه غیر معتاد بنابر اقوی و جماع نمودن
در قبل زن خواه در دبر بنابر اقوی و بهر وجهی که باشد و برسانیدن غبار غلیظ بحلق
بنابر اشهر و در ارتماس و دروغ بر خدا و ائمهٔ اطهار صلوات الله الملک الجبار اقوی قضا
و وجوب کفاره است در کسی که غسل جنابت را ترک کند تا طلوع صبح خلاف است
و مشهور اینست که هم قضا آید و هم کفاره **مسئلهٔ دویم** کفارهٔ روزهٔ رمضان آنکه
کردن بنده آزاد است یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادن و مشهور
تخییر است میان هر سه قسم نه ترتیب و فرقی بین مفطر حلال و حرام نیست اگر چه احوط
در مفطر حرام کفارهٔ جمع است **مسئلهٔ سیم** کفاره نیست مگر در روزهٔ رمضان و نذر
معین و اعتکاف واجب و قضای رمضان هر گاه بعد از ظهر افطار نماید و بیان کفارهٔ
ثلاثهٔ اخیره اینجا نیست چون در کفاره رفت و غیر معین در روزهٔ سنت کفاره نیست
مسئلهٔ چهارم هر گاه کسی بخوابد و نیت غسل داشته باشد و بیدار نشود تا طلوع صبح
نه قضا آید و نه کفاره و ظاهر اینست که خلافی نباشد و هر گاه از خواب بیدار شود و
مرتبهٔ سیم بخوابد و هر چند با نیت غسل باشد و بعد از طلوع صبح بیدار شود اقوی و اشهر
اینست که قضا و کفاره هر دو آید **مسئلهٔ پنجم** هر گاه کسی گمان داشته باشد

که هنوز

که هنوز صبح نشده یا شک داشته باشد در صبح جایز است که مفطری را بعمل آورد و هر چند
قدرت بر تحصیل علم بحقیقت صبح داشته باشد و هر گاه در این حال بدون تفتیش بعمل آورد و بعد
ظاهر گردید که آن وقت صبح بوده است قضا واجب است نه کفاره و اگر حاضر شد با تفتیش و بعد
و بعد معلوم شد که صبح بوده است قضا هم بر او نیست و هر گاه بر شخصی صبح نادیده بود و اعتقاد
بر قول غیر بود که گفت صبح نشده و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شد که صبح بوده است قضا
بر او واجب است هر گاه مخبر عادل باشد که صبح است و او عمل بر خلاف نماید و بعد معلوم گردید که درست
گفته است و اگر مخبر دو نفر عادل باشند احوط کفاره است بلکه شاید اقوی هم باشد عدم
وجوب کفاره است هر گاه تاریکی بر شخصی غالب در وقت افطار کسی با او خبر دهد که مغرب شده
است او بقول او عمل نماید و افطار نماید و بعد ظاهر شود که روز بوده است باید قضا نماید
و هم چنین هر گاه بجهت تاریکی و جهت دخول لیل افطار نماید و بعد خلاف آن ظاهر گردد باز
قضا واجب است و هر گاه بجهت ظن بدخول وقت [illegible] افطار نماید و ظاهر شد اقوی عدم وجوب
قضا است و بعضی تفرقه بین ضعیف و قوی داده اند و امر احتیاط ظاهر است و هر گاه کسی
بی اختیار قی نماید چیزی بر او نیست و اگر عمداً قی نماید اکثر فقها قضا تنها بر او
لازم دانسته اند و بعضی هم قضا و هم کفاره هر دو و قول اول اشهر است و قول ثانی
احوط و هر گاه قی بی قصد بدهان آید و چیزی از آن فرو رود قضا و کفاره هر دو واجب است
و هر گاه بجهت مضمضه آب داخل دهان نماید [illegible] بحلق رود [illegible] بجهت وضوی
واجب بوده است نه قضا آید و نه کفاره و در غیر آن احوط وجوب قضا است مطلقا و در استنشاق هم

خلاف واحتیاط تمام است ودر حقیقت بنابر خلاف که نه قضا لازم است ونه کفاره وجمعی دیگر
قائل بوجوب قضا شده اند وقول اول اقوی است وقول ثانی احوط وهرگاه کسی نظر نماید بکسی
بانزیفتا گوش دهد بسخن او ومداعبه کند او را باین چیزها انزال میشود وانزال نماید اقوی
آنست که نه قضا لازم است ونه کفاره وهرگاه بداند انزال میشود عامدا است وحکم آن مذکور شد
مسئله ششم اگر مفطری بکند بسهل لازم است وهرگاه در یک روز باشد اقوی آنست که مکرر
نمیشود مطلقا مکرر نه مکرر وطی بعد بجماع لازم شده است ومستند من خطوط بینه وهرگاه
در ماه نا احتیاط میشود بنابر اقوی است ونهایت احتیاط آنکه کفاره را مطلقا بکرر افطار بدهد
وهرگاه کسی روزه ماه مبارک رمضان را افطار نماید در مرتبه اول ودوم تعزیر میشود
ودر سیم کشته میشود بنابر اقوی وبعضی گفته اند در مرتبه چهارم کشته میشود وآن احوط است
وقتل در وقتی است که دو بار یا سه بار تعزیر رسیده باشد والا تعزیر باز تعزیر شده
باشد قتل نیست وقتل در وقتی است که حلال نداند روزه را والا مرتد است ودر مرتبه
اول کشته میشود مسئله هفتم هرگاه کسی اکراه کند زن خود را بجماع نمودن
ودخول نماید بر آن شخص دو کفاره لازم است وپنجاه تازیانه را تعزیر میزنند و
بر زوجه نیست حتی قضا واگر برضای زوجه دخول نماید بر هر یک یک کفاره ویک
قضا لازم است وهر یک را بیست وپنج تازیانه تعزیر میزنند وفرقی نیست بین اینکه
از اول راضی باشد یا در بین راضی شود وفرقی بین زن دائمی ومنقطعه نیست وخلاف است
که آیا کنیز در این حکم است وکنیز زوج خود را باید بکی زوج ونه زوجه ... باشد

چون حکم

چون حکم لازم است باینه اقوی آنست که حکم سابق را ندارد ولیکن احوط اینست که کفاره را نقل
سابق عمل نماید واز جهة بدعت مسئله هشتم در بیان کسی است که صحیح است روزه او
وادشرطهاست عقل واسلام پس روزه زن عقل واسلام وخالی بودن از حیض ونفاس
نیز شرطهاست پس روزه کافر ودیوانه وحائض ونفسا نشده باشد چه در آخر روز وبا
ثابت مستحب است که اگر بعد از زوال حیض یا نفاس یا نقاء از آنها از مفطرات اجتناب نماید
ودرروزه طفل تمیز صحیح است وفایده آن خطاب است که تحصیل ثواب ماند که روزه بجهة
تمرین میگیرد وهرگاه در بین روز بالغ شد واجب است که روزه را تمام نماید وصحیح است
روزه مستحاضه چه کثیره وچه متوسطه وچه قلیله وهرگاه اعمال واجبه که بر او
واجب است عمل آورده باشد وهرگاه کسی بیمار که بوده باشد که روزه ضرر داشته باشد بکرده
چه در سفر وچه در حضر ... تفریع نماید اگر در سفر هم باشد بکمه بر مشهور است
که بکرده وبنا بر قول بر آن است ودر حین صحیح است مسافر که روزه بدل از هم مستحب است
بجهة روزه بدل نذر را کسی که قبل از غروب آفتاب از عرفات کوچ کرده باشد
ودرروزه سه روز است واحوط آن است که در سه روزه حاجت ... مدینه
جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که جایز است وصحیح نیست روزه از برای مریض
مثل اینکه باعث زیادتی مرض شود وطول بکشد مرض او یا مشقت زیاد شود وصحیح نیست
نزد ان ... تا خلاف در این است که روزه ضرر داشته باشد ... صحیح است
از روزه او ومناط در مریض اینست که اهل عرف بگویند ناخوش است مثل اینکه نماید

یا درد سر شود یا درد دل شود و الا فرد عی که در اجل طبیب حکیم کند ضرر ندارد پس
ظاهر اینست که کم مزاجی است که بآن فی الجمله ضرر نداشته باشد چهارم در اقسام
روزه است روزه چهار قسم است واجب و مستحب و حرام و مکروه اما واجب
شش نوع است اول روزه ماه مبارک رمضان دویم روزه دم شغل حج
سیم روزه اعتکاف بر وجهی که مقرر است چهارم روزه نذر و آنچه در حکم
آنست پنجم قضا روزه واجب اما روزه رمضان پس گفتگو در آن
سه امر است علامات و شروط آن و احکام آن ششم دانسته میشود
بدیدن هلال پس هر کس بر بیند او را واجب است روزه هر چند غیر از او کسی دیگر
ندیده باشد و هر چند شهادت او رد شود و همچنین اگر قطع حاصل کرده باشد از شنیدن
سی روز بگذرد و اعتبار بقول منجم که بر تقویم و تقویمی منسوب است که طلوع [illegible]
نمایند و حساب بودن شعبان را همیشه کم و رمضان را همیشه تمام حساب
بودن پنجاه و نه روز از اول ماه رجب و شمردن پنج روز از اول رمضان سال
گذشته اندازه [illegible] هلال [illegible] بعد از شفق نیست اگر کسی را ممکن نباشد
باشد که مطلع بر رمضان شود مثل اینکه محبوس یا اسیر باشد بقدر امکان باید
بر مظنه رمضان عمل نماید و روزه را بگیرد و اگر خلاف او برا و معلوم گردد روزه
او صحیح است مگر اینکه [illegible] قبل از رمضان روزه گرفته باشد که در این وقت
برسیدن رمضان روزه واجب میشود و هرگاه نتواند تحصیل مظنه نماید مخیر است

در هر سالی یکماه قرار و عهد و احکام ماه رمضان برای یکماه اختیار شده جاریست
و وقت امساک و نگاه داشتن خود را از آنچه ذکر شده از مفطرات از طلوع صبح صادقست
تا داخل شدن [illegible] که [illegible] و وقت افطار اول مغرب است و مستحب است کسی که منتظر او باشند
یا نفس او [illegible] اول افطار نماید و الا تقدیم صلوات افضل است اما شروط روزه
پس بر دو قسم است قسم دویم شرایط وجوب است یعنی تا آن شرایط نباشد روزه
واجب نمیشود و آن شش است اول و دویم بلوغ است و کمال پس هرگاه طفل
بالغ شود در بین روز یا مجنون عاقل گردد یا بیهوش بهوش آید روزه آنروز واجب
نیست سیم و چهارم صحت از مرض و اقامه است یا حکم اقامه و آن مثل کثیر السفر
و سفر معصیت است یا توقف سی روز است متردد و هرگاه مریض صحیح شود یا
مسافر حاضر گردد پیش از زوال و چیزی نخورده باشد روزه او صحیح است واجب است
و اگر چیزی خورده باشد مستحب است امساک و قضا واجب است پنجم و ششم
خالی بودن از حیض و نفاس است پس هر وقت که حایض و نفسا شود افطار مینماید
چه پیش از زوال باشد و چه بعد از زوال دوم شرایط قضا است یعنی تا آن شرایط
نباشد قضا او واجب نمیشود و در آن سه جز است بلوغ است و عقل و کمال
و اسلام پس اگر بالغ شود طفل و دیوانه عاقل گردد و بیهوش بهوش آید و کافر
مسلمان شود قضا بر آن نیست و در بیهوش علیه که بیهوش خلاف است و شاید
مشهور تر این باشد که قضا او واجب است مطلقا و امر احتیاط ظاهر است و مراد

از کافر بچکبر اد و قضا واجب نیست کافر اصلی است و نه چه ملی چه فطری و روزه
خود را باید قضا نماید چه در زمان ارتداد روزه گرفته باشد یا نگرفته باشد اما
احکام آن چهار مسئله است مسئله اول آنکه هرگاه مریض صحیح نشود تا
رمضان دیگر قضا از او ساقط است و تصدق نماید بهر روزی که از او فوت شده
یک مد از طعام که ده استار باشد و هرگاه عذری داشته باشد بغیر از مرض مثل سفر
و بعد از آن مرض حاصل شود و مستمر شود مرض او تا رمضان دیگر اظهر وجوب کفاره و سقوط
قضا است و احوط قضا است و هرگاه مریض صحیح شود در بین دو رمضان و اعتقاد
بر سعه وقت نماید در روزه بگیرد و بعد عذری بهم رسد که نتواند قضای رمضان
را بگیرد روزه رمضان را میگیرد و روزه رمضان گذشته را قضا مینماید و کفاره
ساقط است و هرگاه قضا را از باب سهل انگاری تعلل نماید تا رمضان دیگر روزه را
میگیرد و بعد رمضان گذشته را قضا میکند احوط آنست که کفاره آن را هم بدهد
بهر روزی یک مد مسئله دویم هرگاه کسی بمیرد و او را روزه رمضان و غیر بر ذمه
او چیزی باشد اکبر اولاد ذکور باید قضا نماید بنا بر اقوی و اگر چه مریض
است که میت را ممکن بوده که بگیرد و نگرفته است مثل آنکه مریض بوده صحیح شد و وقت
گرفتن هم بوده و نگرفت تا فوت شود در این وقت ولی باید بگیرد و هرگاه میت
چند نفر اولاد ذکور داشته باشد و همه در سن مساوی باشند مشهور آنست که
روزه بر همه قسمت میشود و بنا بر عمل بر آن است و هرگاه غیر ولی قضا کند آن روزه را

بجا آورد

بجا آورد و ادا نمود از ولی ساقط است و در الحاق زن بمرد در وجوب قضا بر ولی در زمان خلاف است
و احوط الحاق است اگر چه دلیلش ضعیف است و ولد اکبر اولاد است که اکبر از آن نباشد
نه آنکه لازم است که اصغر نباشد تا اکبر باشد و هرگاه اولاد ذکور نباشد قضا بر ولی نیست
و احوط قضاء امام است و هرگاه در حین موت پدر ولد اکبر بالغ نباشد وجوب ساقط
است بنا بر اقوی و احوط آنست که بعد از بلوغ بعمل آورد مسئله سیم کسی که قضای روزه
رمضان گرفته باشد جایز است که پیش از ظهر افطار نماید اگر وقت وسعت داشته
باشد مثل آنکه رمضان دیگر نیامده باشد نهایت نیت تعیین نشده باشد و بعد از ظهر جایز
نیست و هرگاه افطار نمود باید کفاره بدهد و کفاره آن اطعام ده نفر مساکین است هر کدام
مدی از طعام و هرگاه از این عاجز شد سه روز روزه میگیرد بنا بر مشهور و بنا بر عمل بر آن است
مسئله چهارم هرگاه کسی غسل جنابت را فراموش کرده باشد تا ماه رمضان دیگر تمام
شود احوط و اقوی آنست که قضای روزه و نماز هر دو را بعمل آورد اما روزه مستحب پس چند
قسم است از آنجمله روزه ایست که مخصوص بوقت نیست و آن قسم بسیار است که از آن
سیزده است روز پنجشنبه اول و چهارشنبه اول از دهه دوم و پنجشنبه آخر از دهه
آخر مستحب است قضای این روزه را بعمل آورد و اگر کسی ترک نمود و عاجز شد هر روزی یک مد
یا یک درهم تصدق نماید بهر یک دانگه جایز است که از شعبان قضای مذکور را تا آخر
نه اندازد از تابستان بزمستان از آنجمله است روزه ایام البیض است که آن
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است و هر چند هم ربیع الاول است که عید

مولود نبی است و روز بیست و هفتم رجب است و آن روزیست که آن بزرگوار مبعوث گردید
و روز بیست و پنجم ذیقعدة الحرام که روز دحو الارض است و هجدهم ذیحجة الحرام که روز عید
غدیر است و روز عرفه که نهم ذیحجه است بدو شرط یکی آنکه باعث ضعف نشود از
دعا خواندن و دیگر آنکه هلال محقق باشد و یوم الشک نباشد و بیست و چهارم ذیحجه
که روز مباهله است و روز پنجشنبه و جمعه و اول ذیحجه و کل رجب و کل شعبان و اگر
ممکن نشود از همه و از جمله امساکهای مستحبی یوم عاشورا است تا یک ساعت بعد از ظهر
عصر و مسافریکه بعد از زوال وارد بلد خود یا بلدیکه قصد ده روز نموده شود یا پیش از زوال و چیزی خورده باشد
و هم چنین کسی که داخل بلد خود شود بعد از اینکه در اینجا اقامه نماید ده روز و هم چنین است
مریض هر گاه صحیح شود و حایض و نفسا هر گاه پاک شود و کافر هر گاه اسلام بیاورد و کودک
هر گاه بالغ شود و بیهوش هر گاه بهوش بیاید و دیوانه هر گاه عاقل گردد اگر چه چیزی خورده
باشد مشهور آنست که روزهٔ مهمان بدون اذن میزبان و روزهٔ بنده بدون اذن آقا
و بعضی علما اتفاق کرده اند که روزهٔ مهمان و فرزند بدون اذن حرام است و بعضی
نا (ما) بنحو گفته اند و مشهور دانسته اند و مکروه است یا کسیکه روزهٔ مستحبی داشته
باشد و خوانده شود بسوی طعامی از برادر مؤمن افضل افطار است از روزه و فرقی نیست
بین آنکه اول روز یا آخر روز باشد و اینکه طعامی از برای او مهیا شده باشد یا
از برای غیر او و اینکه شاق باشد بر او مخالفت یا نباشد و افضل اینست که بروز ندهد
روزهٔ خود را که نیت افطار نموده بلکه بگذارد و هر گاه بروز بدهد ثواب نیکی کرده است و روزه

اعلام

و روزهٔ حرام که روز عید رمضان و عید قربان از برای کسی که در منی باشد و روزه یوم الشک
شعبان بنیت رمضان روزه ندارد و روزه صمت حرام است بنا بر آنکه هر گاه فلان زن
از برای او بود و فلان فلان روزه بگیرد بطور سکوت یعنی بعوض اجتناب از
مفطرات سخن نگوید چنانچه در امم سابقه بوده است و روزهٔ وصال یعنی قرار دهد
که افطار خود را سحر قرار دهد نقل شده است که مراد روزهٔ یک روز و یک شب است
چنانچه در حدیث وارد شده است و ضعیف است که هر چه بطوری بغیر از طریقی که از شرع
رسیده است روزه بگیرد بدون نیت عبادت حرام است و روزهٔ مسافر بغیر آنچه گذشت
دیگر در لواحق روزه و آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** ناخوشی که روزه
به آن ضرر داشته باشد خواه ناخوشی بعد پیدا شود و خواه طول بکشد باید روزهٔ خود را
بخورد و هر گاه بگیرد درست نخواهد بود و باید عوض آنرا بگیرد و کسی که ناخوش نباشد و
اما روزه اگر بگیرد باعث شود که مریض شود مانند کسیکه ناخوش است و صحیح نیست و مظنه
کاملست و قطع شرط نیست و هر چند حصول ظن شود از تجربه یا قول شخص باشد
هر چند آن شخص کافر باشد **مسئلهٔ دویم** مسافر هر گاه روزه بگیرد باطل است
گر قضا طلب و را بگیرد در صورتیکه علم داشته باشد که باطل است که افطار نماید و اگر علم نداشته
باشد باید افطار نماید و قضای آنرا بگیرد **مسئلهٔ سیم** شرط که مسافر است در
قصر نمودن از برای مسافر شرط است در وجوب افطار از برای او در صورتیکه شب قصد
سفر داشته باشد و پیش از ظهر بیرون رود و خلافی در وجوب افطار نیست و خلاف است

کرا کر شب را قصد نداشته باشد باید از ظهر بیرون رود یا اندر شب قصد داشته باشد
دنیرپیش از ظهر را باید بجزء بداند احادیث مختلف است و ترجیح هم مشکل و امر احتیاط تمام است
کرده بجز صورت اول که عمل بدو باقی است روزه را بگیرد و قضا هم آن را هم بل آن روز … الحقد
تا بروارهای شهر پنهان نشود و صدای شنوئیدن مخفی نشود نمیتواند افطار نماید و تمام است که
در روز اول سفر چنین است و بعد از آن با اجتماع شرایط روزه باید افطار نماید و قصد بجای نیت
مسئله چهارم پیر مرد و پیرزن هرگاه عاجز شوند از روزه مثل اینکه اگر روزه بگیرند تا خوش
میشوند و مشقت بسیار میکشد و باید بگیرد مثلا بجهت اولویت بصورت عجز هم
مقصد ثبت و کسی که مرض العطاش باشد افطار نماید هر وقت که ممکن شد قضا نماید
و هم چنین زنیکه ولادت نزدیک باشد یا طفل شیر بدهد و کم شیر باشد هرگاه بترسد
بر طفل خود یا بر خود جایز است که افطار نماید و تصدق بیک مد بدهد و روزه خود را بعد
قضا نماید و تصدق در زن شیرده چنین ما در و غیره نیست مسئله پنجم روزه مستحب
هر وقت بخواهد افطار نماید میتواند و بعد از زوال مکروه است مگر اینکه کسی او را بجهت
ضیافت خواسته باشد بعد از زوال مکروه نیست مسئله ششم در جاهائی که تا شصت
کرده ماه رجب … بگیرد و روزه … مثل اینکه تا خوش
شود یا زن حایض که بعد یا سفر و غیره اتفاق افتد هر وقت که رفع عذر شد
از جاهائی که ترک نموده است شروع نماید که مجموع اول … ماه بشود و اشهر یا قوی
اینست که … مذکور … در رجب بوقف … شرطها … چنین است مطلقا لیکن

احتیاطا

احتیاطا در اختصاص بحکم مذکورات بدو ماه و اگر بعد از عذر افطار شد باید روزه
را از سر بگیرد مطلقا مگر به رجب اول در روزه دو ماه اگر یک ماه را تمام نموده
و از ماه دوم کرفته باشد و هر چند یکروز باشد دوم آنکه روزه واجب
داشته باشد که بنذر و مثل آن بر خود لازم کرده باشد هرگاه با ترتیبه روزه
گرفته باشد سیم روزه بدل از هدی تمتع که سه روز است هرگاه اول
دو روز را بگیرد و روز سیم عید باشد اما خاتمه پس در آن چند مطلب است
مطلب اول در تجارت است و در آن چند فصل است فصل اول
در چیزهائی که کسب بآن میشود چه بیع و چه بغیر آن مثل مصالحه و اجاره و جعاله
و مانند اینها بدانکه آن منقسم میشود بحرام و مباح و مکروه و مستحب و واجب میتواند شد
لیکن با اینها حاجت نیست و اول که حرام باشد چند نوع است از آن جمله اعیان نجسات
مثل شراب و نبیذ و میته و فقاع و خون و بول و سگ و خوک و سگ شکاری
مستثنی است و از آن جمله ماییعات نجسات و روغن نجس شده مستثنی است
بجهت چراغ روشن نمودن و احوط اینست که در زیر سقف روشن ننماید اگر چه
خالی از قوت نیست و از آن جمله چیزهائی است که آلت فعل حرام است مثل قید
قمار و بربط و آنچه ساز باشد مثل تارها و بتها و کفار بجهت عبادت انها و
مانند مثل اسباب نرد و شطرنج و ملعی است … و از آن جمله است
فروختن سلاح جنگ بکفار در حال جنگ با دین … اگر … ترک مطلقا

بدانکه دیگر واز انجملهاست اجاره دادن خانها و مسکنها بکسانیکه مرتکب خلاف
شرع شوند مانند فروختن انگور و امثال آن بجهت شراب و چوب بجهت
بت ساختن واز انجملهاست چیزهائیکه انتفاع مقصود عقلائی از آن حاصل
نمیشود مثل [illegible] و خرس و امثال آن از مسوخات بیابانی و دریائی مثل وزغ
و مار و ماهی [illegible] و امثال آن و مناط انتفاع مقصود عقلائی است چنانچه در مرغهای
شکاری تصریح بآن نموده اند که معامله جایز است مثل باز و چرغ و شاهین
و امثال آن در حیوانات درنده و مشهور جواز است واز انجملهاست اعمال
و معامله که حرام است هر چند که مرتکب آنها شوند مثل ساختن صورت ذی روح
که مجسم داشته باشد مثل [illegible] و انسان و امثال آن علی خلاف [illegible]
از صاحب معجم که مجسم نداشته مثل اینکه بر صفحه کاغذ و پرده و دوشک
و امثال آن بکشد اظهر جواز است و احوط ترک واز انجملهاست غنا و حرمت آن
فی الجمله علی خلاف نیست و خلاف در ماهیت است که مراد از آن چه چیز است و بعضی گفته اند
که مراد از آن صدائیست که ترجیع و طرب داشته باشد یعنی غلط داشته باشد
که شخص که بشنود احوالش تغییر یابد خواه خوشحال شود و خواه اندوهگین و اقوال
دیگر در تشخیص آن نقل شده است و اقرب آنست که مراد از آن آوازهائیست که
اهل فسق بخوانند و مطربها بخوانند و احوط اینست که بالکلیه اجتناب نماید
و استثنا نموده اند از آن چند چیز یکی خواندن زنها در عروسی بشرطیکه

بالملاهی نکنند

بالملاهی نکنند و ساز نباشد و مردان بیگانه نامحرم نشنوند واز انجملهاست غنا بجهت [illegible]
و بعضی مرثیه جناب امام حسین علیه السلام و خواندن قرآن را نیز استثنا نموده اند و تجنب
از غنا در همه اینها احوط است واز انجملهاست رقص نمودن و با ملاهی [illegible]
نواختن [illegible] است بجز جاهائیکه [illegible] باشد و هم چنین [illegible] واز انجملهاست
هجو نمودن مؤمنین و حفظ نمودن کتب ضلال بدون غرض صحیح و مراد از آن
کلام یا کتابی است که [illegible] حاصل شود [illegible]
[illegible] واز انجملهاست [illegible]
زن و شوهر [illegible] و استخدام ملائکه و جن [illegible] خواستن از آنها [illegible]
[illegible] شیاطین بجهت [illegible] با آنها شود و احضار نمودن آنها
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible] است که
نقصان حاصل [illegible] و بعضی گفته اند
[illegible] واز انجملهاست کهانت و مراد از آن
مطلع نمودن [illegible] واز انجملهاست شعبده بازی و
مراد از آن چنانچه گفته اند کارهای عجیبی است که [illegible] حاصل شود
که [illegible] ظاهر میشود مثل حقه بازی واز انجملهاست قیافه و مراد از آن ملاحظه
[illegible] بر شخص و مثل آن [illegible] واز انجملهاست قمار باختن و شطرنج و
[illegible] و امثال اینها [illegible]

و مثل و معتاد هی در میان بیاورند بنحویکه از شرع رسیده است مثل تاختن اسب و تیر
و کمان و شمشیر و امثال آن و چیزیکه مثل و معتاد هی در میان نباشد دلیلی که دلالت بر حرمت
آن نماید بنظر نیامد مگر نرد و شطرنج که بهر قسم که باشد حرام است و از انجمله است
غش نمودن است بانچه معلوم نشود مثل آب در میان شیر نمودن اما اگر غش معلوم باشد
ضرر ندارد و از انجمله است تدلیس ماشطه یعنی کاری بکند که چیزی در آن زن نیست
چنین معلوم میشود که هست مثل سرخاب و سفیداب بکار برد
که حقیقت امر مشتبه نماید و اگر بغیر از این باشد ضرر ندارد بلکه مستحب است
که خود را از جهت شوهر آرایش نماید و چه نیست بجهت شوهر خود آرایش نماید
و از انجمله است زینت نمودن مرد بانچه حرام است برای او و همچنین زنان لباس مردان
پوشیدن حرام است و طلا کاری نمودن در مصحف بطریقی که متعارف است بر حاشیه
آن لفظ من جنوب و خلاف است و اقوی جواز است اگرچه احوط ترک است
و از انجمله است اجره بر اعانت ظالم در حرام بر ظلم او باشد بلکه شبهه نیست در
غیر آن مثل لشکر ... مثلاً محل احتیاط است و احادیث بر حرمت
آن وارد شده است لیکن از ظاهر اصحاب نقل شده است که اتفاق بر جواز
آن نموده اند و دوست داشتن ظالم مشروع نیست از جهت ظلم و اگر غیر
از این باشد مثل پادشاهان شیعه دوست داشتن بجهت نظام
شیعیان ممدوح است بلکه واجب و از انجمله است اجره زن زناکار و امثال

آن

و امثال آن و از جمله چیزهایی که حرام است اجره گرفتن بر آن امور واجبه است که خواسته
باشد مثل غسل دادن اموات و کفن نمودن و دفن کردن میت و غسل واجب مثل
کفن نمودن زیاد از قدر واجب مثل عمامه و جبه است اگر لازم نباشد از میت و امثال
آن اگر اجرت بجهت اینها گرفته شود ضرر ندارد و از انجمله است اجره گرفتن از جهت
اذان و اگر از بیت المال امور و مثلاً با بیع بدهند شروع جایز است و هم
چنین بجهت نماز که بر او حرام است از هر چه باشد جدا ...
و از بیت المال ضرری ندارد و تا غیر که مکروه است بر چند قسم است از انجمله
چیزهایی است که بسبب آن اهتمام بعضی از امانت خود بحرام میشود مثل صرف و کفن فروختن
و جو و گندم و امثال آن را معامله نمودن و همچنین مثل غلام و کنیز و غیره که بیع و سلاح
و چیزیکه بجهت اهل قتل باشد که باعث ربا و آنچه عمده است قصاب و کرایه ...
و جنگ نمودن و آدم فروختن و بیع نمودن کند مکروه است و ساختن اسباب طلا و نقره و
... و سیل ... میشود و از جمله چیزهایی که بسبب آن کراهت ...
آن شغل است مثل حجامت کردن و جولاهی و مثل اینها ...
در وقتی که مکروه است که مثل کسب شغل خود قرار دهد و الا بعضی فعل اینها را
فعل آوردن مکروه نیست و از جمله چیزهایی که بسبب آن کراهت ...
مثل معامله در مال طفل که معلوم نیست ...
معامله نماید با اذن ... طفل و اگر ... حرام است ... چنانچه ... گفته اند

بنا بر ظاهر که مال ایشان در معامله بودن باشد اگرچه از حرام اجتناب نمی‌نمایند و از جمله
معاملات مکروه اجرت گرفتن است بر تعلیم قرآن و نسخه نمودن آن و چیز گرفتن قابله
که ماما است تا شرط ننموده باشد و بعضی در اول و ثانی جزم به حرمت نقل نموده‌اند
و بعضی انکار نموده‌اند و انکار احسن است و امر احتیاط ظاهر است بدانکه اگر حاکمی
ظالم چیزی به کسی بدهد می‌تواند گرفت اگر حاجت مشخص باشد حرام است بگیرد و اگر
مشخص نباشد نظر به الحرام المجهول المالک است اگر بداند که عین آن حرام است و هرچند
بداند که مال الحرام بسیار است نزد او و جایز است که بگیرد و مشهور کراهت است فصل
دوم در بیع و آداب آنست بدانکه خلافی نیست که هرگاه عقد بیع بصیغه بعت [illegible] از
جانب فروشنده و بصیغه اشتریت تا آخر از جانب خریدار به عربی و بر ترتیب واقع شود
که عرب و ماضی صحیح است با شرایطی که می‌باید لازم می‌شود و هرگاه لفظی نباشد مثل
اینکه پول می‌دهند و چیزی می‌گیرند بدون اینکه صیغه در میان باشد که آن را
معاطات گویند خلاف که آیا بیع است یا نه و از بعضی اینکه بیع است هرچند هیچ لفظی
در میان نباشد بعضی دیگر هم گفته‌اند بیع است لیکن باید دلالت کند لفظی
بر رضای طرفین و مشهور اینست که بیع نیست لیکن جایز است تصرف نماید طرفین
در آن و تا عین هر دو باقیست می‌توانند معامله را بر هم زنند بر چند
چیز است کمال و عقل و اختیار و قصد در طرفین پس بیع دیوانه در حال دیوانگی
و بیهوشی و مست و طفل سفیه و کسی را که اجبار نموده باشند به غیر حق و کسی که

فضولی باشد

فضولی باشد یا مرتد باشد یا [illegible] صحیح نیست اگر مجبور کنی او را و مجبور نماید مثل قرضی
داشته باشد یا باید نفقه واجبی بدهد یا کافر مصحفی را مالک شده باشد
و غیر اینها از آنچه حاکم شرع او را اجبار به بیع می‌کند اختیار شرط نیست و از جمله شرایط
مالک بودن طرفین مال را یا ولی بودن از جانب صغیر یا مجنون مثل پدر و جد
پدری و هرچند بلا واسطه باشند و حاکم شرع و امین آن و یا وکیل از جانب
اینها یا وصی بدانکه مثلا هرگاه کسی مال غیر را بفروشد از جانب خود شکی
نیست که صحیح نیست به هیچ وجه من الوجوه خواه مالک آن بعد راضی شود خواه راضی نشود
و اگر از جانب مالک بفروشد و مالک مطلع شد و راضی شود خلاف است و صحیح است
یا نه مشهور اقوی صحت است و این بیع را فضولی گویند و خلاف است در اینکه
از وقت گفتن صیغه تا وقت اجازه مالک اگر منافعی بهم رسیده مال
فروشنده شده و بهم رسیده است تعلق به مالک دارد یا به مشتری مشهور اینست که
تعلق به مشتری دارد و اظهر آنست که هرگاه مجهول بود راضی شود در بیع صحیح است و در
غیر آن از صیغه و [illegible] شروع کنند هرگاه بعد از آن نفع اجازه نماید
فایده ندارد و هم چنین معامله صغیر لیکن در صغیر بطریقی که متعارف است که بازار
می‌روند و چیزی می‌خرند و می‌آورند علی الظاهر ضرر ندارد و در بیع فضولی مشتری
قبل از اجازه مالک جایز نیست که تصرف نماید مگر وقتی که قطع به رضای او داشته باشد
و هرگاه مالک اجازه نمود اثر او سابق بر صیغه نیست و اگر تصرف شده باشد

پس میکند یا از برای اینکه مال الله سهامن شده و هر صفتی که بان رسیده است از تلف شدن
مال یا منافع و در صورتیکه مشتری عالم باشد که مال الغیر است یا بایع بگوید این مال
رجوع به بایع میتواند باینچه مالک از او گرفته است اگر نفع نموده باشد و اگر نفع نبرده
باشد در مقابل محل اشکال است و احتیاط مصالحه یعنی صلح است و اگر علم داشته
باشد باینکه مال غیر است و بایع هم ادعاء اذن نکند نمیتواند هیچ چیز از بایع بگیرد
حتی که قیمتی که بان مال داده و هرگاه کسی یک معامله بفروشد چیزی که بیعش صحیح است
و چیزیکه بیعش صحیح نیست مثل مال غیر را با مال خود یا آزاد را با بنده یا خوک را
با گوسفند یا شراب را با سرکه در آنچه بیعش صحیح است صحیح است
و در آنچه صحیح نیست صحیح نیست و مشتری اختیار دارد که آنچه داده است پس بگیرد
و بیع را بهم زند یا بفعل قیمت آنچه بیعش صحیح است و کلام در ما نحن لکن
و تعیین قیمت بانیطریق است که مجموع هر دو را قیمت نماید و یکی را قیمت نماید
و هرچه قیمت یکی شد ببینند چند یک قیمت مجموع است اگر یکی نصف قیمت
مجموع نصف آنچه مشتری به بایع داده است پس میگیرد و اگر سه یک است آنچه
بیعش صحیح نیست همان را قیمت نموده اند سه یک آنچه داده پس میگیرد و همچنین
و قیمت آنچه را مالک نمیشود مسلم از غیر مسلم تحقیق میکنند و آزاد را بنده فرض میکنند
قیمت میکنند آنچه مذکور شد در صورتیکه قیمت مجموع بعینه اجتماعیه با قیمت
مجموع منفرداً فرقی نداشته باشد مثل دو غلام اگر فرقی داشته باشند مثل

دو غلام

دو غلام اگر فرق داشته باشند مثل جفت لنگه در یا جفت کفش و مجموع را قیمت
نکنند بلکه هر یک را قیمت میکنند و از مال مشتری کم مینمایند بدون ملاحظه
قیمت مجموع و از تمام کلام چنین معلوم میشود که تأمل ندارند و در اینکه یک نفر میتواند
صیغه بیع را جاری نماید اگر شرایط دیگر موجود باشد مثل وکالت از بایع و مشتری
داشتن یا صاحب اختیار طرفین بودن مثل ولی و از جمله شرایط مبیع معلوم بودن
مالک است بکیل یا وزن یا شمار و در آنچه متعارف است اینها مثل جو و گندم را
پیمانه مینمایند و در بعضی بلاد میکشند خربزه و هندوانه و امثال آنرا پیمانه نمیکنند
بلکه میکشند و جوز را میشمارند پس هرگاه خربزه و هندوانه را پیمانه نمایند یا
شمارند صحیح نخواهد بود و اگر شال را وزن نمایند صحیح نخواهد بود و اگر هم کر نمایند
صحیح است چرا که هر دو متعارف و جایز است که پاره از جنس را بفروشند شایع
بطور غیر مشخص مثل اینکه میگوید نصف یا سه یک یا چهار یک این زمین یا این گندم را
یا این که یا این را فروختم و در صورتی که معلوم باشد که زمین و گندم و که یا شوخیه
قدر است و هر چند اجزای اینها بهم تفاوت داشته باشد چه در جهت شرکت با
وضع صحیح است نیست و اگر بگوید یک ذرع این زمین یا یک من از این گندم را فروختم صحیح است
و هر چند ندانند که گندم و زمین چه قدر است بشرط اینکه بدانند که تعداد آنچه در جمله
است آن هست را اجزای آن بهم تفاوت نداشته باشد و از جمله معین
با وصف وزن مشتری یا بایع بطوریکه معلوم شود که مال چه و صفات آن مثل گندم

دیه با آلی و همچنین از آنچه مقصود از آن مزه باشد مثل مشک و عنبر و عطر که بوی آن
و مزه مثل شیره و پنیر کفایت نمی‌کند مگر آنچه پیش از آن ضایع شود مثل خربزه و هندوانه و امثال
آن یا آنکه بسبو یعنی ضایع شود مثل آنکه نافه مشک را اگر بگشایند یا شیشه
عطر را بشکنند ضایع شود که در این صورت احتیاج بآنها نیست و اگر بدون دیدن
یا چشیدن بیع واقع شود در صورت یکی بطلان چنانچه از بعضی نقل شده است
دیگر صحت با اجبار فسخ اگر معیوب برآید و تفاوت قیمت را اگر تغییر پیدا ننموده باشد
و تفاوت قیمت و بس یعنی اگر تغییر یافته باشد در صورت شیره چنانچه قائل شده‌اند و احتیاط
بلکه اشهر و احوط قول اول است و خالی از دلیل هم نیست و اگر آنچه بو یا چشیدن
او را ضایع نماید چنانچه گذشت معیوب برآید همین حکم دارد اگر هیچ قیمتی نداشته
باشد مثل تخم مرغ که گندیده باشد ولی در آنجا همه قیمت را که داده است پس بگیرد و
بیع ماهی بدار و شیره در پستان و تخم در شکم حیوان و بچه در شکم مادر و ماهی
در حوض و امثال آن از آنچه مجهولات باطل است و هر گاه مذکورات را با چیزی که
معلوم باشد معاً بیع نماید مثل شیر در پستان را با شیر دوشیده و طفل در شکم را باکر
معین را مع طفل نیز ... است **وازانجمله** شرط بیع معلوم بودن قیمت است از جهت
قدر آن مثل آنکه چند تومان است و جنس مثل آنکه پول یا اشرفی یا ریال و وصف آن مثل آنکه
چه ریال و چه اشرفی و اگر هیچ تعیین نکند مثل آنکه بگوید یک تومان خرید و تمام وجه
در آن شهر متعارف همان تعلق میگیرد و اگر متعارف در آن شهر نباشد بیع باطل است

و اگر چیزی نفروشد و بگوید اختیار قیمت با خودت باشد یا با تو که مشتری هستی
یا با فلان شخص این بیع باطل است و اگر مثل چنین جهت ظرف شیره و روغن مثلاً
از آنها کم کند بطور تخمین ضرر ندارد و اگر از تخمین زیادتر کم نماید باید برضای
طرفین باشد و اگر هیچ کم ننماید و همان طور که کشیده است یا ظرف را از مظروف
حساب نماید نیز جایز است **وازانجمله** شرط آنکه معترض است در مسأله قیمه
مهر و اینست که تسلیم آنها مقدور باشد پس غلامی که گریخته باشد یا اسبی که
سر بصحرا گذارده باشد و امثال آنها جایز است و بعضی گفته‌اند که موافق عرف
و عادت بگیرد بیع آن صحیح است و آن اقوی است و چیزی که متصرف خود در آورده
و بایع نتواند استرجاع آن است و اگر بالفعل نتواند مال را تسلیم نماید و اما
بعد از مدتی بتواند ظاهر اینست که اگر مدت بسیار بعید نباشد صحیح باشد
اما آداب بیع و شرایط آن پس بدانکه مستحب است که مسائل بیع را بداند که بیع صحیح از باطل
با شبهه است ... شرع و آنکه فروخته شده فرق ما بین خریداران نگذارند مثل آنکه
در امتثال ... و ظالم را بر مظلوم ترجیح ندهد اهل فضل و صلاح خریدار چنانچه
بعضی گفته‌اند و مستحب است گفتن شهادتین در تسبیح در وقت داخل شدن در بازار
و نشستن در محل تجارت و مستحب است سه تکبیر گفتن و خواندن این دعا از برای
مشتری بعد از معامله اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل فیه
فضلاً اللهم انی اشتریته التمس فیه رزقاً فاجعل فیه رزقاً و مستحب است که مقایسه

از بهم زدن معامله نماید و مستحب است که بد را بجهت خود نگاه بدارد و خوب را بدیگری
بدهد و مکروه است مدح نمودن بایع مال خود را و هم چنین مذمت نمودن مشتری آن را
و معامله نمودن در موضعی که عیب مال معلوم نشود هرگاه چنین نماید بعضی گفته اند
حرام است و در روایت است که نفع گرفتن از مؤمن مکروه است مگر در حال ضرورت در وقتی که خرید بیش از صد درهم
بجهت اینکه بخرد که بفروشند نفع بنماید لکن اولی است که نفع کم گیرند و مکروه
است نفع گرفتن از کسی که با او وعده احسان نموده باشد و خرید و فروش ما بین طلوع صبح
و طلوع آفتاب و مکروه است که پیش از همه کس بیرون رود و از همه دیرتر بیرون بیاید و مکروه
است معامله نمودن با اشخاصی که پست رتبه باشند مثل کسانی که بچیز بسیار کم راضی نباشند
که خیانت نمایند و از نیکی و بدی خشنود و ملول نشوند یا باک ندارند از اینکه بد گویند
و با اشخاصی که ناخوش اند مثل پیس مخوره و اکراد و لنگ و با نابینا و کور
و اینکه متوجه شود بنفس خود کیل یا وزن و آنکه خوب نمی داند حساب و طریقه آنها را
و اینکه بعد از معامله اقرار کنند که چیزی کم شود و داخل شدن در بیع بر روی بیع بعضی مکروه
دانسته اند و از بعضی حرمت و در وقتی که معامله ما بین ایشان از هم راضی شده باشند الا
حرام است و نه مکروه و اگر کسی التماس کند از مشتری که نخرد که من بهتر میفروشم
که مشتری او را اجابت کند **در احتکار** حبس نمودن گندم و جو و خرما و مویز و روغن است
بنا بر مشهور هم بر قول بعضی و روغن زیتون هم بنا بر قول دیگری غلات و بعضی
مکروه دانسته اند و بعضی حرام و بعضی قید نموده اند احتکار را در وقتی محقق میشود که رغبت

وللفادرا

و نگاه دارد که قیمتش زیاد شود و حال آنکه مردم محتاج بآن باشند و فروشنده دیگری
و بخشنده دیگر هم نباشد و در صورت احتیاج مردم حاکم شرع آن را مجبور نماید بفروختن
و بعضی گفته اند قیمت نیز بجهة او مشخص نماید که بهمان قیمت بفروشد و بعضی گفته اند که
بهر قیمت که میخواهد بفروشد و الاحوط ملاحظه جمیع این احکام است **فصل سیم**
در خیارات است و کیفیت و اقسام و احکام آن اما اقسام آن هفت است
اول خیار مجلس است و آن ثابت است از برای بایع و مشتری تا اینکه ساقط
نموده باشند همه و در ضمن عقد یا پیش از آن و بنا گذاشته باشند بر آن گذاشته باشند یا بعد از آن
بهر لفظی که باشد از هر دو ساقط میشود یا از یکی از هر دو که از همان ساقط میشود و لکن
از برای دیگری خیار خواهد بود یا اینکه مجلس بهم خورد و بر هم خوردن مجلس بعد از تفرق
از هم محقق میشود و هر چند یک قدم باشد و یکنفر باشند پس اگر با هم باشند و حرکت
نمایند و با هم راه بروند یا پرده ما بین ایشان کشیده شود یا نهری یا دیواری ما بین
ایشان کشیده شود خیار ساقط نمیشود و هم چنین است هرگاه با اجبار ایشان را از هم جدا
نمایند و منع نمایند از ... الجبار است یا اینکه مشتری تصرف در مال نماید که از
جانب او ساقط میشود **دوم** خیار سه روز است در حیوان حتی غلام و کنیز
از برای مشتری و ساقط میشود با اینکه شرط نمایند یا تصرف نمایند مشتری در مال
چنانچه در خیار مجلس گذشت **سیم** خیار شرط است و هر دو آن شرط ثابت
کرده و تعیین نمایند که خیار فسخ با هر یک باشد یا فروشنده یا مشتری یکی از اینها

باهمه یا ماه یا سالی یا بیکدیگر باید معین داشته باشند مضبوط مثل یکماه یا یک هفته
یا یکسال مثلاً متصل بوقت بیع باشد مثل آنکه بگوید از وقت بیع تا فلان مدت
یا منفصل باشد مثل آنکه بگوید خیار از یکماه بعد از بیع است تا بیشتر یا کمتر و اگر مشترط
بگوید مثل آنکه خیار تا مدت ده ماه یکماه خیار فسخ باشد و یکماه نباشد تمام
صحت است و اگر مطلق اشتراط نماید که مضبوط نباشد مثل سر حاصل یا آمدن قافله
و امثال آن صحیح نیست و بیع هم باطل است بنابر اقوی و همچنین هرگز شرط تا سلف مطلق
متعلق است و از جمله شرط خیارات معامله بیع شرطی که متعارف است
و اگر شرط کند که مشتری قیمت را بدهد در فلان وقت فسخ مشروط داشته باشد نیز صحیح است
و اگر مشتری هم شرط نماید که هرگاه مال ... خیار فسخ داشته باشد نیز صحیح
و تمام این مسئله که قیمت بودن ... بلکه هر زمانی هم باید فسخ نماید و پیش
از لزوم بیع مانع مدت خیار از خریدار است **بدانکه** خیار شرط ... که خیار
از برای عقد است ساقط میشود مثل آنکه بگوید تا ظاهر من خیار فسخ داشته باشم و پیش از
ظهور تصرف کند اگر خریدار است در مال و اگر فروشنده است در قیمت در این وقت
خیار ساقط میشود و در بیع شرط متعارف بتصرف ساقط نمیشود چنانچه متعارف که
قیمت را تصرف میکنند و ... و اگر که قیمت را خرج میکنند و بر بایع باجازه مسلط هم
چهارم غبن است و مراد از آن اینست که کسی چیزی بخرد یا بفروشد ندانسته
قیمت بیع از آنچه خریده است یا فروخته است تفاوت کمتر باشد یا بیشتر بقدری که عرفاً وقت

ازرا

ازرا سهل بشمرند که اگر سهل شمرند غبن نیست مثل صد یک بلکه ده نیم چه خریدار شد
و چه فروشنده باشد باز غبن نیست در روز که غبن متحقق که هر چند آنکه مغبون شده
است خیار دارد میان فسخ یا نگاه بدارد و هرگاه نخواهد بعوض فسخ ... نمیکند
و همچنین هرگاه بایع مغبون شده باشد بخلاف که این خیار فوری باشد یعنی بعد
از اطلاع اگر فسخ نمود ... لازم میشود باینکه هر وقت فسخ کند خیار است و ظاهر است
که اگر بعد از اطلاع بر غبن و بر اینکه خیار فسخ دارد اگر اقدام بر لوازم بیع نمود دیگر فسخ
نیست و پیش از اطلاع مغبون بر غبن و فسخ و اقدام بتصرف نمودن این خیار ساقط نمیشود
پنجم خیار تأخیر است و این خیار مختص است بفروشنده و آن زمانی است که خریدار
قیمت را در وقت تحقق بیع یکه خریدار قیمت را بعد از سه روز تأخیر کند و هرچند مبیع
از جنس باشد و فروشنده هم تمام مال را تسلیم خریدار ننماید یا نداده باشد و شرط
تأخیر نشده باشد بیع بوده ... فروخته باشد چه وعده در تسلیم مال باشد و چه
در تسلیم قیمت چه کم باشد مثل یکساعت چه زیاد باشد پس اگر خریدار از پیش خود تصرف
نموده باشد یا بعضی را فروشنده ... داده باشد و بعضی را نداده باشد یا خریدار
بعضی از قیمت را داده باشد یا نداده باشد خیار فسخ ساقط نمیشود و هرگاه بعد از
سه روز فروشنده مطالبه قیمت نماید باز هم ساقط نمیشود و هرگاه بعد از سه
روز قیمت تسلیم شود بعضی گفته‌اند ساقط میشود و اقوی عدم سقوط است احتیاط
در مصالحه است و اگر مال تلف شود مشهور اینست که در هر صورت از فروشنده است

و باید نیست و خریدار بر بعد و بعضی گفته اند که این قول بسر حد اتفاق نزدیک کم برسد
در مصالحه عوض نیست اگرچه قول مشهور خالی از قوت نیست ششم خیار
رؤیت است و آن از برای خریدار است در وقتی که جنس معینی را بخرد بوصف مشخصی و بعد
از آنکه ببیند بآن وصف نباشد مثل آنکه خانه ای یا باغی را اگر در فلان محله با دیوار فلان
و فلان صفات بخرد و وصف میشود که خانه چوب پوش است یا سفید کاری است
یا باغ دو وارسنانات یا سیم مثلاً در وقتی که خریدار ببیند چنین نباشد و اگر که
بنشنیده باشد خیار فسخ ندارد مگر آنکه با نقل بچه که دیده است باقی مانده باشد
در اینجا میتواند شد که دانستن وی آن را از برای فروشنده نیز میتواند شد با تقی
که چیزی را بفروشد بطریقی که ذکر شد و خود ندیده است بعد از آن که بفروشد معلوم شد
که بر صفتی که ذکر شده است نیست هفتم خیار عیب است و مراد از آن این است که
چیزی که خریدار از خلقت اصلی باشد یا کم از آن مثل آنکه بنده شش انگشت باشد
یا چهار انگشت باشد یا آنکه چیزی که بگیرند عیب است مثل آنکه ناخوش باشد هم چنین
یک سنه باشد هرگاه بعد از قبض و پیش از تسلیم خریدار عیبی بهم رسانیده باشد
میتواند پس بدهد و هم چنین است از برای فروشنده خیار عیب هست در وقتی که
در قیمت عیبی باشد و ساقط میشود خیار عیب با آنکه در عقد بیع بگوید من کار ندارم
با آنکه عیبی آن دارد یا بگوید بهمه عیب میفروشم و یا آنکه خریدار بعد از عقد
بگوید ساقط کردم و یا آنکه پیش از عقد بداند که عیبی داشته است و اگر چنانچه در

دست خریدار

دست خریدار عیبی بهم رسانده باشد خریدار نمیتواند پس بدهد مطلقاً اینچه ذکر کرده شد
و دیگر خیار عیب نیست مگر آنکه تفاوت قیمت را میگیرد که از مال است و اگر کم شد عیبی
ندیده باشد و شیر در آن جمع شود و در خریدار مشتبه شود یا اکثر اشتراط کات
بفروشند خریدار میتواند رد نماید و اگر شرط بکارت نموده باشد خیار عیب نیست مگر در صورتی
باشد که متعارف باشد از آنکه بکارت چنانچه بعضی گفته اند مثل ... و امثال آن
و گندم و جو و امثال آن هرگاه زیاده از آنکه متعارف باشد عیب است و کمتر از آن
عیب نیست و هم چنین کاه که در گندم و در روغن چراغ و غیر آن از انجاد خیار شرط در هر
معامله صحیح است مثل مصالحه و هبه و غیر اینها در نکاح و طلاق و ابراء
خیار صحیح نیست و خیار مجلس در غیر بیع نمیباشد و دیگر خیارات با تفصیلها
و این مسائل محل آن نیست بسط الکلام فصل هشتم در ربا است و ربا از
در حرمت آن آیه وارد شده است و بعضی از آن در آیه شریفه نیز هست و در حدیثی وارد
شده است که یک درهم از ربا بدتر است از هفتاد زنا با محرم و ربا آن است که چیزی
که بفروشند بچیزی که متعارف است در آن کیل باشد یا وزن زیادتی از آن بر دیگری
مثل آنکه یک من گندم بدهد و یک من و نیم بگیرد یا یک کیل بدهد و یک کیل و کسری
و یک مثقال طلا و نقره بدهد و یک مثقال و نیم بگیرد خواه نقد باشد و خواه نسیه و اگر
زیادتی نداشته باشد ضرر ندارد و لکن باید نسیه نباشد بلکه دست
بدست بدهد و بگیرد و مشهور این است که در صورت معامله اجناس ربوی با یکدیگر

نسیه مکروه است و قول بحرمت نقل شده است و کذلک است نان و آرد یک جنس است
میوه درخت خرما همه یک جنس است و آنچه از هم حاصل میشود مثل خرما و شیره
و غیر یک جنس است گوشت گاو و گوسفند دو جنس است لیکن بز و میش یک است
گاو و گاومیش یکیست و مدار آنچیزهایی که متعارف است در آن کیل باشد به عادة یکی
یا وزن باشد و کم فروختن آنچه در بها نیست مثل یک جامه بدو جامه میگیرد
یا یک بنده بدو بنده نسیه میگیرد و همچنین است کلاغ و باقی حیوانات را داند آورد
و از بعضی نقل نموده اند که در همه اینها معامله نسیه ضرر ندارد و احوط آنست که
اول مشهور دانسته اند در اینجا آنچه شمرده شود مثل جوز خلاف است و احوط
ترک آن است یا نقد در باب کلاغ و باقی حیوانات در باقی نیست ما بین پدر
و فرزند و زن و شوهر و بنده و آقا و مسلمان و کافر حربی در اهل ذمه خلاف
است و احوط عدم ظهور است و مکروه است که حیوان را بگوشت معامله نمایند
و هر چند گوشت با حیوان از یک جنس باشد و فرق نیست میان اینکه گوشت
کشته یا زنده باشد یا نقد یا نسیه باشد و گریز از ربو ممکن است باینکه
در جانب کم جنسی ضم کنند و معامله نمایند باینکه اول بفروشند یعنی ثمنی و ابراء مثل
اینکه یک من گندم را بفروشند بیک شاهی و یک من و نیم را بخرد بیک شاهی و اینکه مقصود
همان نیابد باشد ضرر ندارد و در معامله حلال و حرام شرط آنست که پیش از
مفارقت تسلیم یکدیگر نمایند و معامله حلال باطلا با زیادتی صحیح نیست چنانچه در بها

گذشت

گذشت و همچنین نقره بنقره و طلا بطلا با جائز است و طلا از نقره و یکی را معین
نیز جایز فروخت هر چند بعضی از آنها ببعضی غل و غش باشد مثل اینکه دو مثقال نقره
هشت مثقال نقره خرید و پولهای مغشوش را بمیزان معامله نمود هرگاه مثقال
باشد و قیمت مخصوص داشته باشد مثل غروش و امثال آن و هر چند معلوم
آن غش معلوم نباشد مگر اینکه متعارف نباشد یا قیمت مخصوص نداشته باشد
که در این دو صورت باطلاست معامله و احتیاط بعد بخلاف نموده اند **مطلب**
دوم در نکاح است و آن بر سه قسم است دائم و منقطعه و کنیز
اما دائم پس در آن چند فصل است **فصل اول** در عقد است
و در آن ... اما صیغه پس ایجاب است و قبول پس و متفق علیه گفتن لفظ
انکحت و زوجت است یا بلفظ متعت و مختلف فیه آنست
و اکثر قائل بصحت آنند چنانچه گفته اند **و اما قبول** پس لفظی صریح
که دلالت کند بر مقصود خواه بگوید قبلت التزویج خواه تنها بگوید و خواه لفظ
دیگر مثل رضیت و امثال اینها و خلاف است که باید ایجاب و قبول هر دو
بلفظ ماضی باشد چنانچه ذکر شد یا الفاظ دیگر و صیغه‌هایی که از اینها ... شود
شد در ایجاب باشد کافیست انکحی ازوج احوط و اشهر ... اول است مقدم
داشتن ایجاب بر قبول شرط نیست بلکه اگر زوج یا وکیل آن بگوید انکحت و
تزوجت و زوجه یا وکیل آن بگوید زوجتک کافیست و بعضی تأمل نموده اند

ودر صیغه‌ها احتیاط دیگر واحوط آنست که در صورت توکیل طرفین باین اقسام
عربیه نمایند ودر هر یک از آنها کفایت میکند **اول** وکیل زن میگوید
انکحت موکلتی موکلک علی الصداق المعهود بین وکیل مرد میگوید قبلت النکاح
لموکلی علی الصداق المذکور **دوم** وکیل زن میگوید انکحت موکلک موکلتی
علی الصداق وکیل مرد همان طریق میگوید که اول مذکور شد **سیم** وکیل
زن میگوید انکحت موکلتی من موکلک علی الصداق **چهارم** انکحت موکلک
من موکلتی علی الصداق المعلوم **پنجم** انکحت موکلتی لموکلک علی الصداق
ششم انکحت موکلک لموکلتی علی الصداق المعلوم وکیل مرد همان را
میگوید که اول گفته است **هفتم** وکیل زن میگوید زوجت موکلتی
زینب موکلک محمدا علی الصداق **هشتم** مثل این لیکن بتقدیم مرد بر زن
نهم زوجت موکلتی زینب بموکلک محمد علی الصداق **دهم** مثل
این لیکن بتقدیم مرد بر زن با دخال با بر زن هکذا زوجت موکلک
بموکلتی علی الصداق **یازدهم** زوجت موکلتی من موکلک علی
الصداق **دوازدهم** زوجت موکلک من موکلتی علی الصداق **سیزدهم**
زوجت موکلتی لموکلک علی الصداق **چهاردهم** زوجت موکلک لموکلتی
علی الصداق در همه وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی علی الصداق
الموصوف ودر صورت علم توکیل مطلقا یا توکیل از یک طرف بلی ملاحظه

مذکورات

مذکورات طریق اجرای صیغه بر شخصی که عارف بطالع بوده باشد منکشف میشود وجهت
بنده که هست وچونکه اتصال مابین ایجاب وقبول مطلوبست بجهت صورت ذکر
صداق مفصلا امر کاذکر صداق را مقدم داشته بر صیغه نکاح یا تزویج رعایت
نمایند احتیاطا که خواهد بود مثلا میگوید علی الصداق الذی عشرة توامین
تکه تومان وهشت ریالات من الریال صاحبقران انکحت موکلتی زینب موکلک
محمد ابن وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المذکور وهم چنین
در سایر صور ودیگر خلاف کرده‌اند که عربی باشد یا ترجمه آنهم بفارسی یا زبان
دیگر کافیست ودر صورتی که عربی ممکن باشد مشهور آنست که از آنجمیع نیست از
بعضی صحت نقل نموده‌اند ودر صورتی که عاجز باشد از عربی یا در تعلیم آن مشقتی
باشد یا مخوف فوت شود یا مشقتی باشد جایز است خلاف علی الکلام
وهم چنین کسی که گنگ باشد اشاره از آن در ایجاب وقبول کافیست **اما**
آداب آن بر دو نوع است **نوع اول** آداب عقدست وآنچه متعلق بآن
است ودر آن چند امرست انجمله آنست که مستحب است که دختر باکره را خواستگاری
کند که عفیفه واصل مند باشد ودر آن صیغه آنست که از نامحرم خود را حفظ نماید
واز اصل مند آنست که خود او وپدر و مادر او بلکه جد و جده او از زنا وصفت امثال
آن سلیه نیامده باشد ودر باره او وپدر و مادر او سخن بدی نگفته باشند
واز انجمله آنست که قصد مال وجمال نماید واز انجمله آنست که در وقت نماز بجا

آورده‌اند این دعا را بخواند اللهم انی ارید ان اتزوّج اللهم فاقدر لی من
النساء اعفّهن فرجاً واحفظهنّ لی فی نفسها و فی مالی واوسعهنّ رزقاً و
اعظمهنّ برکة واقدر لی منها ولداً طیباً تجعله خلفاً صالحاً فی حیاتی وبعد
مماتی را بخواند اینکه بر عقد شاهد بگیرد و آشکارا عقد نماید و پیش از عقد
خطبه بخوانند و اقل خطبه اینست که بگوید و زیاده از آنست که شهادتین را نیز
بگوید با صلوات و روایت شده دعا از برای تزویج و زوجه مستحب است که
در شب عقد نماید هم چنانکه گفته‌اند و مکروه است در وقتی که قمر در عقرب یا در
بعضی فرموده تحت الشعاع و در ساعت بسیار گرم و مکروه است که زن نازا بگیرد بلکه
مستحب است که زنی بگیرد که بسیار بزاید دویم آداب خلوت است و از آداب
خلوت و مقاربت آنست که پیش از دخول بجا بیاورد و خدا را حمد نماید و صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستد و این دعا را بخواند اللهم ارزقنی الفها و ودّها و رضاها
ها و ارضنی بها واجمع بیننا باحسن اجتماع و آنس ایتلاف فانک تحبّ الحلال
وتکره الحرام و اینکه زوجه نیز امر نماید که این نماز را بجا آورد و ملکه این دعا
هم بخواند و ظاهر جامع عباسی آنکه بنا بر منزل آنکه الفقهاء الف بکرید و
هیکل تا آخر و اینکه دست بر پیشانی او بگذارد و در حالتی که هر دو با وضو باشند
و این دعا را بخوانند اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک
استحللت فرجها فان قضیت لی فی رحمها شیئاً فاجعله مسلماً سویاً ولا تجعله شرک

الشیطان

الشیطان و دخول نمودن در شب است و نام خدا بردن و در وقت دخول بهتر آنست
که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله وبالله اللهم جنّبنی الشیطان وجنّب الشیطان ما رزقتنی چنانچه از حضرت
امیر آورده شده است که اگر چنین بگوید اولادی که خدا باو عطا کند از شیطان
باو ضرر نرسد و سؤال نمودن از خدا است که روزی کند باو فرزند ذکوری
و از حضرت صادق ع وارد شده است که هرگاه اراده جماع داشته باشد بگوید
اللهم ارزقنی ولداً واجعله تقیاً زکیاً لیس فی خلقه زیادة ولا نقصان واجعل عاقبته
الی خیر و مکروه است جماع نمودن در شب ماه گرفته و روز خورشید گرفته و مابین
غروب تا بر طرف شدن سرخی و از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و در وقت آمدن باد
سیاه و زرد و زلزله و در وقت زوال و در وقتی که ماه در تحت الشعاع باشد
و در روز آخر آن کراهت بیشتر است و در شب اول هر ماه مگر ماه مبارک رمضان و در
شب نیمه هر ماه و در شب آخر هر ماه و در سفر در وقتی که آب نباشد و اگر خوف
از ناخوش شدن داشته باشد ضرر ندارد و مکروه است رو بقبله و پشت بقبله
جماع نمودن و از بعضی قول بحرمت هم نقل شده است و در کشتی و در حال برهنگی
و بعد از محتلم شدن پیش از آنکه غسل کند یا وضو گیرد و مکروه است که در مکانی
جماع نماید که کسی او را   و این در صورتیست که متوجه شود اگر کسی نبیند والا
حرام است و مکروه است نظر نمودن در فرج زن در حال جماع کراهت بیشتر است و

سخن گفتن در حال جماع مگر بذکر خدا مستحب نیست بدانکه جایز است نظر نمودن بر ساعد
و دستهای زنیکه اراده دارد که او را بگیرد چه دست و چه روی و چه موی و اما
عدم ظهور خلاف نموده اند و از بعضی قول باستحباب نقل نموده اند و در موی آن و
و با فعالش او خلاف و مشهور جواز است و در محاسن و منفعل است یکی بغیر از
عورت و یکی مواضع زینت مثل ساقهای پا و دست و وسط سینه و امثال آن
و شرط است که با اذن زن باشد لیکن شرط است که ممکن باشد که آن زن راضی باشد
بنکاح و شرط است که شوهر نداشته باشد و عده نداشته باشد و بر این حرام
نباشد و بعضی گفته اند که خوف فتنه و فساد نباشد و لذت بردن نباشد و
بالطبع لذت حاصل که بود ضرر ندارد و هم چنین گفته اند که اگر خواهد بخرد و امر دیدن
سهل است و ظاهر اینست که بغیر عورت همه جای او را میتواند نظر نماید و از بعضی
تجویز دست کشیدن ظاهر میشود و در بدن لیکن احوط ترک است و بدانکه
مشهور میان علما آنست که جایز است نظر نمودن بزنان اهل ذمه و مویهای ایشان و
مراد از اهل ذمه اهل کتابند که با امام اسلام در عهد باشند و شرایط اهل ذمه عمل
نمایند مثل یهود و نصاری که در شهرهای مسلمانان میباشند و جمعی دیگر شرط
نموده اند که شرایط عمل نمایند و باید بجهت لذت نباشد و با منع این نیز مکرر منع بجز حرام
بدانکه و جایز است که مرد بزوجه خود نظر کند در جمیع اجزای او مستثنا نیست و هم چنین کنیز
بالنسبه باقای خود اگر او را بشوهر نداده است و هم چنین زن و کنیز بالنسبه باقا و شوهر

و جایز است نظر نمودن بمحرمهای خود چه زن و چه مرد بغیر عورت و هم چنین
زن بزن و مرد بمرد چه مقبول و چه زشت چه امرد و چه غیر آن مگر آنکه
بجهت لذت باشد یا خوف حرام باشد که جایز نیست و در زن اجنبی مرد بغیر
رو و کف دو خلافی نیست که حرام است و هم چنین در آن اگر بجهت لذت
یا خوف حرام باشد و در غیر اینها سه قول است جواز با کراهت و جواز
یک مرتبه و حرمت در باره و حرمت مطلق و اظهر اول است اگر چه احوط ترک
است و احتیاط شدید چنانچه در کتاب صلوة نیز اشاره شد بدانکه
در وطی در دبر زن خلاف مشهور جواز است با کراهت و احوط ترک
چه اول مشهور و در نهایت قوت است بدانکه خلاف است که آیا جایز است
که منی خود را بعد از دخول بزن آزاد دایمی خود بیرون بریزد بدون اذن او یا نه
و مشهور کراهت است و از بعضی نقل نموده اند که دیه بر او باید بدهد
بجهت قیمت نطفه و ضعیف است و در غیر آزاد دایمی و یا اذن آن
خلاف در جواز نیست چنانچه گفته اند و اگر اضطراری باشد نیز عمل خلاف
نیست بدانکه جایز نیست قطع جماع که بیش از چهار ماه ترک مجامعت
نماید از زن دایمی خود و از بعضی اطفال و در متعه نیز ظاهر میشود و دیگر
بدانکه جایز نیست که بیش از نه سالگی دخول نماید و اگر دخول نمود بر او
حرام میشود مگر آنکه افضا شود که دائما شوهرش بر او حرام میشود همیشه

لیکن از زوجیت او بیرون نمیرود بنا بر مشهور و از بعضی نقل یافته‌اند که از زوجیت
او بیرون میرود نقل نموده‌اند و مراد از افضاء بنا بر قول بعضی آنست که راه
بول و غایط او یکی شود و بر قول بعضی مخرج غایط و حیض او یکی شود و ظاهر
اینست که بهر دو افضاء محقق میشود **فصل دویم** در اولیاء عقد
بعضی کسانیکه بدون اذن زوج و زوجه میتوانند عقد نمایند **اما**
بدانکه از برای غیر پدر و جد پدری و هر چند بواسطه باشد مثل جد پدر
و بالا از وصی و اما و حاکم شرع را اختیار نیست و از بعضی از شواذ قول بولایت
مادر و جد مادری نقل نموده‌اند و ولایت جد و پدر بر صغیر و صغیره ثابت است
و هر چند از اهل بکارت صغیره نیز باو مثل آن شده باشد و شرط نیست
ولایت جد اینکه پدر زنده باشد و از جمعی قول باشتراط نقل نموده‌اند و اول اشهرست
و هرگاه صغیر بعد از عقد ولی بحد بلوغ رسید دیگر اختیاری ندارد و در صغیره
دو قولست اظهر و اشهر عدم فرق است و اگر جد و پدر هر یک جدا از صغیره را
عقد نموده باشند هر کدام پیشتر است همان صحیح است و اگر در یک زمان واقع
شده باشد عقد جد صحیح است و همچنین است ولایت جد و پدر بر فاسد
العقل چه ذکر باشد و چه اناث و از بعضی نقل نموده‌اند که اگر از حال
صبی بعقل نیامده باشد چنین است و اگر بعقل آمده و بعد از آن عقلش فاسد شد
پدر و جد ولایت ندارند و ولایت با حاکم شرع است و اگر صبیه بحد

بلوغ

بلوغ رسیده باشد و شوهر نه اختیار نموده باشد باید دیگری که میخواهد شوهر اختیار کند
اختیار او بدست کسی نیست خود اختیار خود را دارد و از بعضی علما فرق ما بین بکر و غیر بکر
نموده‌اند و شنا آنست و دیگر خلافیست شدید در دوشیزه که پدر یا جد داشته باشد
و در آن چند قولست یکی آنکه بر ایشان وصیات و اختیار خود دارد و دیگر آنکه مثل
صغیرات اصلا اختیار ندارند و دیگر آنکه ولی که جد و پدر باشند آن هر دو شریک کند
و هیچکدام بدون اذن یکدیگر نمیتوانند عقد نمایند و دیگر آنکه پدر بدون جد تنها
شریک باشد و دیگر آنکه دختر تنها میتواند و اختیار خود را دارد و دیگر آنکه در عقد دایمی
اختیار خود ندارد و احوط آنست که برضای هر دو عمل شود و قول اول را اشهر دانسته‌اند
و قول دویم قریبست و آنچه مذکور شد از اختیار جد و پدر در صورتیست که بخواهد او را
بکفو او بشوهر دهد و اگر نخواهد بشوهر دهد یا غایب باشد و یا مانع
باو رسیدن [?] شود ولایت نیست و خلافی نیز در این مسئله است و اگر بغیر کفو دهد
عقد نباید نمودن [?] موقوف باجازه او در وقت بلوغ و اما
کنیز خود را میتواند بشوهر بدهد چه بعقل و چه بی عقل چه بکر باشد و چه غیر بکر
چه کبیره و چه صغیره چه عاقله باشد و چه مجنونه و همچنین غلام هیچ اختیار
از برای خود در نکاح نیست و خلافست در اینکه وصی پدر و جد مثل ایشان
اختیار داشته باشد در صغیر و صغیره در امر تزویج ایشان یا نه و قول بهتر آنست که اگر وصیت
امر تزویج هم باشد اختیار دارد و الا فلا و قول دیگر آنست که اگر ناسالم العقل

کبیر شود و هم اختیار داشته هرگاه ضعیف باشد و امر احتیاط ظاهر است و هرگاه پدر
و جد نباشند حاکم شرع اختیار فاسد العقل را دارد در تزویج اگر مصلحت او
باشد در صورتیکه جد و پدر نباشند از اولیای اختیار بر غیب دانستن اتفاق نموده اند
و بعضی گفته اند که حاکم شرع ولایت صغیر و صغیره را دارد در تزویج در وقتی که پدر
و جد باشند و یا نباشند و فاسد العقل کبیر شود نیز چنین است و اگر مرد بالغ هم
شود نیز چنین است و از مشهور نقل خلاف بعضی نقل نموده اند که ولایت بر صغیر و
صغیره از اولیا حاکم شرع نیست و اگر بعد از کبیر دیوانه شود نیز حاکم شرع ولایت
دارد و در وقتی که جد و پدر نباشند محل و نفاق است بدانکه وکیل از
جانب زن هرگاه مطلق باشد بر وجهی که بداند که خود را هم داخل است در اطلاق
یا اینکه وکیل باشد در خصوص خود میتواند بجهت خود عقد نماید و هر چند احتیاط
در قبول هر دو را خود بگوید و از بعضی خلاف نقل نموده اند که وکیل نمیتواند به
جهت خود عقد نماید و شاذ است بدانکه صیغه فضولی در نکاح کافی نیست
و صحیح است بنا بر مشهور و از بعضی خلاف نقل نموده اند و از بکر چون اجازه سکوت
کافی است و از بعضی خلاف نقل نموده اند و از غیر بکر نیز کافی نیست و باید بزبان
بگوید و ظاهر اینست که در صورت سکوت کافی نیست که امر مشکوک باشد و اگر دانسته شود
که راضی نیست سکوت کافی نیست و ظاهر اینست که در غیر بکر هم در وقتی که قرینه بر رضا باشد
کافی است بلکه هر عملی که کاشف از رضا باشد کافی است لکن تأمل نموده اند و صحیح

بر جواز نیست اگرچه از احادیث دلیل آورده بر جواز و احتیاط بخصوص در این
مقام لازم است و ظاهر آنست و مع ابحاث اینست که بجز انکار عقد فضولی هم
مجوز و اجازه بعد از آن اثر بخشد و بجز اجازه لازم میشود و بعد بکی نتواند
انکار نماید و اگر مرده باشد بر وقف بر اجازه باقی است فصل ششم در بیان
چیزهائیکه سبب حرمت نکاح میشود و آن چند چیز است اول نسب است و نسب
هفت نوع از نسب بر مرد حرام است دوم مادر است هر چند بواسطه
باشد مثل مادر مادر و مادر پدر و مادرهای ایضا سیم دختر هر چند بواسطه
باشد مثل دختر دختر و دختر پسر و دخترهای ایضا چهارم خواهر هر چند بواسطه
باشد مثل دخترهای ایضا پنجم عمه هر چند بواسطه باشد مثل عمه پدر
و عمه مادر مثل عمه جد و جده ششم خاله است و طریق عمه و عمه عمه
هرگاه عمه پدر نباشد مثل اینکه عمه باید از یک پدر نباشند و خاله هر چند
با مادر از یک مادر نباشند حرام نیست هفتم دختر برادر هر چند بواسطه باشد
چنانچه گذشت شرط اول رضاع است و حرام است از رضاع آنچه از نسب است
از نسب تفصیل آن مذکور خواهد شد و از برای آن چهار شرط است اول
شیر بچه که طفل میخورد که بسبب آن رضاع محقق میشود اینست که از مرد حرام شود
باید آن نکاح را از طفل که از آن نکاح حاصل آمده باشد بنحو که شیر از نکاح باشد مثل
اینکه بدون نکاح و طفل نقصان رسیده اش شیر باید و آن شیر را طفل بخورد

هیچ اثری ندارد و اگر طفل در شکم باشد دو قول است و امر احتیاط ظاهر و باید از نکاح صحیح باشد
پس اگر از زنا باشد اثری ندارد و در شبهه خلافست و مشهور آنست که مثل صحیح است
شرط دویم آنکه شیری که طفل میخورد بقدری باشد که گوشت او بروید و استخوان
او را محکم نماید و بعضی نقل نموده اند که یکی از این دو کافیست و مشهور خلافست اگر چه
ظاهر آنست که هر دو از هم جدا نمیشود و بسی هر وقت یکی متحقق گردید دیگری متحقق میشود و اگر
هم چنین نباشد تشخیص و تعریف بسیار مشکلست بلکه محال عادیست یا آنکه پانزده
شیر بدهد پی در پی یا باشتهای تمام و شاذ است یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد بطوریکه
سیر شود و دهن از سینه بر دارد بنا بر آنچه بین مشهور علماء اند و در اول که
روئیدن و سخت شدن استخوان باشد هیچ شرط نیست و در دویم و سیم که شرط است
اول آنکه شیری که میخورد کامل باشد چنانچه اشاره شد یعنی پستان را از دهن دور
نکند از روی رضا یعنی نکند در وقتی که میخواهد بخورد مثلاً فاصله که ما بین شیرها
میشود باید بجهت سیر شدن از شیر باشد نه از جهت نفس کشیدن و بازی کردن
و امثال اینها **اول** آنکه از پستان بمکد پس اگر در حلقش بریزند اعتبار ندارد
محسوب نمیشود بنا بر مشهور و بعضی از شذاذ اکتفا بحقنه و حلق را نقل نموده اند
دویم آنکه در بین شیرها شیر از زن دیگر نخورد **سیم** آنکه شیری که
میخورد در بین دو سال باشد پس اگر بعد از آنکه طفل شیر خواره از دو سال گذشت
با شیر حرمت نمیشود و بعضی از علماء خلاف نموده اند و از بعضی از شذاذ نقل نموده اند

که بعد از

که بعد از دو سال هم چنین است مگر آنکه طفل از شیر باز شده باشد و از بعضی نقل نموده اند
که اگر از شیر باز شده باشد و هر چند در بین سال هم باشد دیگر اثر ندارد و شاذ است
و دیگر خلافست که طفل زنی که بسبب آن بچه رسیده باید هم دو سال بیشتر نداشته
باشد در وقت شیر دادن یا نه و مشهور موافق ثانیست **چهارم** آنکه شیر از یک مرد
از یک زن باشد یا باید حرمت شود بتفصیلی که ذکر خواهد شد پس اگر بعضی از
شیرهایی که مذکور شد در عهد مثلاً از زنی بخورد و بعضی از زن دیگر آن دو زن بر آن طفل
حرام نمیشود و اگر شیرها از دو مرد باشد و از یک زن باشد مثل آنکه شیر آن زن اکثر از
قدر معتبر بخورد آن زن را شوهر طلاق دهد و شوهر دیگر اختیار نماید و از شوهر
دویم طفلی بهم رسد و قدر معتبر را از آن تمام نماید باز آن زن بر این طفل حرام نیست
و اگر دو نفر باشد بر آن دو مرد نیز حرام است چنانچه گفته اند و این بعید میشود که
طفل چند وقت نان خور باشد و باز شیر خوار شود و این فرع بسبب بودن شیر دارد
تا نفعی که شیر زن دیگر را بخورد و اگر دو طفل یا بیشتر از یک زن شیر بخورند که شیر از یک مرد
باشد همه آن طفلها بر هم حرامند بتفصیلی که گذشت و اگر یک مرد دو زن یا بیشتر داشته
باشد و هر یک از آنها طفلی را شیر بدهند آن طفلها بر هم حرامند و اگر دو طفل یا
بیشتر از یک زن شیر بخورند که شیرها از یک مرد نباشد طفلها بر هم حرام نیستند
بنا بر مشهور و از بعضی نقل خلاف نموده اند و سند ایشان هم وارد شده و امر احتیاط ظاهر است
بدانکه مستحب است که زنی که میآورند بجهت شیر دادن مسلمان باشد

خوش صورت باشد و پرهیزکار و صاحب عقل و اگر مضطر شود به دایه اهل ذمه را از
کفار دیگر اختیار نماید لیکن او را از شراب و گوشت خوک را از او منع کنند و مکروه
است که بگذارند طفل را بخانه خود ببرد و مکروه است زن مجوسیه شیر دهد و در این
مقام سه مسئله است **مسئله اول** بدانکه هرگاه شرایط رضاع بطریقی که ذکر
شد متحقق گردید زنیکه آن طفل را شیر داده است مادر آن طفل میشود و مردی که
از آن شیر بهم رسیده پدر او میشود و پدر آن و این مرد و زن جده های آن
و مادرهای این جده های اینها میشوند و اولاد آن مرد و آن زن برادران و خواهران
میشوند و خواهر و برادرهای این زن و مرد خاله و خالو و عمه و عموی آن زن میشوند
و بدانکه هر اولادی که از برای آن مرد باشد بر این طفل حرام است چه اولاد حقیقی این
هم بر این طفل حرام است و اولاد رضاعی و تحقیق خلاف مشهور عدم حرمت است
مسئله دویم آنکه پدر آن طفل نمیتواند هیچیک از اولاد آن مرد که شیر از او رسیده بگیرد
چه اولاد حقیقی آن باشد و چه اولاد رضاعی بلکه اولاد حقیقی آن زن نمیتواند
بگیرد و از اولاد رضاعی میتواند و از جمعی نقل نموده اند که میتواند و قول اول
مشهور تر و انسب اند و اقوی و احوط است و دیگر خلاف کرده اند با اولاد ایشان
که از این شیر نخورده اند میتوانند از اولاد مرد صاحب شیر بگیرند یا نه مشهور
آنست که جایز است و احوط حرمت است **مسئله سیم** بدانکه خلاف نیست در اینکه
چنانچه رضاع باعث حرمت میشود که بعد از آن نتوانند نکاح هم نماید هم چنین اگر

بعد از

بعد از نکاح هم متحقق گردد نکاح را باطل مینماید مثل اینکه هرگاه زنی زاده شوهر
خود را شیر دهد دختر او در خانه شوهر حرام میشود و چونکه گذشت که پدر طفل شیر
خوار نمیتواند اولاد مردی که شیر از او رسیده بگیرد آن زن که مادر طفل است دختر پدر او
که شیر از او رسیده بگیرد هر زنی که شیر از او باشد و دو جهت که شیر از او نباشد دختر
که شیر از او رسیده بر پدر طفل شیرخوار حرام است و مثل اینکه کسی دختر شیرخواره
را بجهت خود عقد نماید و زن این کس این دختر را شیر دهد از شیر آن مرد این
دختر بر او حرام میشود و اگر مادر آن کس یا خواهر او یا جده او یا زن برادر او یا
برادرزاده او یا زن پدر او بشیر پدر او شیر دهند باز نکاح باطل میشود چه در
اول خواهر او میشود و در دوم خاله او و در سیم دختر برادر او و در چهارم نیز
خواهر او و فروع مسائل رضاع بسیار است و این رساله گنجایش بیش از این ندارد
چهارم مصاهره است و مراد از آن نسبتی است که ما بین زن و مرد بهم
میرسد که سبب حرام شدن آن مرد و زن شود بر یکدیگر و این نسبت از چهار چیز
حاصل میشود از دخول و عقد و نظر و ملامسه **اما اول و دوم** پس هرگاه
دخول یا عقد یا ملک بر زنی واقع شود مادر آن زن بر این مرد حرام میشود
و هم مادر مادر و مادر پدر و هر چند که بالا برود و دختران دختران آن و پسران آن هم
چنین هر چند پایین بیاید و این زن بر پدر آن مرد و هر چند بالا برود و بر
اولاد پسری آن و هر چند پایین بیاید حرام است و اگر عقد باشد بدون دخول

مادر او حرام میشود بنا بر مشهور و از بعضی نقل شده است که بدون دخول حرام نمیشود
و شاذ است و دختر او بدون دخول حرام میشود بلکه اگر مادر را بدون دخول رها کند
میتواند دختر را بگیرد و اگر طلاق نداده باشد نمیتواند بگیرد و همچنین بر پدر آن مرد هم
حرام میشود هر چند دخول نشده باشد و حرام نیست کنیز پدر بر پسر مگر آنکه دخول
واقع شود که در اینصورت حرام میشود و همچنین بدون اذن دیگری انتقال نمیتواند
دخول نماید بلی جایز است که پدر کنیز طفل صغیر خود را قیمت نماید و دخول کند و حرام است
جمع نمودن ما بین دو خواهر چه مادری و پدری باشد چه مادری و چه پدری تنها خواه
عقد دائم باشد و خواه متعه و خواه کنیز و اگر خواهر کنیز او باشد با یکی دخول نموده
دیگری بر او حرام میشود تا اوّل را از ملک خود بیرون نماید و دوم را نمیتواند
وطی نماید و جایز نیست که دختر خواهر و دختر برادر را بر سر خاله و عمه بیاورند
بدون اذن خاله و عمه و حکم دخترهای خواهر و برادر هر چه پایین بیاید حکم
خود آنهاست و اگر عمه و خاله را بر سر دختر خواهر و برادر بیاورند احتیاج نیست
امّا بنا بر مشهور و از بعضی جواز بدون اذن نقل نموده اند و شاذ است و اگر
اوّل اذن نگیرند و عقد نمایند و بعد هم راضی نشوند عقد باطل است و اگر بعد
راضی شوند محل خلاف است که همان عقد کافی است یا عقد دیگر لازم است و احتیاط
ظاهر است و از بعضی نقل شده است که عمه و خاله در اینصورت میتوانند عقد خود را
فسخ نمایند یا عقد اینها را بر هم زنند و خلاف در اینکه اگر دخول واقع شد بشبهه

یعنی هنوز

یعنی هنوز معلوم نباشد حلال بودن و حرام بودن آن نظر آنچه از حلال گذشت
مصاهره میشود و آنچه حرمت از آن حاصل میشود از آن هم حاصل میشود یا نه
و همچنین در زنا هم این خلاف و مشهور بر نشر حرمت است چنانچه گفته اند اینکه
هر چه بدخول حرام میشود بدخول شبهه هم حرام میشود و احتیاط ظاهر است
و آنچه مذکور شد در صورتیست که زنا سابق باشد بر عقد پس اگر بعد
از عقد صحیح باشد عقد را باطل نمیکند و تصریح بعدم خلاف نموده اند مثل اینکه
العیاذ بالله کسی با مادر زن خود جماع کند زن در خانه او حرام نمیشود و اگر
پیش از آنکه زن را عقد کند با مادر او زنا کرده بود دیگری بر او حرام است و در
شبهه از مشهور نقل نموده اند که چه سابق باشد بر عقد و چه بعد از آن باشد
حرام میشود و احتیاط در هر حال ظاهر است و بعضی گفته اند که حرام است که
زن زناکار را مؤمنین تزویج نمایند علی ما نقل و هر گاه بعد از توبه باشد
بر زانی و بر غیر او حلال است و تصریح بعدم خلاف نموده اند و پیش از توبه
مکروه دانسته اند بنا بر مشهور و از بعضی نقل نموده اند که هر گاه زنی را
اصرار کننده بزنا بر شوهر حرام است بجهت آنکه فایده اصل در آن زن نیست
و شاذ است امّا هر یکی که نظر و لمس باشد بنا بر فرض مسئله دیگر این
است که هر گاه کسی بشهوة نظر کند یا دست کند بر عضوی که از زن نیست چنانچه
ظاهر صحیح است با کنیز چنانچه تصریح شده است که نظر و لمس بر آن نوع حرمت

آقای کنیز حرام باشد مثل نظر بفرج و دست کشیدن بغیر جستها بنا بر قول جمعی بر
پدر ملامس و ناظر حرام میشود و بنا بر قول جمعی دیگر هیچ کدام حرام نمیشود لیکن مکروه
میشود و احوط اجتناب است و در همه صورتها مادر و دختر آن زن حرام
نمیشوند چه کنیز باشد چه آزاد و از بعضی نقل خلاف نموده اند که حرام میشود
و شاذ است بدانکه انچه مذکور شد از احکام مصاهره چنانچه در نسب جاریست
در رضاع هم جاریست مثلا اینکه دختر رضاعی زنی را هرگاه مردی بگیرد آن زن بر آن
مرد حرام میشود و هرگاه آنمرد پدر رضاعی داشته باشد آن دختر بر آن حرام است
و هرگاه پسر رضاعی داشته باشد بر او هم حرام است و همچنین و لیکن باید مصاهره هم
برضاع محقق نشده باشد و مصاهره بنکاح و امثال آن محقق شود مثلا اینکه
زنی دختری را شیر بدهد بشرایطی که گذشت و آن دختر رضاعی دختر آن زن میشود و بعد از آن
آن دختر را مردی میگیرد پس آن زن بر این مرد حرام میشود بخلاف اینکه اگر خود مصاهره هم
برضاع محقق گردد مثل اینکه زنی طفلی را شیر بدهد آن زن بجای زن پدر آن طفل
میشود و مادر آن زن بر این مرد حرام میشود که مادر زن او محسوب میشود و هیچ
وجه حرام نمیشود بجهت اینکه مصاهره برضاع محقق شده و در مثال اول مصاهره هم
بنکاح و دیگر بدانکه در رضاع مذکور و مصاهره فرقی ما بین انچه از اقسام
از عقد و دخول و صحیح و شبهه و زنا و لمس و نظر ذکر شد فرقی ندارد
و همه یکی است و بدانکه در صورتیکه شخصی پیر باشد و از عزوبت مشقت بکشد

خلاف در جواز

خلاف در جواز عقد دائمی کردن کنیز نیست و در غیر این صورت خلاف مشهور کراهت
و احوط اجتناب است و بجهت زنا و بدانکه از برای غلام جایز نیست زیاده از دو
آزاد یا یک آزاد و دو کنیز یا چهار کنیز و تصریح بعدم خلاف نموده اند و بدانکه هیچ
مرد جایز نیست بدون اذن زن آزاد نمیتواند کنیز بعقد نکاح کند و اگر بکند بعضی گفته اند
عقدش باطل است و از بعضی نقل نموده اند که باطل نیست و زن آزاد اختیار دارد که
عقد خود را فسخ نماید و از بعضی اینکه اختیار دارد که عقد کنیز را برهم زند یا باقی گذارد
مثل فضولی و اگر زن آزاد را بر معقوده کنیز بیاورد و زن آزاد مطلع است جایز است
و اگر مطلع نبوده اختیار دارد که عقد خود را برهم زند و شاذ است بدانکه هرگاه کسی
العیاذ بالله با زن شوهردار یا زنیکه در عده رجعی باشد زنا نماید هرگز آن زن
بر اینمرد حلال نمیشود چه صیغه باشد و چه عقدی و چه شوهر آن دخول نموده
باشد و از بعضی تامل در این حکم ظاهر میشود و بی وجه است و عده باین و وفات
و کنیز مثل این نیست و از بعضی در بعضی خلاف نقل نموده اند و ضعیف است و اگر
در عده کسی زنی را عقد کند و دخول شود آن زن بر اینمرد حرام میشود خواه
عده رجعی باشد و خواه باین و خواه وفات و خواه عقد دائمی باشد و خواه
صیغه انقطاع و خواه جاهل بحرمت آن عمل باشد و خواه نباشد و خواه بداند
و خواه نداند که این زن در عده است اگر عقد واقع شود و دخول واقع نشود و هر
دو عالم بحرمت این فعل و عده باشند باز هم حرام میشود و اگر یکی از اینها عالم

نباشد حرام نمیشود و خلافست در انکه عقد هم بر زن شوهردار هم همین حکم دارد یا نه
و احتیاط ظاهر است در زنا نیز انچه مذکور شد باعث نمیشود و اگر بپسری
یا بمردی دخول واقع شود مادر و خواهر و دختر آن پسر بر آن مرد حرام میشود
و مادر مادر و مادر پدر هرچه بالا برود حکم مادر دارد و دختر دختر و دختر
پسر هرچه پایین بیاید حکم دختر دارد و دختر خواهر حکم خواهر ندارد و ظاهر
اینست که رضاعی و سببی نیز فرقی ندارد و از بعضی نقل خلاف ظاهر میشود و انچه
ذکر شد از حرمت در صورتی است که پیش از عقد واقع شده باشد و اگر بعد از عقد
واقع شود باعث حرمت نمیشود **چهارم** از اسباب حرمت استیفای
عدد است و مراد از ان موجود بودن چهار زن آزاد بعقد دایمست از برای مرد آزاد
پس پنجمین حرام است و دو کنیز و بعقد دایم بیشتر نمیتواند بگیرد چه زن آزاد
داشته باشد و چه نداشته باشد و حکم غلام گذشت و کنیز و متعه هرچه
بخواهد میتواند و از ظاهر بعضی خلاف در متعه نقل نموده اند که داخل چهار
زن است و زیاده نمیتواند متعه بگیرد و معلوم نیست که مرادش این باشد و ظاهر
اینست که در این عصرها اتفاق بلکه ضروری مذهب شیعه باشد و هرگاه یکی از
چهار زن را طلاق رجعی دهد تا عده منقضی نگردد نمیتواند زن دیگر را عقد
نماید و اگر بلکه خواهر را نیز طلاق رجعی دهد تا عده او منقضی نشود نمیتواند
زن دیگر عقد نماید **و بدانکه** هرگاه زنی را سه طلاق صحیح داده شود هر طلاق

که باشد

که باشد بر شوهر حرام است تا انکه شوهر دیگر او را بگیرد بنکاح صحیح در آن وقت مرد آن
حلال میشود و هرگاه آن زن کنیز باشد دو طلاق حرام میکند او را و هرچند شوهرش آزاد
و هرگاه نه طلاق داده شود دیگر بر او حلال نمیشود و نه طلاق باید باین طریق باشد
که زن را بشرایط طلاق طلاق دهند و بعد از آن رجوع نماید و دخول نماید و در طهر
دیگر طلاق دهد باز رجوع نماید بان و دخول نماید و در طهر دیگر طلاق دهد بعد
از انقضای عده آن زن را دیگری او را بگیرد و انچه در این سه طلاق بعمل آید باز دیگری
او را نکاح نمود باز شوهر او را گرفت و بطریق اول که سه طلاق داد که نه طلاق شود
و در دفعه نهم شوهر او را نکاح نماید بر آن شوهر دیگر حلال نمیشود **پنجم**
از اسباب حرمت لعان است و آن امریست که ما بین زن و شوهر واقع میشود در وقتیکه
شوهر زن را نسبت زنا دهد یا بگوید این طفل از من نیست از چهار بار اشهد
بالله باسم و شرایطی که مقرر است و زن نیز چهار بار اشهد بالله بر خلاف او گفتن بشرایط
مذکوره در مقام خود که این رساله گنجایش ندارد و امریست مجمل الشان که قلیل الوقوع است
بلکه عدیم الوقوع است در این اعصار پس در این صورت آن زن بر این مرد حرام میشود و دیگر
حلال نمیشود از اسباب حرمت کفر است پس جایز نیست که مسلم کافره را
نکاح نماید چه از اول داشته باشد و مسلمان شده باشد چه در حال اسلام بگیرد
و چه دایمی و چه متعه و چه کنیز و در اهل کتاب خلاف و قریب به ده قول نقل شده از
حرمت مطلق و تجویز مطلق و حرمت دایمی و تجویز متعه و حرمت در اختیار و تجویز در

در الطلاق والظهار در بیت باد صیغه باد هر دوام و در اینجا از جمله آن که دائمی حاش
نیست متعه و ملک یمین جایز است و در مجوس نیز خلاف است بدانکه اگر زن یا شوهر
یا هر دو مرتد شدند پیش از دخول عقد بر هم میخورد و در همان وقت و اگر از جانب
زن باشد مهری از برای او نیست و اگر از جانب مرد باشد خلافست بعضی نصف مهر را
گفته اند باید بدهد و بعضی همه را و ثانی اقوی است و اگر بعد از دخول باشد و مرتد
زوج باشد یا هر دو باشند و ملی باشد موقوف بانقضای عده و اگر عده تمام شد
و بر نگشتند از ارتداد و زن و شوهر عقد ایشان بر هم میخورد و این مسائل محل خلاف نیست
و مهر بر هم نمیخورد و باید مهر را بدهد و بدانکه هرگاه زن کافر اسلام بیاورد و
شوهر او اسلام نیاورد و اگر دخول نشده باشد همان وقت نکاح باطل میشود و مهر هم
نیست و اگر بعد از دخول باشد تا ایام عده او منقضی نشود باطل نمیشود و هرگاه ایام
عده منقضی گردید و شوهر او مسلمان نشد نکاح او باطلست و هرگاه اگر زن اهله
شوهر نباید خواه بت پرست باشد و خواه اهل کتاب و خواه اهل ذمه و از بعضی نقل شده
است که اگر از اهل ذمه باشد نکاح باطل نمیشود و لیکن شب با او باشد یا روز و تمکین
خلوت نمیتواند و ایشان در شهرهای کفار اگر اهل حرب باشند بدر برود و هرگاه شوهر مسلمان
شود و زن بت پرست باشد نکاح او بر حال خود باقی است و اگر بت پرست باشد پیش از دخول هم
بر هم میخورد و بعد از دخول تا عده منقضی گردد و زن اسلام نیاورد بر هم میخورد حساب
عده از وقت اسلام است **بدانکه** خلافی نیست در آنکه شرط است در صحت عقد

اینکه

اینکه شرط است در صحت عقد اینکه زوج و زوجه مساوی باشند در اسلام پس زن مسلمان را
بکافر نمیتوان عقد نمود و از جمله کفار است کسی که اظهار عداوت اهل بیت علیهم السلام
نماید و در اهل سنت جماعت خلافست که زن مؤمنه را با ایشان میتوان بشوهر داد یا از ایشان
زن بگیرد چنانچه گفته اند مشهور است و اینکه میتوان گرفت و نمیتوان داد و بعضی
گفته اند که مستحب است که هر دو مساوی باشند در ایمان و داد آنکه غیر از اسلام
و ایمان چیزی نیست و مکروه است که زن مؤمنه شوهر فاسق اختیار نماید بخصوص شارب
الخمر و حرام است که زنی که در عده است صریحا از او خواستگاری نمودن خواه عده رجعی
و خواه باین و خواه وفات و در غیر رجعی بطور کنایه هم حرام است و در غیر آن یا خود بغیر کنایه
هیچ ضرر ندارد مثل اینکه بگوید تو بسیار خواستگار داری یا بسیار کسانی هستند که تورا
میخواهند بگیرند یا زن بسیار صاحب حسنی و از برای شوهر آن زن تصریح هم ضرر ندارد
مگر آنکه بر او حرام مؤبد شده باشد که بهیچ وجه جایز نیست و از بعضی نقل نموده اند که اگر
موقوف بر محلل هم باشد جایز نیست و احتیاط ظاهر است **اما قسم دوم از نکاح**
پس نکاح منقطعه است و نکاح متعه هم میگویند و از برای او ارکان و احکام است
اما ارکان پس چهار است **اول** صیغه است و خلافی نیست که بعد از سه
لفظ بگوید صحیح است انکحتک و زوجتک و متعتک چنانچه از جامعی نقل شده است
و بلفظ دیگر از قبیل بعتک و ملکتک یا اجرتک یا وهبتک صحیح نیست و هر چه در عقد
دائم شرط بود از عقل و کبر و امثال آن در باقی شروط نیز در اینجا شرط است مگر آنکه مشهور

در ایجاب اینست که بلفظ مستقبل مثل زوجتک جایز است و احوط ترک است
اختصار بر آنچه ذکر شد و اگر اول مرد یا وکیل آن بگوید تزوجتک را امثال
آن را و زن یا وکیل آن بگوید زوجتک صحیح است **دوم** شرط است در زنیکه
متعه میشود اینکه بت پرست و ناصبی نباشد و حکم اهل کتاب و مجوس مخالف گذشت
و مستحب است اختیار زن مؤمنه عارفه و اینکه از احوال او سؤال نماید که شوهر
و عده نداشته باشد اگر تهمت زده باشد لیکن شرط نیست و واجب نیست و
مکروه است که زناکار باشد و مکروه است که بکره را متعه نماید پس اگر متعه نمود
ازاله بکارت نه نماید و احوط اینست که اگر خواهد ازاله بکارت نماید بدون اذن
پدر نکند چنانچه سابق هم اشاره بآن شد و حرام است زن آزاد که داشته باشد
خواه دایمی و خواه متعه بر او کنیز را متعه نماید بدون اذن او و هم چنین دختر
برادر و خواهر را اگر عمه و خاله در حبالهٔ او باشد و اگر بزودی باطل خواهد بود
و بنا بر یک قول و احوط است **سیم** مهر است و ذکر آن شرط است در ضمن صیغه
و شرط است که معلوم باشد از مبلغ و مقدار و وصف و بغیر صورت مشاهده که اگر
مشاهده شود کافیست حتی در چیزهائی که مشاهده در بیع کافی نیست و هر چند
شوند کافیست چه کم و چه زیاد و هر چند یک مثقال گندم باشد مگر باید مقصود عقلا
باشد پس مثل یک دانه گندم کافی نیست و از بعضی نقل نموده اند که کمتر از یک درهم جایز
نیست و ضعیف است و شاذ است و دیگر شرط است که حلول کرده باشد پس اگر حال غیر باشد

عقد صحیح نیست و هر چند طرفین فضولی باشند و بیع آن صحیح باشد و موقوف
بر اجازه چنانچه بعضی گفته اند و اگر دخول نکرده باشد و هر چه از مدت باقی
مانده باشد بار بخشد نصف مهر را پس میگیرد و اگر داده باشد و اگر نداده
باشد نمیدهد و مراد از بخشیدن اینست که ذمه او را بری کند از مدت
بی احتیاج باینکه او قبول نماید نیست و اگر دخول کرده باشد همه مهر را باید
بدهد مگر اینکه زن اخلال بعده نموده باشد که در اینصورت هر قدر که اخلال
نموده است از مهر کم میشود و اگر نصف عادت است نصف مهر را و اگر همه یک
مهر است سه یک مهر چنانچه در حدیث بهمین طور روایت شده است
و ایام حیض مستثنی است و در باقی عذرها مثل ناخوشی و ترس از ظالم فرق چه
است را احتیاط بجهت طرفین واضح است و اگر بعد از دخول معلوم شود که
عقد فاسد بوده است مثل اینکه شوهر داشته است یا خواهر زنش او بوده است مهری
از برای او نیست و بعد از دخول بقول خلاف بعضی گفته اند که هر چه داده پس نمیگیرد
و هر چه نداده است نمیدهد چه کم باشد چه زیاد و مدت تمام شده باشد یا
نشده باشد که بعقد باطل است و از بعضی نقل شده است که در صورت جهل همه
مهر را میگیرد و بعضی گفته اند با جهل و دخول مهر مثل را میگیرد **چهارم**
مدت است و باید معلوم باشد که کم و زیاد ندارد و بهیچ وجه از هم را نمیشوند و در اشتراط
اتصال مدت خلاف و احوط اشتراط است و بدانکه هر یک از شرط مذکوره هر گاه

مفقود شود عقد باطل است مگر اینکه در صورتیکه ذکر مدت نشود از مشهور نقل شده است
که صحیح است و احکام عقد دائمی بر آن جاری میشود و از بعضی نقل شده است که اگر بلفظ متعت
بگوید صحیح نیست و اگر از الفاظ دیگر بگوید صحیح است و از بعضی اینکه اگر قاصد متعه بوده
باشد باطل است و اگر عمداً گفته باشد صحیح است و حق اینست که اگر عالم بمسئله باشد
که طلب نکاح از عقد دائمی و انقطاع جاری نیست و تعیین مدت هم شرط است در انقطاع
و قصد انقطاع نماید و ذکر مدت ننماید باطل است و اگر قصد عقد دائمی نماید صحیح است
و اگر عالم بمسئله نباشد درینجا احوط بر وفق قول مشهور عمل نماید و قصد قلبی بهیچیک
از دائمی و انقطاع نگرفته باشد صحیح است هرچند باین تفصیل کسی تصریح ننموده است
لیکن از فحوای کلمات ایشان بر می‌آید بر اطلاقات [illegible] شده است و از احتیاط
در اینکه موارد ظاهر است ترک ننماید و بدانکه هر شرطی که شرعاً جایز باشد
میتواند در ضمن عقد انقطاع قرار دهد لیکن لازمست که در متن عقد باشد یا
ایجاب یا قبول و هرچه پیش از عقد و بعد از عقد شرط نمود اعتبار ندارد خواه مشروع
باشد و خواه غیر مشروع و بعضی نسبت داده اند که واجب است که تکرار شرط بعد از عقد هم
نشود معلوم نیست و اگر هم نسبت درست باشد ضعیف است و شاذ و از جمله شرطهای جایز
اینست که شرط میکند که وقت خاصی را تعیین نماید مثل اینکه بگوید شب بیاید و روز
نیاید یا اینکه متمتع از دخول ... یا اینکه در مدت متعه که تعیین شده است یک بار
یا سه بار بیشتر جماع ننماید و همچنین در بعضی از اینها خلاف ذکر نموده اند و ضعیف است

ابراز

در هر آنچه شرط شده است از آنجمله گذشت مثل اینکه شب را مستثنی نموده و عزل
جایز است که از او بارضای او تمتع ببرد مثلاً بازنظاهر اینست که میتواند تخصیص استثنای
فرج که دانسته(؟) هم داده هر گاه بعد راضی شود جایز است دخول نماید بلی اگر شرط نماید
که با رضای او هم دخول ننماید یا از مدت مشخص وطی ننماید احوط بلکه اقوی ترک است
بدانکه جایز است متمتع خود را از متعه عزل نماید یعنی بعد از دخول منی را بیرون
فرج بریزد چنانچه در عقد دائمی گذشت که جایز نیست و اگر آبستن گردد طفل او بر او
نسب چسپد هرچند عزل نموده باشد مادامی که از خود نفی ننموده است و اگر
نفی نمود بدون لعان چنانچه اشاره شد بآن در دائمی میشود هرچند اقرار ننموده باشد
نفی میشود لیکن بینی و بین الله تا علم نداشته باشد بنفی آن نفی نمیتواند نماید و
بحث آن معصیت است و بدانکه در متعه طلاق و لعان نیست و از بعضی نقل نموده
اند که لعان هست و ضعیف است و در ظهار خلاف است و در باب ارث چهار قول است
بودن مثل دائمی نزد بعض مثل اجنبی است بدون شرط باشرط سقوط ارث بودن مگر با شرط
ثبوت آن قوی است بلکه اشهر اقرب است و از احتیاط ملاحظات رفع [illegible] بی اینکه از یک
جانب شرط شده باشد یا از هر دو که صحیح است و آن عمل میشود و از بعضی
تأمل در این حکم ظاهر میشود در بحث بدانکه هر گاه مدت منقضی شده باشد
یا شوهر مدت را بخشیده باشد نگاه داشتن عده واجب است مگر اینکه یائسه باشد یا
دخول نشده باشد و معنی یائسه در کتاب طلاق در بحث حیض گذشت و در

منقطعهٔ آزاد و منقطعهٔ کنیز غیر حبلی و در زمان عدّه او چهار قول است دو حیض
کامل و یک حیض و نیم و یک حیض و دو طهر و از همه احادیث دلیل دارد و قول
اوّل اشهر است و احوط و اگر حیض نه بیند و در سنّ حیض باشد که ممکن است که حیض نه بیند
که عادت سال یا باشد عدّهٔ او چهل و پنج روز است و اگر شوهر او بمیرد عدّهٔ او
اختلاف مشهور آنست که چهار ماه و ده روز است اگر آبستن نباشد و هرچند یائسه
باشد و اگر آبستن باشد هرگاه پیش از چهار ماه و ده روز زاید صبر میکند تا
چهار ماه و ده روز تمام شود و هرگاه بعد از آن باشد دیگر بهمان زائیدن عدّه
منقضی میشود و از بعضی نقل نموده اند که عدّه اش دو ماه و پنج روز است و هرگاه که
بخواهد در بین مدّت دوباره متعه نماید مدّت را ببخشد و از نو متعه نماید
و جایز نیست که پیش از انقضای مدّت و بخشیدن آن او را عقد نماید یا متعه کند
و از بعضی جواز آن نقل شده است و ضعیف است **امّا قسم سیّم از نکاح** نکاح کنیز است
و آن بر دو قسم است یا بعقد است یا بملک امّا اوّل پس جایز نیست از برای هیچیک
از غلام و کنیز که بدون اذن آقا از برای خود عقدی اختیار نمایند و از برای آقا
هرگونه اختیار در عقد ایشان هست و هرگاه عقدی نمودند و آقا اجازه نمود بنا
بر مشهور صحیح است و از بعضی نقل نموده اند که اصلا صحیح نیست خواه آقا اجازه
نماید و خواه نماید و از بعضی اینکه از وقت اجازه و از بعضی اینکه در غلام با اجازه
صحیح میشود و در کنیز صحیح نمیشود و اگر آقا اجازه نمود مهر و نفقه بر ذمّهٔ آقا

قرار میکرد

قرار میگیرد بنا بر مشهور و اقوی و از بعضی نقل شده است که بکسب بنده تعلّق میگیرد
و از بعضی نفقه او که هر وقت آزاد شد بدهد بر سبیل احتمال و هر دو ضعیف است
و در حال آقای کنیز است در هر جا که مهر میباشد و هرگاه از این غلام و کنیز ولدی
حاصل شد اگر آقای هر دو یکنفر است ولد مال اوست و اگر دو نفر است هر دو
شریکند بر نصف خلاف باقی حیوانات که متعلّق بمالک مادر تنها است بنا بر مشهور
و از بعضی نقل شده است که ولد کنیز و غلام مثل باقی حیوانات ملحق بمادر است هرگاه
آقا با هم شرط ننموده که یکی از اولاد مخصوص یکی باشد یا کمتر داشته باشد
شرط کرده وفا نماید و اگر یکی اذن داده و یکی نداده بعضی گفته اند که ولد با همان آقایی
اذن نداده است و بعضی تامّل نموده اند و مسئله محلّ اشکال است و هرگاه یکی از پدر
و مادر آزاد باشد طفل آزاد است و از بعضی نقل خلاف نموده اند و شاذ است
و اگر یکی از پدر و مادر بنده باشد و یکی آزاد و آقای بنده با آزاد شرط نماید
که طفل از بنده باشد از قول مشهور جواز آن را نقل نموده اند و احوط عدم جواز است
بلکه احوط اینست که این شرط را ننماید که عقد یا تحلیل فاسد نشود و طریق تحلیل
ذکر خواهد شد و اگر آزادی کنیز غیری را بدون اذن آقا عقد نمود و بدون اجازه
آقا دخول نمود زنا است و حدّ بر او جاری میشود و مهر را آزاد میگیرند و اگر طفلی
بعمل آید بندهٔ آقا است و اگر جاهل بحرمت باشد حدّ نیست و مهر را باید بدهد
و طفل ملحق بآزاد میشود و قیمت روز تولّد را باید بدهد و هم چنین حکم بر آن کنیز

در صورتی که عالم باشد و اگر کنیز ادعا نمود که آزاد است و مرد بی تفحص او را نکاح
هم چنین عقد با او جاری شود ولد آزاد است با آن دادن قیمت ولد واجب است قولی
رد بر خلاف آن اکثر نقل نموده اند که هر چه قرار داده است آن مرد با کنیز و از بعضی
آنچه در حدیث وارد شده است که اگر بکر بوده است یک عشر قیمت او را و اگر بکر نبوده
است نصف آن و حکم زنا با کنیز مثل حکم تزویج است بدون اذن آقا با علم بحرمت
برضع لیکن در مهر آن خلاف است و احوط آنست که آقای کنیز را از خود راضی نماید بهر وجه
راضی شود و هرگاه غلام و کنیز با هم زنا کنند طفلی که متولد میشود مال آقای کنیز است
و مهر هم نیست و اگر بعضی از کنیز آزاد باشد بهیچ وجه حلال نمیشود نه بعقد دائمی نه
بتحلیل و نه بعقد متعه مگر اینکه بطریق مهایات باشد که روزی اختیار بدست خود کنیز
باشد و یکروز بدست آقا که در روز کنیز میتواند متعه نماید هر چند بعضی از این تأمل
نموده اند و تأمل بجاست اگر چه امر احتیاط واضح است و نیز آقا نمیتواند چه عقد متعه تزویج شده
است مختص بآنات **بدانکه** هرگاه مالک بخواهد کنیز خود را بغیر بنده خود نکاح
نماید چه انقطاع و چه دائمی فرقی با باقی صیغه های عقد ندارد مثل اینکه بگوید
انکحتک فلانة بالصداق المعلوم و ناکح بگوید قبلت یا وکیل هر دو با انتظام
من موکلی و اگر بخواهد بغلام خود عقد نماید خلاف است و از بعضی نقل نموده اند که اصلاً
بلفظ خاص نیست بهر لفظی که دلالت بر رضای مالک نماید کافیست و از مشهور اینکه
باید بلفظ انکحتک باشد و قبول هم از بنده یا از آقا لازم است و احوط قول

مشهور است اگر چه قول بعضی موافق احادیث قوی است و دیگر اینکه هرگاه آقا
بتواند مهر کنیز را بهمین صورت بدهد یا از جانب خود یا از جانب غلام و از بعضی قول
بوجوب دادن و از مشهور استحباب نقل نموده اند و امر احتیاط ظاهر است **بدانکه** این مقل
بنده چند چیز هم میشود آزاد نمودن و فروختن و طلاق دادن اما اول که عتق است پس
هرگاه کنیز آزاد شد اختیار دارد که نکاح خود را فسخ نماید یا باقی گذارد و در صورتی
که شوهر هم بنده باشد خلافی نیست و در آزاد خلاف است و مشهور علما فرموده اند بلکه
اختیار فسخ فوریست مگر اینکه جاهل بخیار یا بعتق خود یا بفوریت باشد که تا
تا وقت رفع جهل خیار دارد و فراموشی هم مثل جهالت و از برای بنده اختیار خواه آزاد
و خواه بنده باشد و از بعضی نقل نموده اند که غلام هم مثل کنیز است و از بعضی اینکه در
صورتیکه غلام راضی نبوده و بعد هم راضی نشد چنین است هر چند این قول خالی از
اعتبار نیست لیکن ضعیف است و محل وفاق است که کنیز را آقا میتواند عقد نماید
مادامیکه مملوک است و اگر تزویج نماید بانطوریکه مهر او را عتق او قرار دهد صحیح است
و خلافست که صیغه زوجیت را مقدم دارد که بگوید قد تزوجتک و اعتقتک و
جعلت مهرک عتقک یا عتق را مقدم دارد که بگوید اعتقتک و تزوجتک و
جعلت مهرک عتقک و اول را مشهور ترجیح داده اند و احوط اینست که متعرض
اینگونه نکاح نشود چه جمع مابین تقدیم و تأخیر در یک صیغه ممکن نیست و در دو صیغه
نیز احتیاط حاصل نمی آید چه احتمال دارد که بصیغه اول آزاد شود و نکاح صحیح نشود

و در صورتیکه آزاد شود صداق او حق او باشد بی‌معنی است اما بیانکه هرگاه آقا
از کنیز فرزندی بهم رسانید تا آن فرزند هست دیگر او را نمیتواند بفروشد مگر در
صورتیکه قیمت او باقی مانده باشد و اما چیزی بغیر از آن کنیز نداشته باشد که در آن صورت
فروخته شود و اگر فرزند در زندگی پدر بمیرد مثل اینست که فرزند نیاورده است
بنده محض است و اگر آقا بمیرد و فرزند با آقا باشد مادر آزاد میشود از سهم فرزند
اگر سهم فرزند از مادر زیاده باشد و از باقی ترکه وفا بقیمت مادر نماید و الّا باید مادر سعی
نماید و وفا بقیه را بباقی ورثه بدهد بنا بر آنچه مشهورتر دانسته اند و از بعضی نقل
نموده اند که پسر باید از مال دیگر خود بدهد و از بعضی نقل نموده اند که پسر باید سعی نماید
در قیمت مادر و قول مشهور بحسب نظر اقوی است اما دوّم که تبع است
پس هرگاه مالک غلام خود را بفروشد خریدار اگر بخواهد فسخ میکند نکاح زن آن غلام
و اگر بخواهد اجازه میکند و در صورتیکه زن او کنیز باشد حکم چنین نیست و اگر از بعضی
خلاف مشهور اینست که مثل کنیز است و امر احتیاط ظاهر است و در کنیز شوهر
دار چه بنده باشد و چه آزاد چه بعد از دخول باشد و چه پیش از دخول باشد تصریح
بعدم خلاف نموده اند که خریدار مختار است در فسخ و اجازه و این خیار هم فوری است حکم جهل
و نسیان مثل مسئله عتق کنیز است و اگر فروختن کنیز پیش از فروختن شوهر او باشد
بنا بر مشهور فروشنده را خود حقی در آن نیست و خریدار اگر اجازه نماید مالک
مهر میشود و الّا مهر ساقط است و از بعضی نقل نموده اند که اگر فروشنده مهر را

گرفته

گرفته باشد مختص او است بنابر این نیز احتمال ضعیف و اگر بعد از دخول بوده باشد مهر مال فروشنده
است چه خریدار اجازه نماید و چه فسخ و چه فروشنده گرفته باشد و چه نگرفته باشد
اما سیّم که طلاق است پس هرگاه زن بنده آزاد یا کنیز غیر آقای او باشد در طلاق
آن سه قول است اختیار بدست آقا مطلقا اختیار با بنده مطلقا و جواز اجبار از آقا
او را بطلاق و قول وسط مشهور و امر احتیاط ظاهر است و هرگاه زن کنیز آقای او باشد
اختیار بدست آقا است و محل خلاف نیست و هر وقت بخواهد ایشانرا از یکدیگر جدا نماید
و احتیاج بلفظ طلاق و اجرای صیغه طلاق هم نیست بلکه بهر لفظی که انها را مطلع نماید
از اراده خود دیگر حرام میشود اما دوم از دو فصل که نکاح ملک است پس بدانکه
بمجرد مالک شدن کنیز مطلقا بر او روا است جمیع تمتعات مگر دخول که موقوف است بانقضای
مدت استبرا اگر از اهل حیض است که در سن باشد بنا بر مشهور و در قبل و دبر
بنابر احوط و بعضی بر اینکه در سن حیض است و حیض نمی بیند سه ماه گفته اند
و از بعضی نقل شده است که در مدت استبرا هم استمتاع حرام است و امر احتیاط
ظاهر است و اگر خریدار علم بهم رسانید که استبرا عمل آمده است یا زنی که منجر حایض
بوده است استبرا نیست و هم چنین هرگاه از زن خریده باشد مگر آنکه بداند
که مرد با آن دخول نموده است و هم چنین اگر آبستن باشد بنابر قولی و بعد از
گذشتن چهار ماه و ده روز بنابر قولی و قول دیگر حرمت است مطلقا و امر
احتیاط ظاهر است و واضح است هم چنین اگر مادر خریده حلال که استبرا شده است

و از بعضی چنین معلوم میشود که غیر حاکم را هم کافیست و اگر خلاف مشهور نبود خالی از
قوتی نبود و هم چنین اگر غیر با آزاد نموده است بر اینست و احوط اینست که اگر بداند که
استبرا نشده است خود استبرا نماید و اگر نداند که شده است یا نشده است
ضرر ندارد و مدخوله هم باید استبرا نماید در مالکی که میشود و هم از بیع استبرا لازم نیست ولیکن نمیتواند
دخول نماید و سابق هم اشاره شد **بدانکه** اگر مالک غیر را اذن داد در جماع کنیز
مباح میشود بر غیر ولیکن موقوفست بصیغهٔ تحلیل و آنچه یقین است که صحیح است
احللت وطیها یا جعلتک فی حل من وطیها و احوط اینست که اسم کنیز را هم بگوید
مثلا بگوید احللت لک وطی مرجانة و از بعضی نقل نموده اند که هرگاه بلفظ اباحه هم
باشد کافیست مثل اینکه بگوید ابحت لک وطیها و مشهور اولاست و مشهور
اینست که بلفظ عاریه نمیشود و از بعضی جواز هم نقل نموده اند و شاذ است و در تحلیل
کنیز [illegible] خود خلافست و احتیاط ظاهر است و اگر در بعض شرایط باشد در
کنیز احوط بلکه اقوی اینست که بتحلیل حلال نمیشود و جایز است که بعضی از تمتعات
را حلال نماید مثل ملاعبه و نظر مثلا و وطی را نه و هرچه مستحق جز حلال نشود
و اگر از تحلیل ولدی حاصل شود از بنده آزاد است اگرچه محل خلافست و از آنکه
آزاد است اگر شرط آزادی نموده باشد و اگر شرط بندگی نموده باشد یا هیچ
شرطی ننموده باشد طریقهٔ احتیاط اینست که آقا کنیز را راضی نماید بجهت قیمت
طفل و مکروه است که کنیز را وطی کند در آن خانه دیگری باشد و اگر مکروه هم باشد

چنانچه

چنانچه گفته اند کراهت خفیفی خواهد بود و مکروه نیست که ما بین دو کنیز بخوابد
و دو آزاد هم و در دو طرف مکروه است چنانچه سابق هم اشاره شد و مکروه است
وطی با کنیز زناکار و انکار از زنا حاصل آمده است **مطلب سیم** در طلاق است
و گفتگو در ارکان آنست و اقسام آن و لواحق آن **رکن اول** در بیان طلاق
دهنده است و در احکام آن و کیل طلاق است اگرچه در آن هم شرایط چند است
بدانکه معتبر است در طلاق دهنده عقل و اختیار و قصد و در بلوغ خلاف است
و مشهور اینست که شرط است و از بعضی جواز طلاق ده ساله را نقل نموده اند
و از احادیث هم دلیل وارد لیکن قول مشهور اقوی و احوط است و صحیح نیست
طلاق ولی از صغیر مگر آنکه متصل ببلوغ برسد در حالتی که عاقل نباشد در اینصورت
ولی طلاق میدهد و صحیح نیست طلاق مجنون مگر آنکه در بعضی اوقات جنون
از او زایل شود که در آن وقت میتواند طلاق دهد و هم چنین کسی که مست
باشد و کسی که مجبور نموده باشند و کسی که غضب بر او غلبه شده باشد
بحدی که قصد نداشته باشد **رکن دوم** در بیان مطلقه است که شرط است
در زنیکه طلاق داده میشود آنکه زن دائمی باشد پس بر زن [illegible] و متعه
و کنیز طلاق واقع نمیشود و آنکه حایض و نفسا نباشد هرگاه مدخوله باشد
و شوهر حاضر باشد پس اگر مدخوله نباشد و شوهر حاضر نباشد یا حیض یا نفاس
طلاق او صحیح است لیکن شرط است که نتواند از حال زن آگاه شود و خلاف در

اینکه شرط است که مدتی بگذرد تا جایز باشد طلاق یا نه و در اینکه مدت سه ماه است
یا یکماه یا بقدری که مظنون شود که از طهری بطهری منتقل شود احادیث هم
مختلف واقع شده است اقوی اینست که مدتی ندارد و آنچه در احادیث وارد شده معین
مدت است بجهت استحباب و احوط اینست که سه ماه را صبر نماید و بنابر این
اگر بعد از سه ماه طلاق داد و معلوم شد که زن بر چه احوال بوده است یا معلوم نشد
که در حیض بوده است یا در طهری بوده است که شوهر با او وطی نموده طلاق صحیح است
و تصریح بعدم خلاف نموده است و اگر پیش از مدت سه ماه طلاق داد و معلوم شد
که در حیض بوده یا در طهری بوده که شوهر با او وطی نموده باطل است و تصریح بعدم
خلاف نموده اند و خلاف در دو صورتست یکی در صورتی که بعد از سه ماه طلاق
داد و ظاهر شد که در طهری که شوهر با آن وطی نموده و اظهر صحت است و دیگری
در صورتی که پیش از سه ماه طلاق داد و معلوم شد که در طهری که شوهر با آن
وطی ننموده و احوط بطلانست و ظاهر است که اگر وکیل طلاق حاضر باشد احوط
بلکه اقوی اینست که مثل حضور خود زوج است استعلام حال زن ممکن است
ملاحظه همه شرایط نموده طلاق میدهد و اگر غایب شود در طهری که وطی ننموده
احتیاج باینکه صبر نماید نیست و اگر اتفاق افتد در حیض صحیح است در وقتی که
نداند که حایض است و طلاق دهد از بعضی تأمل در این حکم ظاهر میشود و نجات
لیکن مشهور صحت است مخالف صریحی بنظر نرسیده لهذا احتیاط واضح است

در مثل غایب است کسی که محبوس باشد و او را ممکن نباشد که اطلاع از احوال زنش پیدا
کند چنانچه اگر غایب باشد و اطلاع ممکن باشد مثل حاضر است و از بعضی نقل نموده اند
که مثل حاضر است و اگر زن حامله حیض ببیند در آن وقت طلاق صحیح است و هر
چند حیض نداند آن را چنانچه مختار اینست و شرط دیگر آنست که در طهری
باشد که در آن شوهر نزدیکی با آن ننموده باشد و اگر صغیره باشد یا یائسه
یا حامله که حملش نزدیک باشد این شرط ساقط است و بعضی گفته اند که اگر کبیره هم
باشد و حیض ندیده باشد و در سنی که مثل صغیره باشد و بیاید در روایت
و اگر زن حیض نبیند خواه بسبب ناخوشی باشد و خواه بسبب شیر دادن و خواه
بسبب خلقت که آن را مسترابه گویند که شوهر آن سه ماه با آن نزدیکی نمیکند
و بعد از آن طلاق میدهد و اگر در بین سه ماه حیض ببیند همینکه از حیض
پاک شد طلاق میدهد و اگر عادتش چنین باشد که هر ماه حیض نبیند
مثل اینکه چهار ماه یکدفعه حیض ببیند باید صبر کند که حیض ببیند و از حیض
پاک شود و طلاق دهد و هر نزدیکی که پیش از حیض بجا آورده ضرر ندارد

رکن سیم

در صیغه طلاق است و مشهور وجوب لفظ طالق است مثل اینکه بگوید که
هذه طالق یا فلانة طالق یا زوجتی طالق و بعضی خلاف نموده اند که در لفظ
اعتدی که بزوجه خود بگوید و شاذ است و از جمعی قول بجواز نیز نقل نموده اند
و احوط ترک همه اینهاست بلکه اقوی عمل بانچه اول ذکر شد و بنابر غالبی از

شرط و صفت برده باشد و مراد از شرط اینست که بر چیزی معلق سازد که ممکن باشد
وقوع آن و علم وقوع آن مثل اینکه بگوید انت طالق ان جاء الحاج في يوم الاربعاء
یعنی تو مطلقه اگر قافله حاج در روز چهارشنبه بیاید و مراد از وصف اینست
که لا محاله واقع شود مثل اینکه انت طالق ان طلع الشمس یعنی تو مطلقه اگر آفتاب
طلوع نماید که باین لفظ طلاق صحیح نیست و بعضی احتمال داده اند که اگر بگوید انت
طالق ارکان الطلاق يقع بك **بدانکه** طلاق واقع نمیشود و صحیح است و احوط
بلکه اقوی نزد است در [illegible] تعلیق بر شرط و صفت جایز است و هرگاه بگوید
انت طالق طلقتين يا ثلثا يا بگويد انت طالق انت طالق انت طالق
یک طلاق بیشتر واقع نمیشود و جمعی گفته اند که یکی هم واقع نمیشود و قول
اول اشهر است بلکه اقوی و اگر مخالف اهل سنت باشند زن خود را
باینطور یعنی سه طلاق نماید سه طلاقه میشود بلکه بهر طوری که در مذهب ایشان
طلاق صحیح باشد و طلاق دهند از برای ما جایز است که تزویج نمائیم و هر چند
در مذهب ما باطل باشد مثل اینکه در حیض باشد یا شاهد نگیرند یا معلق
بر چیزی که شرط و صفت باشد و بقسم و بکنایت و غیر اینها از انچه ایشان از اینها
صحیح میدانند و ما باطل چنانچه بعضی از اینها نقل نموده اند و احادیث
بسیار در اصل مسئله هست و ادعای اتفاق نموده اند و فرقی نیست
ما بین اینکه زن مخالف باشد یا غیر مخالف و از بعضی احادیث ایشان ظاهر میشود

که هرچه ایشان در باره ما اقرار دهند در شریعت خود ما هم ترتیب اثر قرار
دهیم در باره ایشان **رکن چهارم** در شاهد گرفتن بر طلاق است و محل
وفاق است که شرط است دو شاهد مرد در صحت طلاق و در اشتراط عدالت
یا اکتفاء باسلام خلاف و اول اشهر است و احوط است و شرط نیست
که دو شاهد بخواهند که استماع نمایند بلکه سماع ایشان کافی است و معنی
عدالت سابقا ذکر شد و عدالت در نظر مطلق کافی است چنانچه گفته اند
در اقسام طلاق بدانکه طلاق صحیح بر دو قسم است باین است و رجعی
مراد از باین آنست که اختیار رجوع از برای زن و شوهر نیست که بدون عقد تازه
باهم زن و شوهر نشوند و آن شش است **اول** یائسه **دویم**
صغیره **سیم** غیر مدخوله چه در نکاح دائم و چه در متعه **چهارم** مختلعه
پنجم مبارئه مادامیکه رجوع در بذل ننموده باشد چنانچه خواهد آمد
ششم و سه طلاقه و مراد از رجعی آنست که از برای شوهر اختیار رجوع
باقی است که تا عده منقضی نشده است بدون عقد تازه زن [illegible]
و غیر آن شش قسمی که مذکور گردید همه رجعی است و از انجمله مختلعه
و مبارئه که رجوع در بذل نماید چنانچه ذکر خواهد شد **بدانکه**
هرگاه غایب یکی از چهار زن را طلاق رجعی دهد میخواهد زن دیگر
بگیرد احوط آنست که نه ماه صبر نماید و هم چنین اگر بخواهد اطلاق [illegible]

خواهد یکی را بگیرد و از بعضی یکسال و بعضی در اول نه ماه و در ثانی سه ماه
و اگر طلاق باین باشد چیزی نیست و اما لواحق پس بدانکه مکروه است
از برای مریض طلاق دادن و اگر طلاق دهد صحیح است و هرگاه طلاق رجعی باشد
هرگاه در ایام عده یکی از زوج و زوجه بمیرد دیگری میراث میبرد و هرگاه باین
باشد یا عده منقضی شده باشد مرد میراث نمی برد و زن میراث میبرد تا مدت
یکسال از وقت طلاق چه رجعی باشد و چه باین و مگر اینکه شوهر در بین یکسال
یا شوهر صحیح شود از آن مرض و در مرض دیگر بمیرد و از جمعی نقل نموده اند که
در باین در ایام عده مرد هم میراث میبرد و خلافی غیر از این نقل نشده و آنچه
ذکر شد اشهر است بلکه اظهر و از لواحق شرایط محلل است و سابق دانستی
که زن سه طلاقه را تا مرد دیگر او را نگیرد شوهر اول نمیتواند بگیرد و این
مرد را محلل می نامند که بعد از آن حلال میشود شوهر اول که او را میگیرد و پنج
شرط دارد اول اینکه دخول نماید و هرچند انزال نشود و عقد
و خلوت فایده ندارد و ظاهر اینست که از شیعه خلافی نیست و بعضی از اهل
سنت عقد را کافی دانسته اند دوم دخول در فرج باشد بقدری
که غسل واجب شود و در دبر کافی نیست و هرچند جایز میدانیم سیم
بعقد باشد نه بملک یمین و تحلیل چهارم اینکه عقد دائمی باشد نه
متعه پنجم اینکه وطی مشروع باشد نه بزنا و شبهه و هرگاه با

شرایط

شرایط تحلیل عمل آید بر شوهر اول حلال است که او را بگیرد و همه سه طلاق بر هم
میخورد و محل خلاف نیست که آیا یک طلاق و دو طلاق هم بر هم میخورد یا نه مثل
اینکه شوهر اول او را طلاق داد مرد دیگر او را گرفت دو باره طلاق داد باز
شوهر اول گرفت باز طلاق داد در این سه طلاق محسوب میشود یا دو طلاق
باعتبار اینکه طلاق اول را محلل بر هم زده است همین قول آخر مشهور است بلکه
اقوی و اظهر و دیگر از لواحق مسائل رجوع نمودن بزوجه است در رجعی که
طلاق باین نباشد پس بدانکه رجوع نمودن حاصل میشود باینکه بگوید راجعتک
یا رجعتک یا ارتجعتک و مخفی نیست در اینکه رجوع باینها حاصل میشود
و هرچند مستحب است چنانچه گفته شده است اینکه الحق بکاعه ام بعد از این الفاظ
بگوید و در غیر این الفاظ از هر چه دال است بر معنی رجوع کند فی الجمله خلافی نقل شده
است و ضعیف است بلکه بهر لفظی که دلالت کند رجوع کافی است و حاصل میشود
باینکه وطی نماید یا ببوسد یا دست بکشد و امثال اینها از آنچه مختص بزن و
شوهر است هرگاه با قصد رجوع باشد خلافی نیست چنانچه اگر بقصد عدم رجوع
باشد البته خلافی نیست که حاصل نمیشود و عقد بر هم میخورد و اگر بداند که حرام است
و هم چنین است در وقتی که سهواً از او سر بزند یکی از این افعال یا غفلت بوده
باشد و خلاف است در اینکه اگر قصد رجوع باشد و عدم رجوع هیچکدام نبوده آیا
رجوع حاصل میشود یا نه اقوی اینست که میشود و احتیاط واضح است و خلافی نیست

که اگر طلاق را منکر شود رجوع است و رجوع بودن لال باشاره حاصل میشود
و از بعضی نقل شده است که باید مقنعه را از سر او بردارد و شاذ است
خاتمه در بیان مسائل عدّه مراد از عدّه زمانی است که باید زن شوهر اختیار
نماید در آن از جهت آنکه رحم او پاک شود از نطفه یا حاصل شود از برای بعضی
نفع و بدانکه عدّه نیست بر زنی که دخول با آن نشده باشد مطلقا بغیر از عدّه
وفات و مراد از دخول داخل شدن حشفه است در قبل یا در دبر هر چند انزال
نشود و کسی که حشفه نداشته باشد قدر آن معتبر است و مراد از حشفه تا برگ
کاه است و سابق هم ذکر شد و کسی که خصیه نداشته باشد یا ذکر نداشته باشد
و مساحقه نماید یا غیر بالغ دخول نماید احوط در هر سه بلکه در اول و ثانی اقوی است
و آخر عدّه است و هر گاه دخول شده باشد پس اگر حیض می بیند و حیض او مستقیم است
یعنی بنائی دارد و منضبط است مثل اینکه هر ماهی می بیند یک مرتبه باید یکی از سه
ماه بر بیند پس سه طهر باید بگذراند و از بعضی سه حیض نقل شده است و شاذ است
و هر گاه بلحظه بعد از طلاق پاک شد طهر حساب میکند و در طهر دیگر باید
تمام باشد پس هر گاه داخل حیض سیم گردید عدّه تمام شده است و بنا بر قول دیگر
باید سه حیض تمام شده باشد و داخل طهر چهارم شود و بنا بر قول مشهور ممکن
است که در بیست و شش روز و دو لحظه تمام شود یک لحظه بجهت طهر اول
و سه روز از جهت یک حیض و ده روز بجهت طهر دوم و سه روز بجهت یک

حیض

حیض دیگر و ده روز بجهت طهر سیم و یک لحظه دیگر بجهت اینکه معلوم گردد که
طهر سیم تمام شده است و اگر حیض نمی بیند و در سن حیض است که بعد از نه سال
باشد که او را مسترابه گویند عدّه او سه ماه است علاوه بر سه ماهی که پیش از
طلاق باید شوهر با او نزدیکی ننماید چنانچه گذشت فرقی ما بین اینکه حیض
ندیدن بجهت مرض یا حمل یا رضاع باشد یا از خلقت نیست و از بعضی خلاف
در رضاع و مرض نقل نموده اند و شاذ است ضعیف است و اگر بعضی سه ماه
حیض دید و سه طهر محقق گردید عدّه او تمام شده است هر چند سه ماه
کمتر شود و اگر بعد از طلاق هیچ حیض ندید تا سه ماه گذشت باز هم عدّه منقضی
شده است و اگر در بین سه ماه حیض دید و سه طهر محقق نشد صبر میکند تا سه
طهر محقق گردد و بعد از آن همان سه ماه پاک بودن کافی نیست و از بعضی نقل
شده است که منتظر نه ماه هم کافیست و شاذ است نتیجه مذکوره شد در جواب کسی
از عادتش این بوده است که در بین سه ماه در بیست علاوه و باقی اینجور
کامل حساب میکند بعضی احتمال داده اند که هر سه که گذشته باشد از این ماه کامل
کند و قول دیگر نیز شده است و احتیاط ظاهر است و اگر حامله باشد که شوهر
بمیرد مهلت او از وضع حمل که چهار ماه و ده روز که در بیشتر اتفاق افتاد همان معتبر است
و واجبست بر آن زن ترک زینت و زینت ماکول بیرون است و بالنسبه
بشعرها و بعضها اشخاص متفاوت شد تا مخفی بخشا بودن و خود را از حرکت

بالبردن زینت مثل خضاب و وسمه و خال و سرمه و امثال اینها از زینت است
مثل لباس سرخ و زرد و استعمال طلا و الکت و احوط اینست که اگر زینت نموده عدّه خود را
از سر بگیرد چه از بعضی قول بوجوب آن نقل نموده اند و آنچه مذکور گردید از عدّه
بجهت زنی است که آزاد بوده و عدّه کنیز هرگاه از طلاق باشد دو طهر است و از بعضی
دو حیض نقل نموده اند و شاذ است و اگر مسترابه باشد چهل و پنج روز است خواه
شوهرش آزاد باشد یا بنده و اگر آقا او را اول آزاد نموده و شوهر او را طلاق داد
عدّه او عدّه آزاد است و اگر بعد از طلاق آزاد گردید نیز چنین است و اگر بائن باشد
عدّه کنیز است و عدّه زن ذمی مثل کنیز است بنا بر مشهور و از بعضی وجود قائل بخلاف
منقول ظاهر می شود و اگر هم باشد شاذ است چه از بعضی ادعای اتفاق نقل نموده اند و عدّه
کنیز در وفات شوهر بنا بر مشهور دو ماه و پنج روز است و از جمعی مثل آزاد است
و نقل نموده اند و احتیاط ظاهر است و اگر آبستن باشد تا آن مدت صبر نماید که وضع
حمل شود و اگر پیش از انقضای مدت وضع حمل شد صبر می کند که مدت منقضی گردد
و هرگاه شوهر داشته باشد و آن نابینا بوده عدّه برابر است و اگر شوهر نداشته باشد
احوط اینست که چهار ماه و ده روز عدّه نگاه دارد خواه آن را طفل داشته باشد
و خواه نداشته باشد چنانچه مشهور گفته اند که اگر کنیز حامله نباشد عدّه ندارد
و از بعضی نقل ادعای طلاق آمده اگر چه دلیل قول بعضی فی الجمله قوت دارد بدانکه
عدّه طلاق از وقتی حساب می شود که صیغه طلاق جاری می شود و عدّه وفات از وقتی است که

خبر رسد

خبر رسد و در غیبت نکند تا شخصی خبر دهد یا علامتی که بر موت شخص دهد یا بمیرد یا
خبر دهد یا رجعت و از بعضی نقل نموده اند که از حین عقد است در هر حال اگر
معلوم باشد و از رسیدن خبر است اگر معلوم نباشد و از بعضی اینکه اگر مسافت حمل
دو روز باشد از وقت موت است و اگر دور باشد از وقت خبر است و از بعضی
اینکه در هر حال از وقت رسیدن خبر است و همه این اقوال شاذ است و از جمله
چیزهایی که باعث جدائی زن از شوهر می شود خلع و مبارات است و هر چند در طلاق
شرط است در این هر دو هم شرط است و در اینجا باید بر این شرایط شرایط دیگر
مثل اینکه در هر دو شرط است رضا بدادن چیزی که صحیح است که مهر شود چه پیش از
صیغه سؤال نماید از شوهر و چه بعد از صیغه قبول نماید و در خلع ناخوش
داشتن زن از شوهر و در مبارات ناخوش داشتن هر دو از یکدیگر و اینکه آنچه
بدل دهد زیاد بر مهر نباشد و خلافی در آنچه ذکر شد چنانچه تصریح نموده اند
و از بعضی از شواذ نقل نموده اند که باید در نزد حاکم شرع واقع شود و اگر چه حفظ
این احتیاط هم نمی شود بد نخواهد بود و غیر از آنچه ذکر شد شرطی نیست و صیغه
خلع اینست که خلعتك یا خالعتك یا فلانه خلعتها علی کذا و اگر بگوید انت
طالق علی کذا نیز جایز است و طلاق بعوض همین است و خلافست در اینکه چنین
الفاظ کافیست بدون لفظ طلاق یا باید انت طالق یا هی طالق را علاوه نماید
اشهر اولی است و احتیاط واضح است بدانکه واجب می شود بر شوهر

خلع بودن اگر بگوید لا ادخلن علیک بغیر اذنک یعنی میان ما و تو هیچ نماند تو کسی را که
ناخوش داشته باشم فرود آری و از بعضی نقل نموده اند ظاهرا استحباب است صیغه
مبارات علی کذا است و مشهور چنانچه گفته اند که لفظ طلاق را هم لازم نمایند
برخلاف خلع و هرگاه زن رجوع بانچه بخشیده نماید در هر دو تا انقضای
توانند مادام که در عده باشد و بعد از آنکه رجوع نمود شوهر هم میتواند آن زن رجوع
نماید و اگر نخواهد بانچه گرفته است رد نماید و بر زن هم تسلطی ندارد

مطلب چهارم در صید و ذباح است و در آن دو مقام است مقام اول

در صید است و مراد از آن کشتن حیوانات وحشیات است و مقصود اینست که چگونه
حلال میشود و حکم حرام میشود در صورتی که ذبح شرعی بطوری که در مبحث
آن ذکر خواهد شد بعمل نیاید بدانکه هرگاه کشته شود بشمشیر یا شکار کرده شود
بتیر یا نیزه آهنین یا هر آلتی که از آهن باشد یا آهن داشته باشد مثل
کارد و امثال آن حلال میشود هر چند ذبح نشود و تصریح بعدم خلاف نموده اند
و اگر بچوب کشته شود که پیکان نداشته باشد مثل معراض که تیری است
بدون پر که هر دو سر تیز باشد و وسط او ستبر هرگاه مجروح کند صید را
حلالست والا حرام و اگر تیر پیکان دار باشد مطلقا بجرح و بکشد حلال است
و اگر پیکان نداشته باشد حرام و اگر زخم کند باز هم حلالست و دیگر حلال از
انچه کلب معلم بکشد و مراد از آن سگی است که اگر او را بفرستند بطلب شکار برود

واگر کوزن

و اگر یوز کرده باشند یوز که پیش از سر راه صید بر شکار است بیک که یوز را از سر راه صید به
شکار برنگ که حصر رها کند چنانچه تصریح نموده اند هر چند بعبارت بعضی ملک که چیزی مطلق است
و اگر بعضی اوقات بین سبیل انداخت شکار را خود را بمجرد حضر رها کرد و ظاهر خلاف بودن
نباشد از کسانیکه بجوز بودن اشتراط داشته اند و از بعضی علما این شرط روایت
بعضی اینکه پیش از صید شکار بجز و بعد معلم نیست و اگر بعد بجز و معلم است
نقل شده است و هر دو شاذ است و غیر از آنچه ذکر شد از حیوانات و سگ بجنس
دیگر بغیر از ذبح شرعی حلال نمیشود و در اول ظاهرا نقل خلاف نیست و در ثانی
مشهور چنین است و از بعضی نقل شده است حلال شدن بانچه شباهت بسگ
داشته باشد مثل یوز و پلنگ و از بعضی اینکه سگ سیاه هم حلال نمیشود و هر
دو شاذ است بدانکه کافر بودن برای این مسئله بمنزله ذبح است
بر هر دو نوع شرط است در اینجا هم شرطست مثل مسلمان بودن صید کننده یا کسی که
بحکم آن باشد مثل طفل ممیز و اسم خدا بردن در وقت کافر بودن باشد
چنانچه بعضی گفته اند و از بعضی نقل نموده اند و احوط اولی است و هرگاه فراموش کند
و نگفتن ضرر ندارد چنانچه اول فراموش بود و پیش از آنکه برسد بشکار بخاطرش
آمد و نگفت ضرر دارد و تصریح بعدم خلاف نموده اند و در جاهل در مسئله آن
احوط حرمت است و باید که کافر بودن قصد شکار باشد پس اگر سگ یا تیر را
رها کند و اتفاقا شکار را گرفت و کشت حلال نیست و اگر معلوم شود که سگ یا تیر

ادراک کشته است حلال است و هرچند از نظر غایب شده باشد و اگر به این سبب تلف
شود و بعلاوه اطلاق بر ظاهر آنست که حرام است و آنچه معلوم کردیده شد از حلال شدن
در صورتیست که شکار کننده باشد پس مثل جوجه یا بچه آهو که هنوز که بپرد یا
نتواند بگریزد و یا بپرد و سگ کشته شود حلال است **بدانکه** جایز است
شکار با بندقه یا هر جا که باشد چه تله و کمند و طور رحبه باز و چرغ
و یوز و جز اینها لیکن هرگاه ذبح نشود حلال نیست و اگر یکی از اینها را با تفنگ
بزند و حیاة مستقره داشته باشد و بکشد حلال است و بعضی از علما یا احتمال
آنکه هرگاه به تیر تفنگ هم کشته که هر حلال ظاهر میشود و در این لیکن احوط آنکه
اقوی حرمت است و فروع چند در این مقام هست که باید ذکر شود از آنجمله اینست
که هرگاه چند سگ از هم بدل زند و یا ریزه ریزه شود یا بشمشیر تکه تکه کرده حلال است
با اجماع شرایط حلال است و دیگر آنکه هرگاه سگ او را بگیرد یا بر این با و بیرون
در آب افتد یا از بلندی به زمین بخورد و معلوم نشود که به چه سبب مرده از سگ
یا بیرون و یا از آب افتادن و یا زمین خوردن که حرام است دیگر آنکه هرگاه شمشیر
او را دو پاره نماید و هیچکدام حرکت ننماید یا حرکت غیر مذبوح نماید هر دو حلال است
و اگر یکی حرکت کند و دیگری حرکت نکند آنکه حرکت میکند حلال است اگر حیاة
مستقره داشته باشد و ذبح شود و دیگری حرام و از بعضی نقل شده آنکه هر دو که
حرکت کند حلال است مطلقا و اول احوط است و اگر هیچکدام حرکت نکند هر دو حلال است

واقوال

و اقوال دیگر در مسئله هست که ضعیفست و از آنجمله است آنکه شکار را به قصد و
شکار دیگری بزنی یا سگ بر شکار دیگر حلال است و اگر قصد شکار معینی داشت یا شکار
حرام کرده قصد داشت و شکار حلال کرد بر خورد حرام است و مکروه است
شب جوجه شکار در آن و در شب جوجه شکار ماهی نیز مکروه است و جوجه برداشتن
از آشیان **اما مقام دوم** در ذباح است و در این چند فصل است
فصل اول در ذبح کننده است و خلافی نیست در اینکه کافر غیر اهل کتاب خلاف
و مشهور بلکه علما نقل است با تعقل کفار و از بعضی جواز در غیر مجوس و در مخالف نیز خلاف
است و مشهور جواز اگرچه افضل ذبح مومن است و از بعضی جواز هست ضعیف
و آن کسی است که ندبا ما و ندبا ما دون غیر نقل نموده اند و از بعضی منع از جاحد
نص را جواز از مخالف غیر ناصب و بعضی از علما فی عاده ناصب احتمال جواز
داده است با وجود آنکه در مرتبه تصریح بعدم خلاف نموده اند در خود ناصب
و خلافی نیست در اینکه جایز است طفل ممیز و زن و خصی که خواجه است و خنثی
دوم در آلت ذبح است پس بدانکه اگر آهن ممکن باشد بغیر آن ذبح صحیح نیست
که حیوان را ذبح کنند و اگر آهن نباشد بهر چه بریدن رگها حاصل گردد
جایز است و هرچند سنگ تیز یا نی تراشیده یا چوب تیز هم داشته باشد
و امثال اینها و در ناخن و دندان خلافست و احوط ترک است در صورتی که
ضرورتی بر ذبح نباشد و اگر ضرورتی باشد مثل اینکه بخواهد حرام شود یا طور دیگر

ممکن نباشد و اگر ترک نماید ببرد یا ناخوش شود والبته جایز است اما بدانکه
در حکم تذکیه ذبح است و مشهور اینست که واجب است بریدن چهار عضو و مری که
راه غذا است و در زیر حلقوم است و دو شاه رگ که در دو طرف مری است
و بر قول بعضی حلقوم و بر تقریر بعضی دیگر که حلقوم راه نفس باشد و از شارع نقل
نقل نموده اند که بریدن حلقوم کافیست و موضع بریدن زیر چانه است یعنی
بنحویکه کلفتی سر تمام میشود و میتوان داخل کرده شود و موضع محکم کرد و اگر کردن است
که کارد با امثال آن در آن فرو برند و خون بیاید و مختص است بشتر نحر بجای ذبح
مختص است بغیر آن پس اگر شتر را ذبح نمایند یا حیوان دیگر را نحر کنند حرام است
و حرام میشود دو شرط دیگر رو بقبله بودن حیوانی که ذبح یا نحر میکنند چنانچه
دست و پا و گردن و مقابل ذبح رو بقبله شود و هم چنین کسی که ذبح میکند اسم
خدا بردن پس اگر عمداً ترک نماید یا استقبال بجا نیاورد ذبیحه حرام میشود
و اگر سهواً باشد ضرر ندارد و بعید است اسم خدا بردن بهر نحو که باشد خوب است
تهلیل و تکبیر و تحمید و تسبیح یا بسم الله و احوط اینست که بعربی باشد و
احتمال جواز بغیر آن نیز هست بدانکه هرگاه معلوم باشد که حیوانی را که اهل
ذبح یا نحر نمایند زنده نیست و مرده است باید بحال حرمت است بنحوی که معلوم
شود که بسبب ذبح مرده باشد پس حلال نمیشود و اگر عکس این معلوم گردد حلال
میشود و اگر مشتبه شود نقل خلاف بعضی گفته اند که باید حرکت نماید خون

معلوم

مثل آن هم بیرون بیاید که اگر حرکت نکند یا خون سنگین بیرون آید حرام است
و از بعضی بیکی از حرکت یا آمدن خون اکتفا نموده اند و امر احتیاط ظاهر است و
احوط اینست که ملاحظه حرکت بعد از ذبح شود و بیش از آن هم احتمال قوی
دارد و خلاف است در اینکه جدا نمودن سر ذبیحه در وقت ذبح حرام است یا مکروه
و بعضی کراهت دانسته اند و خلاف است در اینکه بر فرض حرمت این فعل آیا ذبیحه حرام است
یا نه و امر احتیاط در همه جا واضح است و در صورتی که عمداً نباشد خلافی نیست که ذبیحه
حلال است و مستحب است که دو دست گوسفند و یکپای او را در وقت ذبح بربندند
و پشم یا موی او را تا بگیرند نگاه بدارند تا خلاص شود تا اینکه بدن سرد شود یا روح
او، اگر گاو باشد بگیرند نگاه بدارند و در گاو چهار دست و پای او را بگیرند بربندند و دم
او را رها کنند و در شتر دو دست چپ او را بعقال میکشند و تا زیر بغل بربندند و
ایستاده نگاه بدارند و اما مرغ را چنانچه گفته اند هرچند بعضی استشکال نموده اند
فهم این نوع خصوصیات از حدیث بی‌وجه است با اینکه مشهور این قول شده در مستحبات
همین کافیست و از بعضی نقل نموده اند که مستحب است تیز نمودن آلت ذبح و پنهان نمودن
حیوان دیگر در بریدن و رو بقبله ایستادن آنکسی که ذبح میکند و حرکت ندادن
ذبیحه و نکشیدن از مکان ذبح بمکان دیگر تا مفارقت کند روح او و عدم
و بردن بسوی مکان ذبح و دادن آب او را اگر تشنه باشد بنحو نرم و کارد را
بقوت کشیدن و مکروه است در شب ذبح نمودن و در روز جمعه پیش از زوال

و بریدن نخاع که حرام منفردات در وقت ذبح و بعضی بحرمت قائل شده اند و احوط آنست
هر چند دلیل حرمت ضعیف است و آنکه ذبح کند حیوانی را که حیوان دیگر بریده باشد
و از بعضی قول بحرمت نقل نموده اند و ضعیف است و آنکه بدل نحر ذبح نماید حیوانی
که بریدن نحر داده است و خلاف کند پوست کندن پیش از خنک شدن جایز است یا مکروه
و احتیاط واضح است اگر چه کراهت را مشهور قرار داده اند و مراد از ذبح از آنچه
گذشت اعم از نحرات **مسائله** هر چه در بازار مسلمانان یافت میشود از
ذبیحه و صید بدون تجسس میتوان خورد بدانکه هر گاه حیوانی یاغی شود یا در
چاه و گودال افتد که نتوان او را بشرایط ذبح نمود هر گاه حربه بآن بزنند از هر جا او را
مجروح نمایند میتوان خورد و هر گاه احکام صید را از زدن سگ و امثال اینها
بر آن جاری نموده اند و آن هم مسئله نقل خلاف نیست **مسائله** ماهی حلال میشود
بمحض آنکه او را زنده از آب بیرون آورند و اسم خدا بردن و رو بقبله بودن بلا
خلاف و مسلمان بودن آورنده بنا بر مشهور شرط نیست و از بعضی وجوب آن را هم
نقل نموده اند و ضعیف است بلکه اگر از دست کافر باشد و بگوید زنده از آب گرفتم
او را هم بنا بر اعتماد نمود و اگر خود از آب بیرون افتد و پیش از آنکه بمیرد کسی
او را بگیرد حلال است و اگر کسی او را نگرفته بمیرد نقل خلاف است و احتیاط
واضح است و از بعضی نقل نموده اند که اگر برسد و ماهی در اضطراب باشد کافی است
و هر چند دلیل [illegible] اول و اگر در ظرف یا کوزه بگیرد بمحبت صید [illegible] بر نقل خلاف و از

بخو

بعضی نقل نموده اند که اگر مرده بر آن مشتبه شود حلال است و از بعضی مطلقا نقل
شده که حلال است و احتیاط واضح است **مسائله** حلال شدن ملخ هم به
گرفتن است مثل ماهی است و بمحض زنده گرفتن حلال است و اگر پیش از گرفتن با آتش
بسوزانند مثل آنکه بیشه را آتش زنند حلال نمیشود و ملخ هائی که هنوز پر
نیاورده اند او را بگیرند حرام است و مناط پریدن بالاستقلال است و اگر پر هم آمده حلال
نیست **مسائله** هر گاه بچه حیوان از شکم مادر بیرون آید و هنوز تمام نباشد
حلال نیست و حلال هم نمیشود بعد از ذبح مادر یا پیش از آن مادر تمام بچه باشد
یا نباشد و هر گاه مادر را ذبح نمودند و بیرون شود بچه و موی یا کرک آن در آمده باشد
که تمام شدن خلقت عبارت از آن است و روح در آن نه دمیده باشد حلال است
و آنچه مذکور شد نقل خلاف نیست و اگر روح دمیده باشد نقل خلاف است و اشهر
و اقوی حلال بودن است پس اگر بیرون آید و حیات مستقره نداشته باشد و بمیرد
یا معلوم شود که در شکم مرده است بذبح مادر حلال است و اگر بیرون آید و زنده
باشد باید ذبح نمایند اگر فرصت شود و اگر فرصت نشود و بمیرد ظاهر اینست که
حلال است و بهتر اینست که زود از شکم مادر بیرون آورده و شکم او را شکافند
و اگر چه واجب نیست **مطلب دوم** در خوردنیها و آشامیدنیها که کدام حلال
و کدام حرام است مرتب و مقام ذکر میشود **مقام اول** در حیوانات است
و مقام دوم در غیر حیوانات است از جامدات و مایعات **فصل اول**

بر حیوانات بر چند قسم است و در این چند فصل ذکر میشود **فصل اول**
در حیوانات دریایست بدانکه بغیر آنکه هرچه بر صورت ماهی باشد از حیوانات
دریا بغیر آن هیچکدام حلال نیست و ماهی هم آنچه پولک داشته باشد حلال
بلا خلاف و آنچه نداشته باشد محل خلافست و مشهور حرمت است و از آنجمله
مار ماهی و زمار و زهر و جریث عبارت از آنست و آنچه که اهل نقل نموده
اند و بعضی تنها نقل نموده اند و اگر ماهی در شکم ماهی پیدا شود محل خلاف
و امر احتیاط ظاهر است اگرچه حلال بودن قوی است و هرگاه مار ماهی را
تخ کند و جان داشته باشد حلال است بشرطی که فلس و پولک داشته باشد
و در خارج آب تخ کند و هرچند که قطعه شود و تخم هر ماهی که حلال است
و هرچه حرام باشد حرام و اگر مشتبه باشد آنچه نرم است حرام است و آنچه
درشت است حلال و این مسائل محل خلاف نیست مگر در این فصل آخر که
فی الجمله سخنی هست و بعضی گفته اند آنچه در شکم ماهی است حلال است و
نقل علم خلاف نموده است **مقام دویم** در حیوانات خشکی است
و بر دو قسم است پرنده و غیر پرنده اما غیر پرنده پس بدانکه حلالی
نیست از اهلی بغیر شتر و گاو و گوسفند حلال است و مکروه است خر
و در استر خلاف است و مشهور حلال بودن است و قول بحرمت شاذ است
و صحیح و مشهور حرام بودن گوشت حیوانات نجاست خوار است و قول

بلکه

بلکه هست نقل نموده اند و شاذ است در اینکه بچه قدر از نجاست و چه نجاست
را اگر بخورد حرام میشود و خلاف مشهور اینست که حکم مختص است بفضله انسان
و از بعضی هر نجاستی را نقل نموده اند و در رفع آن از بعضی اینکه نمو کند و جزء بدن
آن شود و از بعضی یک روز و یک شب و از بعضی اینکه بوی عفونت نجاست از گوشت و پوست
آن ظاهر شود و بعضی تمام اکول بعرف نموده اند و بعضی عرف یکی نباید نجاست خوار است
و صحیح همین است و امر احتیاط ظاهر است و خلافی نیست در اینکه استبرا حلال
میشود و مراد از آن اینکه علف پاک بخورد تا آنکه مدتی معین از خوردن نجاست پس
در شتر چهل روز است و بعضی خلاف در گاو نیست و بعضی در گوسفند
ده روز است و در بط که نوعی از مرغ آبی است پنج روز و در مرغ خانگی سه روز
و از بعضی پنج روز و در ماهی یک شب و یک روز بنابر مشهور و از بعضی در گاو بیست روز
و از بعضی در گوسفند هفت روز و از بعضی پنج روز و از بعضی بیست روز و از
بعضی چهارده روز و از بعضی در ماهی یک شب و یک روز نقل نموده اند و امر احتیاط
واضح است که اکثر را اعتبار نمایند و اقوی اینست که حیوانات را ببندند و علفشان
پاک باشد اگرچه آنچه اول ذکر شد اقوی است و هرگاه حیوانی بقدری نجاست خورده
باشد که گوشت و پوست او بوی نجاست بدهد و استبرائات آنکه ذکر شد بطوری
که ذکر شد و بوی نجاست بدهد حلال میشود چه داخل خبائث است و خبائث حرام است
و احوط بلکه اقوی اینست که اولا نقل رعایه هر دو کنند که رفع نجاست شود بعد از آن هم

نجس حرام است گوشت آن هم حرام است و اگر مشتبه شود هر گاه سر ریزه آن
یکی است حرام است و هر گاه یکی یا بیشتر است حلال است بدانکه اگر حیوانی
شراب بخورد گوشت آن حرام نمی‌شود بلکه واجب است که شسته شود
لیکن آنچه در شکم او است حرام است از دل و گرده و جگر و غیر اینها و بشستن
هم حلال نمی‌شود و اگر بول نجس خورده باشد چیزی حرام نمی‌شود و بشستن پاک
می‌شود اندرون او را و بعضی در اوّل قول بکراهت قائل بوده اند و اوّل
احوط است اما مقام دوّم که غیر حیوانات است پس بر دو قسم است جامد
است و مایع اما اوّل پس بدانکه حرام است میته و مراد از آن حیوانی است که روح
از آن مفارقت کرده باشد بدون ذبح شرعی خواه قابل ذبح باشد و ذبح
نشده باشد مثل گوسفندی که مرده باشد و خواه قابل نباشد مثل سگ
و خوک و روباه و شغال که قابل ذبح بجهت حرمت گوشت ایشان نیستند
و هر چند بذبح پاک شود گوشت و پوست بعضی از ایشان اما آنچه اگر ذبح
نمی‌شد نجس بود و اگر مشتبه شود منه بغیر میته احوط بلکه اقوی اجتناب است
از همه مگر آنکه غیر محصور باشد و بعضی گفته اند که بر آتش بر نهند اگر
پهن شد میته است و اگر جمع شد ذبح شده است و ادعای علم خلاف
نموده اند و بدانکه از قسم اوّل حلال است آنچه روح نداشته باشد مثل
ناخن و مو و امثال آن از آنچه در کتاب طهارت مذکور شد که هر چه پاک بود

از میته

از میته حلال است و هر چند نجس بود حرام و در حیوان حلال است که فرد بیان
نماید و اگر فرق کنند حرام است و بدانکه از حیوانی که ذبح شود چند چیز حرام است
ذکر و بیضتین و سپرز و پشکل و خون و تصریح بعدم خلاف نموده اند و در مثانه
که محل جمع شدن بول است و مراره که زهره است و مشیمه که بچه دان است
و فرج چه بیرون و چه اندرون چه از نر که حلقه دبر است چه از ماده که بعضی
حیا گویند و ذکر که پی آن گردن تا نزدیک دبر کشیده است که بعربی
علباء است و حرام مغز که نخاع است و ذات الاشاجع که رگهائی نزدیک چنگال و
سم است و غدد و آنچه در مغز سر شبیه بکرم است مثل نخود و خاکستری
رنگ و حدقه که مثل دانه است در سیاهی چشم نه سفیدی آن تمام گفتگوست
و امر احتیاط ظاهر است و خون و گرده و دو گوش و دل و رگها مکروه است
و بعضی در آنکه حرام نیست ادعای خلاف نموده اند و اگر گوشت یا سپرز یکجا
سوراخ داشته باشد بریان کنند اگر گوشت زیر باشد حرام است اگر بالا
باشد یا سپرز سوراخ نداشته باشد حلال است بنابر مشهور و از بعضی نقل نموده
اند که همین که گوشت زیر باشد حرام است خواه سوراخ داشته باشد سپرز
و خواه نداشته باشد و امر احتیاط ظاهر است بدانکه هر نجس حرام است
چه خود نجس باشد مثل فضله انسان و آنچه از زنده جدا شود مثل دنبه و غیر
آن و چه نجس شود بملاقات نجاست و این ظاهر است که نقل خلاف نیست و از

بعضی نقل نموده اند که هرگاه با آبغوره خمیر شود و پخته کرده حلال است شیره
واقوی حرمتست و بدانکه هرچه ضرر غالبا بخوردن چه زهر باشد و چه غیر آن
وانچه از ماکولات و مشروبات یا حلال هم که ضرر غالب دارد حرام است خوردن آن
مزاج بالنسبه باشخاص و اوقات مختلف است و گل و خاک اتفاقا و سنگ
نیابد مشهور حرام است و خاک تربت امام حسین ع نقل شود در صحت
شفا حرام نیست و دعا انا انزلناه خواند ٥ شرط نیست بلکه زیادتی فضیلت است
و مراد از تربت همانست که عرفا آنرا تربت گویند و تا چهار فرسخ و هشت فرسخ هم
حل نشده اند و در خوردن نقل و نبات در بعضی جاها شوال و عید قربان و رمضان
خلاف شده احتیاط قطعا در ترک است مخفی که در افطار رمضان شبهه نیست که حلالست
وهم چنین باقی که علما کرده عرف علما را دو استاد اطلاقا احادیث شفا و عمل شامل
انها میشود و در غیر افطار هم دور نیست که جایز باشد چون شیخ کرده حکم کنند مثل
گل مختوم و گل قبر صفحه جدا از انجه که اطبا نوشته اند لاکن احوط ترک است
اما مقام دوم که مایعات است بدانکه هرچه مست کننده باشد خواه مایع و خواه
غیر آن مثل بنگ غیر آن خمر حرام است کم آن و زیاد آن و همچنین فقاع و انجه
انگور اینقدر ز غلیان آب داخل بگیرد هرگاه بجوشد بغلیان که هرگاه انچه در زیر است
بالا بیاید و انچه بالاست بزیر برود و از بعضی نقل نموده اند که باید غلیظ هم
شود و احوط اولست پیش از انکه دو ثلث آن برود حرام است و فرقی نیست ما بین

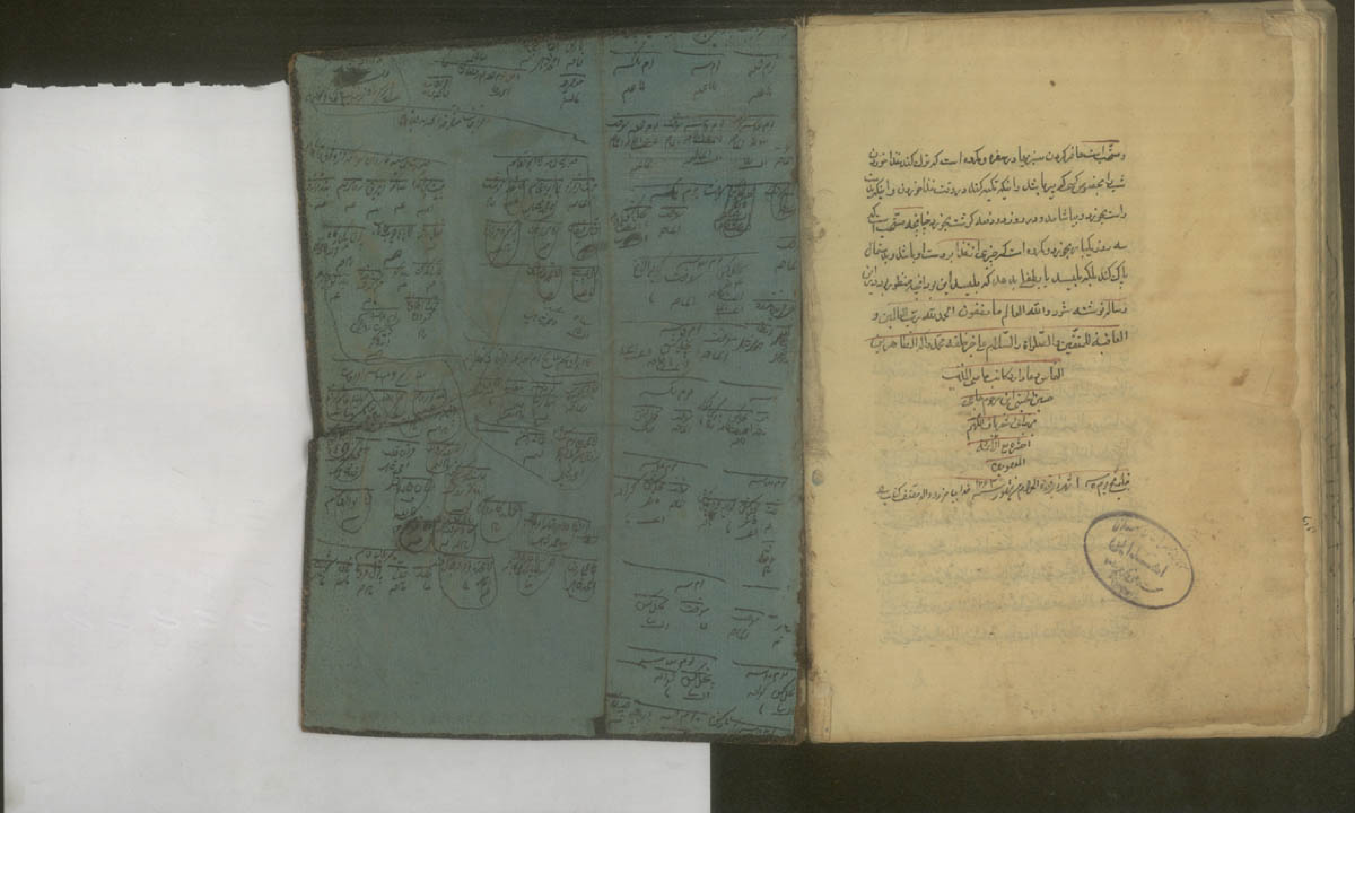
انجه

انجه مذکور که جدا از جوشیدن ثلث و ثلثان شدن با آتش باشد یا با آفتاب
چنانچه تصریح نموده اند و از ظاهر بعضی نقل نموده اند که در جوشیدن فرقی نیست در ثلث
ثلثان رفتن و انچه نقل شده است از عبارت بعضی دلالت بر این ندارد و در عصیر
زبیب یعنی انچه از مویز بگیرند و تمر یعنی انچه از خرما بگیرند و خلاف است مشهور
آن طهارت است و امر احتیاط ظاهر است و انچه از مویز که گشنیز از اقسام آن است
در میان طعام نمایند ظاهر آنست که محل کلام نباشد که پاک و حلال اگر چه آتش
نمایند که مایع بجوشد احتیاط بسیار است و در ترک آن ضرری نیست مطلقا
ضعف که در تجسم میباشد حرامست و علما را در نجاست خلافی نیست از کسانیکه قائل به
نجاست آن نیستند و هم چنین فقاع که بسته گرفته شده میخواهد و از بعضی نقل نموده اند
که فقاع که در دیگ بریزند و در لب دیگ جوش باشد هرگاه این قدر بجوشد که تمام
بجوشد پاک است که تمام حرام باشد و در عصیر عنبی انچه و دیگران انکار نموده اند
و احوط بلکه اقوی اولست و فرقی ما بین نجاست نیست که بجوشیدن پاک میشود
همچنین و از بعضی علما نقل حدیث نقل شده است که هرگاه کسی مضطر باشد که با جل
دیگر چیزی بخورد هرچه میگویند دست خود را بشوید و با دیگر چیز بخورد مطلقا
هرگاه چیزی مخصوص باشد و نجاست نیز برسد موضع ملاقات را اگر شستن ممکن
نباشد مخصوص است حلال شدن باینکه آن موضع را بیندازد و باقی حلال است پاک
واگر دو چیز باشد که مایع باشد در زیر آسمان میسر است و از بعضی علما نقل

مقدم است و هیچکدام خلاف شرع اینکه بنوع افطار بشراب میشود باید از نوعی که متنوع
دو رود آن نمودن شراب خلاف شده از ظاهر کلام ایشان سه قول برمی‌آید جواز مطلقا و منع
مطلقا و جواز در صورتیکه علاج منحصر باشد و منع در صورتیکه منحصر نباشد و احتیاط
واضح است و این مسئله محل اشکال و عقول فحول متحیر چون مسئله از مسائل کثیر الوقوع
و چاره از عمل آن نیست بهمین طریقه عمل میکند طریقه را ملاحظه احتیاط بقدر امکان
نموده دستور العمل باید نوشت اول باید ملاحظه قول طبیب حاذق نمود از برای حصول
مظنه تحصیل و تحقیق بعضی بیطاریها که اسم خود را طبیب گذاشته اند و میل بعضی از
جهال باینها این نوع تجویزات نمایند عمل نمایند و بعد از آنکه تحصیل مظنه که توقف
آن ممکن نباشد نمود باید که معالجه منحصر است اگر بمرکب شود و علاج دوا حاصل شد و بعد از
اگر رفع احتیاج بمزج شد عمل اینکه باید بجز یکی ممزوج نماید و هر قدر ممکن است کمتر و
هر چند تجدید مسکر بر مسئله رکب رفع و یک نمیشود و هیچکدام دیگر چاره نماید که قصد ش
محض رضای خدا بلطف الهی باشد نه بنفع یعنی بنا العیاذ بالله لذت مسکر یا نجاست حفظ
از فضل و کرم خدا بلطف الهی امید دارم که خطائی نموده باشد اما دیگر حرمت جلوس
شدن بر سفره که در آن شرابی باشد و هر چند خود نخورد و شراب بطور اسم هست گشته اند
اما آداب مستحبات اکل و شرب بعضی از آنکه مستحبات شستن دو دست پیش از طعام خوردن و بعد از آن
پاک کردن آنست بدستمال و مستحبات که پیش از دستمال دست را بصورت بکشد که
از جهت آنکه صورت مقبل است چنانچه در حدیث وارد شده است که پیش از دستمال است

بکشد

بکشد و بگوید اللهم اجعلنی ممن لا یرهق وجهه قتر و لا ذلة و در حدیث دیگر حضرت
و صورت گفته اند و مستحبات بسم الله گفتن و الحمد لله رب العالمین پیش از طعام
و در وقت شروع سفره بردن دست گفتن الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم بعد از طعام
الحمد لله تنها وارد شده است و هرگاه خواهش کند بخوراک دیگر بگوید بسم الله علی
اوله و آخره وارد شده است که هرگاه سفره در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله میبرد چند میفرمودند
سبحانک اللهم ما احسن ما تبتلینا سبحانک ما اکثر ما تعطینا اللهم وسع علینا و علی فقراء
المؤمنین و المسلمین و در حدیثی از حضرت سید الساجدین که میفرمودند در وقت
طعام خوردن اللهم هذا منک بفضلک و عطائک فبارک لنا فیه و سوغناه و ارزقنا
خلفاً اذا اکلناه و رب محتاج الیه رزقت فاغفر اللهم اجعلنا من الشاکرین و هرگاه
سفره را برمیداشتند میفرمودند الحمد لله الذی حملنا فی البر و البحر و رزقنا من
الطیبات و فضلنا علی کثیر ممن خلق تفضیلا و مستحب است که انگشتان را بعد از تمام
نماید و در بین چیز نخورد و مستحب است که با لقمه که شروع میکند بسم الله بگوید
و مستحب است که اول صاحب طعام دست بشوید و شروع کند و در آخر بعد از همه دست بکشد
و بعد از همه دست بشوید و مستحب است که بعد از صاحب طعام کسیکه بر دست راست
او نشسته دست بشوید پیش از غذا و بعد از غذا از جانب چپ آن و در حدیث دیگر از
دست راست و هر چند بنده باشد و مستحب است که همه در یک ظرف دست بشویند
و مستحب است که بعد از غذا بر پشت بخوابد و پای راست را بر بالای پای چپ بگذارد



رساله نوشته شد والله العالم بما يقولون الحمد لله رب العالمين و

العاقبة للمتقين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين